فلیسین شاله



مترجم : ا ـ وکیلی

فروید و فرویدیسم

از

فلیسین شاله

Fe'licien Challaye

مترجم اسحق . وکیلی

تهران - ۱۹۵۲ - ۱۳۳۱

چاپ رنگین

در این کتاب میخوانید :

توجه باین امر لازم است که انتشار این کتاب الزاماً دلیل توافق مترجم و ناشر با ایده های مشروح در آن نیست. این اثر یك بحث کلی در اطراف مشهورترین تزهای روانی و اجتماعی عصر حاضر است و تئوری های آن فقط از این نقطه نظر که مسائل جدیدی را مورد بحث قرار می‌دهد جلب نظر می‌کند. قضاوت مباحث روانی، جنسی و پزشکی؛ مسئولیت وجود استدلالات غیرعادی اجتماعی، سیاسی و مذهبی این کتاب و تصادم آنها با عقاید و تعصبات بعض مردم با ماست . این یك اثر تحقیقی است و دلیل انتشار آن تنها اینست که فرویدیسم و مسائل مربوط بدان، که در جهان امروز موجبات تحول عمیقی را در رشته های مختلف هنری، فرهنگی و اجتماعی فراهم آورده و در محیط سیاست مشاجرات عدیده و مهمی سبب شده است، از زبان یك نویسنده و بیوگراف مشهور بفارسی نقل شود. و چون زمینه موافق برای مخالفت یا موافقت با آن بسیار وسیع و بالنتیجه یك محرك نیرومند فکری است، لااقل از همین لحاظ می‌تواند مؤثر و مفید واقع شود.

مقدمه

درجریان ۱۵ سال اواخرقرن نوزدهم ، زیگموند فرویدطبیب اتریشی درنظر داشت وسیلهٔ قاطعی برای مداوای بعضی بیماریهای عصبی کشف کند. باین مقصود برای ملاحظهٔ آزمایشات **شارکو** و **برنهایم** بترتیب به**پاریس** و**نانسی** رفت.

در نتیجه متوجه شدکه تا آنهنگام نقش ضمیر مخفی درتولید امراض عصبی مورد توجه قرار نگرفته‌است بالاخره برای مداوای این امراض طریقی ابداع کردکه بوسیله آن میتوان ، نحوه مجهول و اسرارآمیز مسائل بشر را درپس‌ضمیر آشکار که بنظر میرسد بسیار سطحی است مشاهده کرد ، این‌طریق بنام **پسیکانالیز**[1] موسوم است.

ولی پسیکانالیز محدود به عملیات صرفاطبی نیست ، بلکه ازاین حد گذشته و بصورت **یك بررسی وسیع ضمیر مخفی** را کسب کرده‌است. این‌علم‌را درحقیقت یك پسیکولوژی جدید یا **پسیکولوژی اعماق** می‌توان نامید.

خود فروید وشاگردانش بوسعت وسرشاری‌روش **پسکانالیتیك** پی‌برده وآنرا در مورد تعداد زیادی مسائل نزدیك به **پسیکولوژی** معمولی ، ازقبیل بررسی عادات ، جادوگری شناخت زیبائی[2] ، تاریخ هنر ، تاریخ ادبیات ، اجتماع شناسی ، [illegible] (کیفیت طبیعی‌وجسمانی[3]) ، افسانه شناسی ، تاریخ مذاهب [illegible] بکار بردند.

[illegible] ، از پسیکانالیز [illegible] نظریات اصلوبی در مورد جهان بشر واجتماع [illegible] پسیکانال [illegible] خصوصاً مسئله خطیر [illegible] در مورد [illegible] بردند.

فرویدیسم [illegible] هر [illegible] روش پسیکانالیتیك زمینه‌های [illegible] انتشار دکتر فروید وسیع‌تر [illegible] که [illegible] بوجود آمده [illegible] شناس بود ، [illegible] اروپا [illegible] در امریکا ، دو آسیا و استرالیا [illegible] قرار گیرد.

1- Psychanalyse 2- [illegible]

3- Ethnologie 4- Mythologie

وبیش ازدانشمندان، (بمعنی جامد کلمه) شعراو نویسندگان، هنرمندان، ومتفکرین رامجذوب می‌سازد. ودرعین حال که مورد تحسین شدید طرفداران متعصب میشود، مخالفت پرحرارت رقبای پرشور را نیزجلب میکند.

درهرحال بجای‌شرکت دراینقبیل‌احساسات وبالااول‌قبل‌ازآن، شناسائی وفهم‌پسیکانالیزلازم است.

دراین کتاب سعی‌شده‌است فلسفهٔ فروید بطور کامل وروشن بیان‌شود. و دقت خواهدشد تا این‌بررسی روحیهٔ اصلی ومورد نظرخود را ازدست‌ندهد. ازتاریخ نویسی‌وشرح کاوشهای اولیه خود داری و ازنقل‌تناقضات این‌دکترین وملاحظات شخصی احترازشود. مخصوصاً این‌تألیف قسمتهای زندهٔ این سیستم راکه آینده حفظ کرده یا لااقل راجع بآن بحث خواهد کرد مورد نظر قرار دهد.

برای اجتناب ازتمسخر لازم است قبل ازخواندن کتاب به خوانندگان تذکری داده شود. بیان صحیح، کامل و دقیقانه فلسفهٔ فروید بدون استعمال موضوعاتی که‌نزاکت اظهارآن‌را اجازه نمی‌دهد، ممکن‌نیست و نقل بعضی‌نوشته های‌خاص‌خود استاد، بدون برخوردبا اصطلاحات‌ممنوعه درگفتگوهای معمولی میسر نمیشود. این کتاب برای پانسیون دختران نوشته نشده، بلکه وسیله‌ای برای تسهیل کاوشهای متفکرین آزاده ایست که فقط شیفتهٔ حقیقت‌اند اینجا درمورداین‌قبیل روحیه‌ها می‌توان این‌فرمول معروف راذکر کرد.

برای ارواح پاك، همه چیز پاك است

زندگی و آثار فروید

فروید زندگی خود را در کتابی که بسال ۱۹۲۵ درجزء سری اوتو - بیوگرافیهای طبیبان نوشته برای ما نقل کرده است . این کتاب تحت عنوان «زندگی من و پسیکانالیز» بفرانسه ترجمه شده است (پاریس N.R.F، ۱۹۳۸). بعلاوه در کتاب وی موسوم به **شرکت در تاریخ نهضت پسیکانالتیک** که بسال ۱۹۱٤ نوشته شده و درمجموعه‌ای که تحت عنوان **آزمایشات پسیکانالیز** در پاریس انتشار یافته اطلاعات مفیدی درخصوص زندگی او وجود دارد .

زیگموند فروید در ششم ماه مه ۱۸۵٦ در **فریبرگ** [۱] در **موراوی** متولد شد . وی متعلق بیك خانوادهٔ یهودی بود : خانوادهٔ مزبور دارای شرایط زندگی بسیار محقر و گویا از بالا بپائین رسیده بود فامیل وی سابقاً در **کولنی** مسکن داشت وسپس در اثر آزار وشکنجه‌های قرون چهاردهم و پانزدهم بسوی خاور گریخته ودرقرن نوزدهم از **گالیسی** به **لیتوانی** مراجعت کرده و دریك ناحیهٔ آلمانی زبان اقامت کرده بود

مادرش بسیارجوان و پدرمسن او دردومین ازدواج خود، اورا بهمسری گرفته بود. بطوریکه هنگام تولد زیگموند، پدرش نوه‌ای داشت. برادرزادهٔ فروید یکسال از خود او بزرگتر بود . و فروید جوان فقط پس از مذاکره با برادر خواندهٔ خود که بیست سال بزرگتر ازاو بود ، پدرش را بخوبی شناخت .

زیگموند درچهارسالگی با خانوادهٔ خود به وین رفت و قسمت اعظم زندگی خود را در آنجا گذراند . بنابراین وی را همیشه یك متفکر وینی مینگرند در دبیرستان ، مدت هفت سال شاگرد اول بود و در خاتمه تحصیلات متوسطه تصمیم به تحصیل طب گرفت : بیش از هرچیز «آنچه در روابط بشری تأثیر داشت» مورد توجه وعلاقه او بود ، در عین حال دکترین **داروین** نیز اورا مجذوب خود ساخت وبالاخره پس از خواندن یکی از آثار گوته دربارهٔ «طبیعت» استعداد وی تحریك شد و در تمام زندگی، کاوشهای علمی خود را با دقایق ادبی وهنری توأم کرد .

هنگامیکه در ۱۸۷۳ وارد دانشگاه شد ، بعنوان یهودی بودن او را پست میشمردند . خود دراینخصوص مینویسد : «هرگز نتوانسته ام درك کنم که

---

۱ - Freiberg

چرا من باید از اصل خود یا بطوریکه تازگی میگویند، از نژاد خود شرم داشته باشم. • تنها نتیجهٔ این سالهای اولیه دانشگاه، که بعداً بسیار مهم بود، این بود که من بزودی باسرنوشت افرادی که درقسمت مخالف قراردارند و باید ممنوعیت یك اکثریت فشرده را تحمل کنند، آشناشدم. و باینطریق درمقابل افکار عموم حس استقلالی درمن بوجود آمد.»

از ۱۸۹۷ تا ۱۸۸۲ درلابوراتوآر پسیکولوژی ارنست بروك مشغول کارشد ودرآنجا آزمایشات اولیه خودرا به هیستولوژی[۱] (سلول‌شناسی) سیستم عصبی اختصاص داد و در جریان بررسی های طبی خود، علاوه از هیستولوژی و پسیکولوژی سیستم عصبی، به تحقیق در بیماریهای نفسانی ووسیله مداوای آنها علاقمند بود ودرسال ۱۸۸۱ موفق به تحصیل عنوان دکترا درطب شد.

لزوم تأمین زندگی، ویرا به ترك لابوراتوار پسیکولوژی وصرفنظر کردن از کارهای تئوریك مجبور کرد. درنتیجه وارد بیمارستان عمومی شد و بزودی در آنجا عنوان انترن یافت. او در بیماریهای عصبی تخصص یافته بود ولی حس میکرد که در وی قادر نیست در این موضوع دقیق، صلاحیت کافی کسب کند. فروید خود مینویسد: « از دور نام بزرك شارکو[۲] می درخشید، بنابراین فکر کردم که قبلا درجه (dazent) رادر بیماریهای عصبی بدست آورم وسپس برای ادامهٔ تحصیلات خود به پاریس روم.»

درسال ۱۹۸٤ موفق شد درخواص یك ماده شبه قلیا، یعنی کوکائین که تاآنروز کمتر کسی آنرامیشناخت بررسی‌های جالبی انجام دهد. ولی تصادفاً برای دیدن نامزدخود که مدت دوسال ازاو جدا بود به شهردور افتاده‌ای مسافرت کرد و در نسخهٔ آزمایشات کوکائین را رها ساخت و تعقیب کاوشهای خودرا به دوتن ازدوستانش سپرد یکی ازآنها « کارل کولر[۳] » نام داردو مفتخر بکشف یکی ازخواص مهم کوکائین یعنی بیحسی محلی است.

فروید پس از اینکه در خصوص حالات مختلفه بیماری‌های اور گانیك (دستگاهی) سیستم عصبی تذکره هائی انتشار داد، در پی آزمایشات هیستولوژیك و کلینیکی خود، عنوان dazent (استاد) در تداوی امراض عصبی[٤] بدست آورد. ودرهمان سال موفق شد بخرج دولت همانطور که آرزو داشت به پاریس برود.

پس ازورود به پایتخت فرانسه، از گردش درآن شهر بزرك بسیار خوشحال

---

۱ - Histologie

۲ - Charcot ۳ - Karl Koller

٤ - Neuropathologie

بودواغلب اوقات بیکاری خودرا در برجهای نوتردام‌میگذرانده .

بدواً بصورت یك شاگرد وارد دانشگاه سالپتریر Salpétriére شد ودرمیان سایر دانشجویان‌خارجی گمنام بود . ولی‌یکروز شنید که شارکو از نداشتن یك‌مترجم آلمانی بسیارمتأسف‌است بنابراین، وسیلهٔ نامه‌ای‌خدمتگذاری خودرا بوی‌اعلام داشت ومورد‌قبول واقع‌شد . ازآن‌پس همیشه در محضراستاد بودومیتوانست از نزدیك آزمایشات وی‌رامشاهده کند .

درضمن‌متوجه شد که وی‌بی‌پروا و بدون هراس‌از هیچ مانع تئوریك، ملاحظات تجربی خودرا بیان‌میکند . این امراثر عمیقی‌در فروید باقی گذارد.

آزمایشات شارکومنحصراً مربوط به‌هیستری بود، وی‌حضورمتواتر هیستری رادر بشر تأکیدمیکرد و در خصوص فلج وتشنجات هیستریك ناشی‌از نفوذ تلقینات هیپنوتیك‌مشغول بررسی بود. فرویدقبل‌از ترك‌پاریس با استادخود دراجرای‌طرحی بمنظورمقایسه فلجهای‌اور گانیك (دستگاهی) وفلجهای‌هیستریك توافق‌حاصل کرد. فروید مینویسد. «من میخواستم این نظررا مدلل کنم که در هیستری میزان فلج وبیحسی قسمتهای مختلفه بدن منوط به چگونگی‌نوع‌تجسم این‌فلج و بیحسی بطور عمومی (غیرآماتومیك) درخاطر بشراست. شارکودر اینمورد بامن موافق‌بود ، ولی‌من بسهولت متوجه شدم که در حقیقت وی هیچ امتیازی برای بررسی‌پسیکولوژیك عمیقانه امراض اعصاب قائل‌نیست .»

فروید پس‌ازمراجعت به وین خواست آنچه درنزدشارکوآموخته و دیده بود در مجمع پزشکان ایراد کند ، ولی با بی اعتنائی مواجه شد . «یك جراح‌پیرفریادزد . همکارعزیز برایچه این مهملات رامی گوئید ؟ (Histéron) یعنی Uterus (رحم‌زن) چطورممکن استیك مردهیستریك باشد؟». فرویداز آن‌پس از مجمع طبیبان ، اجتناب کرد و دیگر گرد محافل طبی و آکادمیك نگردید .

درپائیزسال ۱۸۸٦ بادختری ازاهالی هامبورك که‌ازچهارسال پیش دوستش میداشت ازدواج کرد و بصورت یك کارشناس امراض عصبی در وین باقی‌ماند . بقول‌خودش «زرادخانه من دوسلاح بیشتر نداشت : الکتروتراپی و هیپنوز»

ولی عدم قاطعیت یکی از این دو سلاح ، یعنی اولی‌را تشخیص داد . و بمنظور تکمیل دومی درتابستان ۱۸۸٦ برای چندسال به نانسی رفت ، درآن جا مدرسه‌ای بود که تلقین‌بی‌ویاباهیپنوز راتعلیم می‌داد. فروید می‌نویسد: «من درآنجا «لی‌یبوی[1] »پیروجساب را درحال‌کار در مقابل زنان وپیرواطفال مردم

---

۱ - Liébault

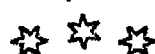
زحمتکش مشاهده می کردم و آزمایشات حیرت انگیز « برنهایم » را بروی بیماران مریضخانه می‌دیدم . ودرهمانجابود که امکان وجود انبساطهای نفسانی بسیار قوی ودرعین‌حال پوشیده‌از ضمیر آشکار بشر راحدس‌زدم .»

فرویدپس ازآن‌خودرا « وارث‌مشروع» مکتب نانسی‌خواند .

از۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ اوقات فروید، برای تامین زندگی خانواده‌اش کــه سریعاً افزون‌شده بود، مصروف تعقیب شغل‌معالجه‌اش می‌شد ودراین مدت‌حیات هرگزوقت کافی برای‌ادامه پژوهشهای علمی‌خود نیافت . بسال ۱۸۹۱ باهمکاری معاون‌خود کتاب « بررسی‌های کلینیکی در بارهٔ فلج یك پهلوئی[1] مغزی اطفال» رامنتشرساخت .

ودرعین‌حال که‌درتدوین یك‌فرهنگ طبی‌شرکت داشت، متوجه امراض مربوط به‌زبان یا (aphasies) شد و در سال ۱۸۹۳ یك کتاب کوچك انتقادی بنام « فهم‌امراض زبانی» منتشرساخت . در سال ۱۸۹۵ با همکاری دوستی که (بعداًخواهیم‌دید) دخالتش دریکی ازلحظات زندگی‌فکری فروید بسیار مؤثر وبنام دکترژوزف بروئرخوانده میشد، کتاب « بررستی‌هیستریها»را انتشارداد.

تااینجا فروید فقط مواد لازم برای کاوشهای بعدی خود را ذخیره‌می کرد وپس‌ازآن بود که‌اصلیت مقتدرفکر خلاقه خودرا بجهانیان نشان‌داد .



اکتشافات‌فروید، که بعدهایك‌نقطه نظر فلسفی‌را درمورد بشروزندگی تشکیل‌داد در آغاز، کوچکترین رابطه‌ای با این‌موضوع نداشت فروید بارها ازشباهت بعضی نظریات خودبا تئوریهای فلاسفه گذشته متعجب میشد وهنگامی که ، پس‌ازخواندن یکی‌ازمقالات هاولوك‌الیس فهمید که‌ارتباطدادن‌امراض عصبی‌بامیل جنسی بیکی از عقاید افلاطون بی‌شباهت نیست، اظهار تعجب‌نمود . روزی‌یکی ازدوستانش نوشته‌ای ازشوپنهاور بوی‌نشان‌داد. درآنجا فیلسوف آلمانی‌متذکر‌شده بود که بشردرقبال بعض‌حقایق، احساس‌تنفر کرده‌وازقبول آن‌ها امتناع‌دارد ؛ واین‌مقدمه‌ای برتئوری «واپس‌زدگی[2] » بود. فروید مینویسد: «من کشف‌خودرا مدیون‌محدودیت مطالعات خودهستم .» وسپس محققانه اضافه می کند : « بااینوصف سایرین این‌نوشته‌هارا خوانده و بازخوانده اند وبفکر کشف مورد بحث‌نیفتاده اند» اوبعداً آثار شوپنهاور را خواند و به شباهتهای دیگری که بین‌نوشته‌های فیلسوف آلمانی ودکترین خود وجود داشت منجمله اهمیت تأثرات روحی ومیل جنسی پی‌برد وبرای اینکه اصلیت فکرخود راحفظ کندتامدتی‌ازخواندن‌آثار نیچه خودداری کرد. بطوریکه‌خوددر کتاب« شرکت در تاریخ نهضت پسیکانالیز» می‌نویسد: «من خودرا تامدت‌مدیدی ازلذتی که

---

۱ - Hemilatérale ۲ - Refoulement

دراثر مطالعهٔ آثار **نیچه** حاصل میشود محروم ساختم واین کف نفس را باراده وقصد خود مرتکب شدم زیرا میخواستم اثرات وانفعالاتی را که پسیکانالیز برای من تهیه میکند ازهر گونه نفوذ خارجی مصون باشد . بنابراین بایدخودرا حاضر کنم ودرعین حال نیز آماده ام ازهر گونه حق تقدم وامتیاز در قضایائی که کاوشهای مشکل پسیکانالیتیك جز تأیید مستدرکات الهامی فلاسفه کاری نکرده است صرفنظر کنم » در کتاب « زندگی من » فروید چنین تشخیص میدهد که پس از **شوپنهاور** ، **نیچه** متفکری است « که الهامات و نقطه نظر های وی ، اغلب بطور حیرت انگیزی با نتایج حاصله از مشکلترین کاوشهای پسیکانالیتیك منطبق بوده است » .

فروید در نتیجهٔ بررسی شخصی ، در بعض قضایای مخصوص روحی مشتری های خود ، باصول اغلب بسیار غریبی پی برد که رویهم آن ها دکترین وی را تشکیل داد . بعضی این سؤال مسخره را بمیان آورده اند که آیا محیط **وین** و مشتریهائی که مربوط به آن محیط بودند تأثیری در افکار فروید نداشته است ؟

فرویددر کتاب « شرکت در تاریخ نهضت پسیکانالیز » می نویسد: « بموجب تئوری بالا ، پسیکانالیز و مخصوصاً اعتقاد به ارتباط بین اختلالات عصبی و اغتشاشات زندگی جنسی ، فقط در شهری مانند **وین** ممکن است یعنی در یك محیط شهوانی وفساد اخلاق ـ مغایر باسایر شهرها . بنابراین پسیکانالیز عبارت خواهد بود از یك معرف یا بعبارت بهتر، یك انعکاس تئوریك از شرایط مخصوص محیط **وین** » فروید به یك پسیکولوگ فرانسوی موسوم به **پیرژانه** که نظر بالا را پذیرفته بود اعتراض کرده و گفت: « از نقطه نظر پاکی اخلاق و عفت **پاریس** حق ندارد خود را فوق وین بنگرد » و بدون اینکه یك میهن پرست متعصبی باشد از وین دفاع میکند « جائی را که روابط بین جنسین آزادو احتیاط کمتر از شهرهای شمالی و غربی معروف بخشونت اخلاقی است » و ساکنینش ، از ساکنین سایر شهرهای بزرك نه پرهیز کارترند و نه بیشتر بامراض عصبی گرفتارند » .

در اینجا لازم است که از اکتشافات پی در پی فروید که درجریان تداوی بیمارانش صورت گرفته است بایك مرور سریع بگذریم البته بعداً هریك از ایده های وی هنگام تشکیل آن ها بصورت یك مفهوم ترکیبی [1] بطور کاملا دقیق مورد تحلیل قرار خواهد گرفت ،

پاسکال صحیحاً خاطر نشان میکند که ترتیب لازم برای معرفی کامل تعدادی حقایق ، الزاماً همان ترتیبی که حقایق مزبور در آن یافت شده اند نیست .

---

1 - Conception Synthetique

پس‌از این، زندگی فروید عبارت بوداز اکتشافات، وانتشاراتی که برای شناختن این اکتشافات صورت میگرفت، موافقینی که بخودجلب میکرد ومقاومت هائی که باآن مصادف میشد.

قبل از اینکه فروید **شارکو** را ملاقات کند، دکتر **ژوزف بروئر** «مردی که دارای یك ذکاوت غیرعادی بود» ماجرای یکی‌ازمشتریان‌خودرا که هنگام پرستاری پدر بیمارخود مریض‌شده بود، برای وی نقل کرد. مشتری‌مزبور زن بودو پدرخودرا بسیار دوست می‌داشت. او کشف کرده بود که علائم مرضی[1] این‌هیستری به‌صحنه‌های گذشته‌زندگی‌مریضه‌و به‌زخمهائی[2] که پس‌از تأثیرشدید دروی‌فراموش‌شده بودمر بوط است. اوحدس زده بود که‌این‌علائم مرضی معلول بکارافتادن غیرعادی مقداری تحریکات آزادشده است. وبرای این امرمتدی قرارداده بود، بدین‌نحو که درحال‌هیپنوز خاطرهٔ‌صحنه‌های گذشته رابخاطر بیمار می‌آورد ودوباره موجبات تجدید آن‌مناظررا برمی‌انگیخت: هنگامیکه مریضه دراثنای‌هیپنوزهمان عمل‌نفسانی‌را که قبل‌ازهیپنوز فراموش‌شده بود انجام‌میداد علائم مرضی رفع میشد، بروئر این‌متد راCatharsisیعنی «**تصفیه**» می‌نامید.

بروئر وفروید هریك متد «کاتارتیك» را با موفقیت بکار بردند وسپس دراثر تناقضات فکری ازیکدیگرجداشدند. فروید برعکس بروئرفکر میکرد که درپس‌نمود[3] های امراض عصبی هیستریك، تأثرات‌متعددومختلف وجود ندارد. بلکه فقط تأثراتی از نوع میل‌جنسی، یعنی‌یك مبارزه جنسی‌فعلی یاعکس‌العمل حوادث جنسی دوران طفولیت موجب امراض فوق‌است.

فروید برای بررسی در یك مبحث بسیار وسیع‌تر یعنی‌ضعف و اختلال اعصاب زمینه هیستری‌را رها کرد. او زندگی‌جنسی مرضای عصبی را که بوی مراجعه میکردند تحقیق‌میکرد واساس جنسی‌ضعف اعصاب را کشف کرد.

فروید که به هیپنوز اعتقاد نداشت و معتقدبود که این عامل‌حتی‌هنگام کاتارزی (تصفیه) تنهادراثر رابطهٔ شخصی‌مریض وطبیب وآنهم فقط دراثنائی که این‌عمل‌دوام دارد مؤثراست، درفکر بود که برای‌تداوی‌مرضاچارهٔ‌دیگری بجوید. او قبلا مرضای برنهام را دیده بود که تحت تأثیر تلقین، قضایائی راکه بخیال‌خودفراموش کرده بودند بیاد‌میآوردند. این‌قضایا عموماً مکرر، ترسناك یاشرم‌آورد بود. واین‌صفات خودی تنهادلیل خروج آنها ازضمیرآشکار بود. فروید باین‌نحونمود «واپس‌زدگی» را که از آن پس‌هستهٔ کاوشهای وی قرار گرفت، کشف کرد.

---

۱ - Symtôme ۲ - Traumatisme

۳ Phenoméne

چگونه این نوع امراض عصبی را میبایست مداوا کرد؟: با آشکار کردن واپس‌زدگیها و باتحریك حس قضاوت بمنظور پذیرش یامحکومیت آنچه سابقاً طرد شده بود و بیمار را باید وادار باعتراف تمایلات واپس‌زده کرد . بنابراین از آن پس پسیکانالیزجانشین «Catharsis» وهیپنوزشد .

وسیله پسیکانالیزمی‌توان اهمیت‌ضمیر مخفی‌را کشف کرد. دراینجا باید بین لك‌ضمیر مجاور ساده وضمیر مخفی و اپس زده فرق گذاشت فروید بمنظور کشف شرایط ایجاد واپس‌زدگی ، درجهت مخالف مسیرزمان پیموده ، سپس به زمان بلوغ رسیده ، ازآن گذشته و بالاخره بسالهای اولیهٔ طفولیت رسیده ومتوجه شده‌است که سالهای‌اولیهٔ زندگی‌هرچند بفراموشی افتاده، با اینوصف آثارمحو نشدنی ومداومی برجای‌نهاده‌است . وازاین کشف یك اصل جدید یعنی «میل جنسی طفولیت» بوجود آمد . بررسی‌مستقیم اطفال نتایج ناشی‌ازتحلیل بالغین را تأیید میکند .

مریض ومریضه‌ها در گذشته‌های بعید خردصحنه‌های جذاب وفریبنده‌ای را بیاد می‌آورند که سپس ممکن‌است عدم وقوع آنها ثابت شود. اینجا موضوع عبارت ازحوادث واقعی‌نیست و باید آنرا «تجسم یا تصور میل[1] » نامید.

این ملاحظات موجب کشف عشق‌جنسی‌پسر بچه به مادر وخشم و کینه‌اش نسبت به پدر و عکس این حالت در مورد دختر بچه شد : این را فروید Complexe de œdipe نامیده و«انرژی غرایزجنسی»رانام«لبیدو[2] »خواند.

فروید برای کشف واپس‌زدگیها و بمنظور از بین بردن مقاومت آنها به تقاضا واطمینان دادن مریض می پرداخت . سپس متد خود راتغییرداد ومشتریان خودرا به «گفتگوی آزادانه[3] »وامی‌داشت، یعنی‌چون‌شرط مداوای آنالیتیك همیشه «صداقت» است ، بیماران آزاد بودند که هرچه بخاطرشان میرسید بی‌پرده بیان کنند .

در کلیه مداواهای آنالیتیك بین‌مریض وآنالیست یك «ارتباط محبت آمیز» برقرار میشود . این‌ارتباط ممکن‌ست به کینه یا سرکشی یا «یك‌حالت عشقی‌شورانگیزو کاملاجنسی» منتهی‌شود. اینرافروید بنام «انتقال»Transfert می‌خواند . واین انتقال ممکنست «بهترین وسیلهٔ تداوی آنالیتیك» بشود .

روش گفتگوی آزادانه، بررسی«خوابها»رابمیان‌می کشد. پسیکانالیز ماهیت حقیقی ومفهوم خواب را کشف کرد وآنرا تحقق یك تمایل‌واپس‌زده که اغلب تغییرشکل‌داده وبصور دیگر تظاهرمیکند دانست . بنابراین خواب نیزبا

---

۱ - Fantasme de désire ۲ - Libido

۳ - Association libre

علائم مرضی اختلال عصبی قابل مقایسه وشبیه است .

با اینوصف خواب یك نمود مرضی نیست، بلکه نمودی از زندگی نفسانی عادی است . در زندگی عادی نیز فراموشیها ، اشتباهات ، فقدان اشیاء و سهوهائی اتفاق می افتد که مترجمین آثار فروید آنهارا بااصطلاح «اعمال سهوی[1] » نمایانده اند . پسیکاآنالیز علت این سهویات را توضیح داد و بنابراین از حال یك وسیله ساده مداوای امراض عصبی خارج و رکن یك علم پسیکولوژی جدید و بسیار عمیق گردید : و بقول بلوئر طبیب امراض روحی ، یك « پسیکولوژی اعماق» Tiefenpsychologique شد .

اولین آثاری که در آنها فروید اکتشافات خودرا توضیح داد عبارت بود. درسال ۱۹۰۰ یك کتاب مهم در بارهٔ «مفهوم خواب». درسال ۱۹۰۱ « خواب» در همان سال «پسیکوپاتولوژی زندگی روزانه» . فروید در باره این کتاب می نویسد: «مردم این کتاب مرا بیش از سایر کتابهایم مطالعه کردند» در حقیقت چون کفر وزندقه آن زیادتر و مصرح تر است .

در ۱۹۰۵ «سه آزمایش در بارهٔ نظریه میل جنسی» و در همان سال «لطیفه و روابط آن باضمیر مخفی» در ۱۹۰۷ «هذیان وخواب» .

مدت ده سال از ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۷ - ۱۹۰۹ رافروید در تنهائی فکری کاملی بسر برد. او از بروئر جداشده ، هیچ شاگردی نداشت و هیچ موقع مقتضی برای بحث با دوستان یارقبایش نمی یافت . سعی وی برای مهماندن ایده های خود درخصوص اصل جنسی اختلالات عصبی به کارشناسان مواجه با ناکامی شده بود. بعدها در اینخصوص نوشت. « بالاخره فهمیدم که جزء آن اشخاصی هستم که بقول هبل : **خواب دنیارا بهم می زنند** » ، و بنا بر این نبایستی به یك تأثیر خارجی و تحمل سایرین امید داشته باشم . . دروین ازمن می گریختند و در خارج مرا نمی شناختند.... این یك مرحلهٔ زیبا وقهرمانی ودوران **عزلت باشکوهی** بود.»

در سال ۱۹۰۷ وضع تا اندازه ای تغییر کرد فروید اطلاع یافت که **درزوریخ** در تیمارستان **بورگولتزلی** بلوئر پزشك امراض عصبی ومعاونش «C - J. یونك» به پسیکاآنالیز علاقمندند. در نتیجه روابطی بین آنها برقرار شد . بسال ۱۹۰۸ درعیدپاك دوستان این علم جدید در **سالزبورك** با یکدیگر ملاقات کردند : و به تکرار این ملاقات و انتشار مجله ای تحت مدیریت **فروید و بلوئر** وسردبیری« C - J . یونگ » بنام «سالنامه پژوهشهای پسیکوپاتولوژیك و

---

۱ - Acts manqués

۲ - Jahrbuchfür Psychopathoalogische und Psychanalyt-ische Forschungen)

پسیکانالیتیك مصمم شدند. این مکتب که در سویس تأسیس شدوهم خودرا مصروف این مجله میکرد به تئوری کمپلکسها بیش از هرچیز علاقمند بود.

در پائیز ۱۹۰۹ یك واقعه غیر منتظره موجب دلگرمی فروید شد. روانشناس امریکائی استانلی هرالد رئیس Clark University و رچستر (نزدیك بوستون) بمناسبت جشن بیستمین سال تأسیس دانشگاه ازوی و یونك دعوت کرد تا در آنجا سلسله کنفرانسهائی بزبان آلمانی ایراد کنند. فرویددر بارهٔ پسیکانالیز پنج کنفرانس داد و یونگ راجع به «مشاجرات روحی طفولیت» سخنرانی کرد. فروید اغلب، خود را دراروپا موردتنفردیده بود ودر اینجا از پذیرائی بی شائبه‌ای که ازاو بعمل آمد بسیار خوشحال شد. خودمینویسد: «هنگامیکه پشت میزخطابه در ورچستر قرار گرفتم بنظرم رسید که یك خواب صبحگاهی و باورنکردنی تحقق می‌یافت» یکی‌از متفکرین بزرك و از مرض شناسان‌روحی‌دانشگاه هاروارد «جمس‌ای پوتام» که بدواً مخالف پسیکانالیز و بعداً آنرا یك وسیله بررسی موافق با تمایلات اخلاقی خود میدید تائیدات خودرا به‌فروید عرضه داشت و وی را ازاین‌امرخوشحال کرد. در جریان این مسافرت‌فرویدبافیلسوف بزرك «ویلیام‌جمس» که ملاقات با اوتأثیرمداومی‌دروی داشت، آشناشد. می نویسد: «من نمی‌توانم این‌صحنه را فراموش کنم: هنگام گردش، او ناگهان ایستاد دستمال خودرا بمن‌داد وازمن خواهش کرد که بکار خود ادامه دهم، وعده کرده بود که پس‌از گذشت بحران آنژین‌سینه - که در آینده نزدیکی بوی دست میداد - بمن کمك کند. اویکسال بعد دراثرمرض‌قلبی مرد: ازآن بعدمن بارها چنین‌تهوری را درمقابل یك‌مرك نزدیك برای خود آرزو کرده‌ام».

دومین کنگرهٔ پسیکانالیتیك‌درسال ۱۹۱۰ درنورمبرك‌تشکیل‌شد. و بنا به پیشنهاد یك مجارستانی «S. فرنچی» درآنجا یك «جمعیت پسیکانالیتیك بین‌المللی» که بقسمتهای محلی تقسیم می‌شد تأسیس کردند سالهای بعد قسمتهای محلی مزبور در وین، برلین، بوداپست، لندن، سویس، هلند، مسکو و حتی خارج از اروپا. در نیویورك، کانادا، برزیل، کلکته، استرالیا، ژاپون بوجود آمد. و پس‌از ۱۹۲٦ بود که درپاریس «اجتماع پسیکانالیتیك» تأسیس‌شدوسالی چهار بار یك «مجله فرانسوی پسیکانالیز» انتشارداد.

بطوریکه مترجم او - بیوگرافی فروید پرنسس ماری بوناپارت‌مینویسد علت اینکه فرانسه تا آنزمان نسبت به پسیکانالیز روی خوش نشان نمی‌داد بعض خصوصیات اخلاقی فرانسویها از قبیل: علاقه به فکر روشن و منطقی؛ احترام به حسن سلیقه واکراه از بی‌حیائی و «پست کردن میل جنسی» توأم با

بی‌پرده گوئی است. درحالیکه این مسائل را باید با کمك کنایه و اشاره توضیح داد...
به «سالنامه» ایکه پس از کنگره سالسو بورك انتشار مییافت دو نشریهٔ دیگر اضافه شد. «مجله مرکزی پسیکاناالیز[۱]» که توسط آدلر و اشتکل وسپس وسیلهٔ اشتکل تنها منتشر می‌شد و دیگری (Imago) که در آن آنالیست‌های غیر پزشك «H. شاخس» و «O. رانك» روشهای پسیکاناالیتیك را در مورد کلیه علوم روحی آزمایش می نمودند.

در ۱۹۱۱ کنگره و یمار با حضور پوتنام که از امریکا آمده بود تشکیل یافت. دو فکر مخالف نیز بوجود آمد، یکی قبل از کنگره، توسط الفرد آدلر و دیگری پس از آن وسیله «C. G. یونگ».

ادلر از توجه نسبت به میل جنسی کاست و مخصوصاً بروی اراده نیرو و میل جبران یك نقص جسمی و ترکیبی اصرار می‌ورزید. یونك نیز در ارزش منسوب به میل جنسی، خصوصاً میل جنسی طفولیت تخفیف قائل شد و فروید آنهارا از اظهار نظر بنام پسیکاناالیز ممنوع کرد.

جنك جهانی (۱۸-۱۹۱٤) مانع انتشار و توسعه پسیکاناالیز شد ولی برای بررسی های جدید موقع مناسبی بود، ملاحظات بیماران امراض عصبی جنك نظریهٔ فروید (فرار در بیماری) را مشهور ساخت. درسال ۱۹۱۸ در بوداپست کنگره ای تشکیل شد و اعضای رسمی آن برای مداوای بیماران عصبی یك سرویس پسیکاناالیتیك تشکیل دادند. کمی پس از پایان جنك در ۱۹۲۰ کنگره دریك سرزمین بی‌طرف، یعنی لاهه تشکیل شد، فروید درخصوص این کنگره می نویسد «جنك جهانی که تشکیلات متعددی را از بین برد، تأثیری در (انترناسیونال) ما نداشت وهلند نیز با گرمی مؤثری از ما پذیرائی کرد؛ و تا جائیکه بخاطر دارم، این برای اولین بار بود که انگلیسها و آلمانها که دارای منافع علمی مشترکی بودند، دوستانه در پشت یك میز قرار گرفتند»



هنگامیکه پسیکاناالیز باینصورت در جهان اشاعه می یافت، زمینه های جدیدی نیز برای بررسی کسب میکرد. اکنون دیگر فروید برای آزمایشات خود شاگردان وهمکارانی داشت. درسال ۱۹۲۵ نوشت: «من که در اثر بیماری خطرناکی؛ سرانجام خودرا نزدیك می بینم، قطع فعالیت شخصی خودرا با آرامش زیادی تلقی میکنم» ولی مرك باین زودی هم که او تصور می کرد رشته فعالیت اورا قطع نکرد.

دراین مرحله زندگی، خودفروید «تمایلی را که مدتها دراثر ملاحظه و

۱ ـ Zentralblatt für Psychanalyse

رعایت عادات سرکوبی کرده بود، بکلی آزاد» گذارد و تعداد زیادی مسائل پسی‌کولوژی را تحت آزمایش قرارداد و آنها را باروش خاص خود تطبیق کرد.

وی هنگام مطالعه در لیبدو، که در کمپلکس اودیپ، والدین را نقطه نظر قرار میدهد متوجه شد که لیبدو ممکن است، من را نیز بصورت هدفی اختیار کند. این را عشق بخود یا «نارسیسم ۱» نامید. بنابراین میتوان یك لیبدوی نارسیسیك و لیبدوی دیگری که بسوی اشیاء خارج از من متوجه می‌شود یعنی لیبدوی بصری را تشخیص داد. فروید درحالیکه آرزو داشت پسکانالیز روزی موجب ایجاد یك تئوری کافی غرائز شود، غریزهٔ حفظ نفس و حفظ نوع را وسیله اصطلاح اروز (eros) مجسم کرد، و غریزه تخریب با مرك را مخالف آن قرارداد. سپس در خصوص اینکه تمایلات خشن چگونه ممکن است (تصعید ۲) شوند مشغول مطالعه شد. وحیات نفسانی بشر را به من، خود و یك فوق من تجزیه کرد. فوق من «نتیجه کمپلکس ادیپ» و عامل مقتضیات «اخلاقی بشری» است.

فروید یك بررسی پسیکولوژیك کاملا عمومی، متاپسیکولوژی را آغاز کرد ولی این «قصد از یك مجسمه بی‌سروته» تجاوز نکرد.

او بتفکر در مورد محصولات ادبی و هنری بسیار علاقمند بود و آرتیست را موجودی می‌پنداشت که مانند یك مریض روحی، از حقیقت غیر کافی دورشده وخودرا بیك جهان تصوری میکشاند، ولی بعکس بیمار روحی، راه مراجعت را می‌یابد و بحقیقت بازمیگردد.

او بنا بروش پسیکاانالیز، نوولی از جانس بنام گرادیوا را مورد بررسی قرار داد. و دراثر آزمایشات مربوط به تکنیك طریقه و بذله، آنها را مانند عواملی که رؤیا را بوجود میآورند تلقی میکرد. سپس، لئونارد اوینچی را بسبب خاطرهٔ طفولیت او، برای بررسی خود انتخاب کرد ودر اثر تحلیل آن علت نگارش تا لوی سنت آن را روشن ساخت. چندی بعد میکل آنژ، گوته و حتی موسی را پسیکاانالیزه کرد.

وی به پسیکولوژی اشتراکی و همچنین پسیکولوژی مذهبی علاقمند بود، مدتها بود که شباهت عجیبی بین حرکات مصدع ۳ و آداب مذهبی ملاحظه کرد. «نوروز ۴» (مرض عصبی) مصدع در نظر او نوعی مذهب خاص واز شکل خارج شده بود وبنابراین مذهب را یك نوع «نوروز مصدع همگانی» می دانست. بررسی درقدیمترین مذاهب توتمیسم و تابوهای آن (در قسمتهای بعد این اصطلاحات شرح داده خواهند شد) فرویدرا به تشریح وتوضیح پسکاانالیتیك مذهب، اخلاق وآغاز نظام اجتماعی راهنمائی کرد.

---

۱ – Narcissme ۲ - Sublimation ۳ - Acts obsessionels
٤ – Nevrose

شاگردان فروید از روش وی در زمینه‌های مختلف، قبل از تاریخ افسانه‌شناسی، فولکلور و تدریس استفاده کردند. بنابر این فروید از این که پسکانالیز او صورت یک متد ساده مداوا را از دست داده و یک علم وسیع یعنی «علم ضمیر نفسانی» شده است، حظ زیادی می برد. از سال ۱۹۱۰ مشغول انتشار آثار ذیل شد: درسال ۱۹۱۰ پنج کنفرانس ورچستر، که تحت‌عنوان «پنج درس پسکانالیز» بفرانسه ترجمه شده است، در همانسال «خاطره‌ای از طفولیت لئونارد او ینچی» در ۱۹۱۳ «توتم و تابو» از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ تعداد زیادی بررسیهای مربوط بضمیر مخفی، و اپس زدگی، اندوه، مالیخولیا و غیره که تحت یك عنوان عمومی «متاپسیکولوژی» بفرانسه ترجمه شده است. در سال ۱۹۱٤ در مجله « imago » بدون ذکر نام نویسنده «موسی-میکل آنژ»؛ در ۱۹۱۷ در مجله «imago»، «خاطرهٔ از طفولیت گوته» (بررسی‌های اخیر وچند نوشته دیگر خصوصاً مقاله‌ای مربوط به «یك مرض عصبی شیطانی در قرن ۱۷»، تحت‌عنوان «آزمایشات پسیکانالیز عملی» (بفرانسه ترجمه شده است) درسالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱٦ دروس مقدماتی که تحت‌عنوان «مقدمه‌ای بر پسیکانالیز» بفرانسه ترجمه شده است وخود اثر فوق‌العاده مهمی است.

پس از جنك نیز آثار ذیل انتشار یافت: در ۱۹۲۰ «در وراء پرنسیپ لذت»، در ۱۹۲۱ «پسیکولوژی اشتراکی و تحلیل من»، در ۱۹۲۳ «من و خود» سپس در ۱۹۲۵ «ممنوعیت، علائم مرضی واضطراب»، در ۱۹۲٦ یك بررسی مهم در خصوص اینکه آیا غیرپزشکان نیز می‌توانند اصول پسکانالیز را اجراء کنند. این بررسی تحت‌عنوان «پسیکانالیز وطب» بفرانسه ترجمه شده ودرهمان جلد نیز «زندگی من و پسکانالیز» انتشار یافته است. در ۱۹۲۷ «آینده یك توهم» در ۱۹۳۲ «کنفرانسهای جدید در خصوص پسیکانالیز» (البته این کنفرانسها درهیچ جلسه‌ای ایراد نشده است).

درسپتامبر ۱۹۳۲ فروید به نامهٔ فزیسین - فیلسوف «آلبرت اینشتین» که تحت‌عنوان جنك برای‌چیست، نوشته شده بود، پاسخ داد. «انستیتوی بین‌المللی همکاری‌فرهنگی فرانسه وابسته بجامعه‌ملل» چاپ‌های زیبائی از این دو نامه و ترجمه های آن بالسنه آلمانی، انگلیسی وفرانسه انتشار داده است.

مقالات متعددی از فروید که از سال ۱۹۰٦ تا ۱۹۳۲ در مجلات مختلف چاپ شده در پنج جلد جمع آوری و بزبان آلمانی تحت عنوان:
« sammlung Kleiner schriften Zur Neurosenlehre »
«مجموعهٔ مقالات کوچك مربوط به تئوری نوروزها» انتشار یافته است.
«مجله فرانسه پسیکانالیز» مقالات ذیل‌را از فروید انتشار داده است:

«تابو و تکارت» - سال ششم ۱۹۳۳- ؛ «نفی» ـ سال هفتم ۱۹۳٤ ـ «تشویش در تمدن» - سال هفتم ۱۹٤٤ ـ، «شرکت در پسیکولوژی زندگی عشقی» ـ سال نهم ۱۹۳٦،

باضافه مقدمه هائی از قبیل «مقدمهٔ خاطرات پسیکاناليتیك یك دختر جوان» و نامه‌های مختلف دیگر منجمله نامه‌ای به «ماکسیم لروی» را که در فصول بعدی کتاب نقل خواهد شد باید ذکر کرد .

«کتابفروشی پسیکاناليتیك بین المللی» وین چاپ دوره کامل آثار استاد را شروع کرده است ، یك کتابفروشی مادرید نیز انتشار ترجمه آثار کامل فروید را آغاز کرده و «مدرن لیبرری» نیویورك در آینده ترجمه انگلیسی آثار اساسی فروید را منتشر خواهد کرد .



این متفکر باعقاید و مستد رکات جسورانه خود همیشه عناوین و افتخارات را بمسخره میگرفت . بین زن و شش طفل (سه پسر و سه دختر) شاگردان و مشتریان خود زندگی آرامی داشت .

او مدت هفتاد سال در یك شهر و چهل سال در یك خانه زندگی کرد

معذلك در اواخر زندگی طوفانی بروی مسکنش برخاست و فیلسوف پیر را از آنجا بدور افکند. در ماه مارس ۱۹۳۸ «الحاق» اتریش به یك آلمان ضد یهود صورت پذیرفت و به این متفکر یهودی اجازه داده شد که وین را بصوب پاریس ترك گوید ، وی از شهر اخیر نیز به لندن رفت. در آنجا سلامتش تخفیف مییافت و وی نزدیکی مرك را با آرامی مینگریست در اینزمان بود که من شخصاً (نویسنده کتاب) باوی رابطه گرفتم.

مدت مدیدی بود که امکان ترکیب فیلزوفی فروید وسیله تلفیق ایده‌های پراکنده وی در نظرم بود. من میل داشتم برای تشریح این سیستم کتابی بنویسم. و این بخاطر متفکری که از اصلیت فکرش لذت میبردم ، آزادی فکریش را تحسین میکردم و روح صلحجوئیش را دوست میداشتم . جنك و اشغال کشور توسط نیروی آلمان اجرای این امر را بتعویق افکند . بااینوصف من این قصد خود را بوسیله نامه‌ای در ۱۹۳۹ به فروید اطلاع داده بودم .

او از لندن در ۱۸ آوریل ۱۹۳۹ توسط نامه‌ای بزبان انگلیسی جواب داد ودر آنجا میگفت: «من بسیار میل داشتم این کتاب را بخوانم ، ولی فکر نمیکنم موفق شوم ، چون سلامت من دچار بحران زیادی شده است» همچنین از من دعوت می کرد که بامعرفی وی یکی از شاگردان با استعداد پاریسی او بنام «مادام ماری پرنسس بوناپارت» را ملاقات کنم .

چندروز پس ازدریافت این نامه دعوت اورا بجا آوردم ومورد پذیرائی گرمی واقع شدم .

آخرین اثری که فروید بکمك دخترش آنا بآن اشتغال داشت، پسیکانالیز هیتلر صدر اعظم آلمان بودو به بررسی نازیسم منتهی می‌شد و ممکن بود جوابی به کتاب «ماین کامپف ۱» باشد .

☆

بیوگرافی فروید درهمان سطور نخستین این فکر را تلقین میکند که وی روح پاکی بود، ذکاوتی بود که جز شناختن و فهماندن آرامانهٔ حقیقت هدفی نداشت .

ولی لازم است یکی از نظریات این متفکر وینی را درمورد خود اوذکر کرد : که توضیح حیات فکری را باید دراحساسات جست و در مرکز هر فکری احساسی پنهان است .

احساسی که موجب پژوهشهای فروید میشود، دارای قدرت خاصی است این یك عشق تحمیف ناپذیر وشورانگیز حقیقت ، یك میل شدید ومتعصبانه بپیروزی برتمام اشتباهات ، گسیختن کلیه ریاکاریها وظاهرسازیها ، و شکستن دروغها است. ازاین نقطه نظر بعض مفسرین ویرا با «کیر که گاآرد ۲» و «داستایوسکی» ومخصوصاً « نیچه» مقایسه کرده اند .

فروید باپشتیبانی این عشق سالها تنهائی وعزلت کامل را درمقابل یك محیط سرکش و گاه خصم آمیز قبول کرد وماسابقاً برخی از نوشته‌های اورا که درآن از « تحمل ممنوعیتهای یك اکثریت فشرده » در نتیجه یهودی بودن و «استقلال خود درمقابل افکار عمومی» سخن گفته است یادآور شده ایم .

دیده وشنیده‌های زندگی گذشته اوموجب استقلال این متفکر یهودی شد . وی با نیروی مستقل و قوی باعقاید بی‌اساس محیط مبارزه میکردو آنچه را که خود در« پسیکولوژی زندگی روزانه » « رباکاری عمیق زندگی اجتماعی » مینامید افشا مینمود .

بنابر این برکلوبهای این پسیکانالیست که درپست ترین اعماق ضمیر فکار ومخفی سرشت پرورده و حضور متوالی ودائم میل جنسی ، و مداومت یکنواخت پست‌ترین خوی حیوانی رادر آنها ظاهر ساخته دیده یك احساس بارزو کم نظیری مسلط بوده است .

وی درمقابل عالی‌ترین اشکال زندگی نیز جز خشونت ، منتهی یك خشونت تصعید شده چیزدیگری نمی‌دید . ودرعین حال باین « تصعید ۳ » معترف است و

۱- نبرد من نوشتهٔ هیتلر ۲- Kierkegaed ۳- Sublimtion

در کنار خودضمیر مخفی ۱ ومن، یك «فوق‌من »یك «ایده‌آل»« که معرف مقتضیات اخلاقی بشری‌است» جای‌میدهد.

هنگام‌تحلیل خوابهای شخصی خودش ، مجبور به بعضی اعترافات بود و آنهارا بسبب« شعری که ازآشکارساختن محرمانه‌ترین جنبه های زندگی‌خود» حس‌میکرد بابیمیلی واشمئزاز ابرازمیداشت .

اودرقسمتی ازاعترافاتش ، تنفری‌را که از کارهای خود احساس‌میکرد صریحاً اقرارمیکند :

«من از کارمشکل‌خود کوچکترین لذتی نمی بردم، وازاینکه اینچنین در پلیدیهای بشریت غوطه‌ور بودم احساس تنفرمیکردم ، بیشتردوست داشتم که‌در کنار اطفال‌خود باشم واز زیبائیهای ایتالیا محظوظ شوم» بعضی‌مفسرین فروید با استفاده‌ازاین اعترافات،درعمق این متفکر که‌حرارت‌زیادی‌در بررسی پست‌ترین جنبه‌های حقیقت‌نشان میداد ، نوعی «هجران ایده‌آل۲ » کشف کرده اند .

دکتر ادگارمیخائیلیس ، عقیدهٔ معروف نیچه : « ماسکی » را که‌روحیه های‌مغرور، برای پنهان کردن حزن‌یك‌قلب‌شکسته ازسایرین، برچهره می‌زنند، درموردفروید صادق‌میداند در اینجا ماسك فروید ، خونسردی علمی‌اواست .

دکترمیخائیلیس با استفاده‌از پسیکانالیز بمنظورتحلیل کامل‌حقایق‌این‌روش، دراویك میل مخفیانه به محبت، قهرمانی ، زیبائی ویك‌لذت اصیل‌وآرام ، یعنی یك ایده‌آلیسم واپس زده می بیند .

شایدهم ذوق‌ومیل‌طبیعی‌فروید، میلی که‌اوراوادارمیکرد تابرای‌بشریت هم‌عصرخود، یك طبیب‌روحی‌باشد ، معلول همین‌تمایل مخفیانه بوده‌است .

اگراین تعبیردرست باشد ، میتوان‌این‌شعر کنراد فردیناند مالیررا که‌فروید دریکی ازآثارخود نقل‌کرده درمورد خود اوتکرار کرد :

یقیناً ، من‌یك کتاب‌علمی نیستم :
من‌یك بشرم ، بشری باتمام تناقضاتش .

۱ – Inconscience

۲ – La nostalgie de idéal

کاوش ضمیر مخفی

۱ . ضمیر مخفی

پسیکانالیز«Psychanalyse» یاپسیکوآنالیز«Psychoanalyse» فروید از نقطهٔ نظرعمل عبارت از طریقی است که هدف آن بهبود بعض امراض عصبی ، واز نقطهٔ نظر تئوریك ، نوعی کاوش ضمیر مخفی است .

هدف این اسلوب ، بطوریکه از نامش آشکار است تجزیه حیوة نفسانی بشر بعناصر اولیهٔ آن ومدعی است که عمق موجودات را **ضمیر مخفی** تشکیل می دهد .

اولین مخالف این ادعا که قبلا باید رفع شود تصور شباهت بین نفس وضمیر است. درنظر بعضی، حالات نفسانی، بجز آنهائی که باضمیر آشکار ارتباط دارند فاقد مفهوم واقعی هستند. چون باعتقاد آنها، درصورت عدم ضمیر آشکار استدراك تأثر، خاطرات ومیل وجود نداشت .

در فرانسه روانشناسانی که بی- یا با جهت خود را طرفدار **دکارت** می پندارند ازاین نظر پشتیبانی می کنند .

ولی ، با اعتراف خود ما ، درسایرافراد بشر نیز حالات نفسانـی از قبیل مسرت واندوه ، افکار و تمایلات ارادی امکـان دارد ؛ بنابراین ضمیر آشکارمن مستقیماً وسیلهٔ شناسائی حالات نفسانی دیگران که درخارج وجـود من قرار دارد نیست .

همچنین ضمیر آشکار باکلیه حالات حیوة نفسانی ما آشنانیست . مثلا من اصولا راجع به چین فکر نمیکردم ، یك واقعهٔ ناگهانی کلیه ایده های مربوط باین کلمه را بخاطرمن می آورد ؛ من آنچه از فلسفه و تاریخ این کشوره ی دانم وآنچه در پکن یاکانتون دیده ام بیاد می آورم . این خاطرات کجابود ؟ چندلحظه پیش ضمیر آشکار من ازآن اطلاعی نداشت . دراینجا دلیلی نیست که خودرا محدود به تعیین مکان آن درمغز کنیم ؛ چون در آنصورت بیهوده خودرا دراشکالات وابهامات روانشناسی معمولی گرفتار می سازیم . پس ساده تر ایـن است که بگوئیم آن خاطرات بدون اینکه توسط من درك شود در من وجـود داشته است .

بنابراین ضمیر مخفی من درمعنی نخست کلمه، شامل کلیه آن حالات نفسانی است که فعلا از نظر ضمیر آشکار من پنهان وعبارت از تودهٔ عظیم غرائز، عادات تمایلات وخاطرات من است.

« بمنظوراینکه حیوة نفسانی بهتر درك شود ، لازم است اهمیتی به ضمیر آشکار قائل نشدو چنانکه لایب نیتس معتقداست باید اساس زندگی نفسانی را در ضمیر مخفی جست ، ضمیر مخفی شبیه دایرهٔ بزرگی است که ضمیر آشکار را مانند دائرهٔ کوچکتری در بردارد . بدون تدارکات ضمیر مخفی ، ضمیر آشکار کاری انجام نمیدهد ، درحالیکه ضمیر مخفی قادراست از ضمیر آشکار صرفنظر کرده ودرعین حال دارای ارزش نفسانی باشد . ضمیر مخفی، همان نفس و واقعیت اصلی آن است» .

بشردر اوائل اندیشه‌های مربوط به‌خود ، راضی نبود از طریق قیاس ضمیری برای سایرافراد قائل شود ، سپس این «تشابه» یعنی «شرط اولیه تفاهم ما» رابشر اولیه درحیوانات ، گیاهان وموجودات بی‌حرکت و تمام جهان توسعه داد . بعداً روح انتقاد ، وسعت این تشابه رامحدودتر نمود . اکنون در خصوص میزان ضمیری که باید جهة حیوان در نظر گرفت بحث فراوان وجود دارد و بالطبع کسی ضمیری جهت گیاه و جهان بی حرکت نمی پذیرد . در هر حال ، پسیکاناليز ایجاب‌میکند که من نوع تعقلی را که دراثر قیاس برای سایرین منظور شده بخودنیز بپذیرم : « تمام‌حرکات و کلیه تظاهراتی که من درخود ملاحظه کرده ، موفق نمی‌شوم آنرا با بقیهٔ حیوة نفسانی‌خودوفق دَهم، بایدمانندحرکات شخص‌دیگری تلقی شود وتوضیحات آن‌درحیوة نفسانی‌همان کس جستجوشود».

ضمیر آشکار مادرقبال ضمیر مخفی ، دروضعی‌شبیه‌احساسات مادر برابر جهان خارج است .

«ماهیت واقعی ضمیر مخفی مانند حقیقت جهان خارج برما مجهول و اطلاعات ضمیر آشکارمادر بارهٔ ضمیر مخفی‌مانند شناسائیهای دستگاه روحی‌ما ، درخصوص جهان‌خارج ناقص‌است» ازاینجا میتوان‌رابطه بین پسیکاناليز وفلسفهٔ کانت رادرك کرد .



فرویدمفهوم وسیع ضمیر مخفی‌راتوسط یك مرزاساسی‌محدود می‌سازد ومیگوید: پاره‌ای حالات موقتاً مخفیانه درزمان کم و بیش بعیدی بنظر ضمیر آشکار رسیده و بهمین جهة بآسانی‌ممکن است دوباره به ضمیر آشکار رجعت کند. و برای برگشت بضمیر آشکار کافی است که از بعض مقررات پیروی نموده وخودرا تحت‌سانسور قراردهد . دراینجا فروید دیگرحالات نفسانی‌فوق

را ضمیر مخفی ننامیده ، بلکه آنرا به «ضمیر مجاور[1] » موسوم میسازد و تذکر میدهد که این برگشت به‌ضمیر آشکار با دخالت زبان سهل میشود : یعنی فرق تظاهرات ضمیر آشکار وضمیر مخفی ازاین جهته است که تظاهر اولی باادای کلمات که‌یك تجسم شفاهی و زبانی است صورت میگیرد .

حالات‌دیگر در حال حاضر و آتی ، بصورت «ضمیر مخفی» بمعنی کامل کلمه باقی میمانند . وفروید پس ازاین، صفت ضمیر مخفی را فقط باین نوع حالات اطلاق مینماید . حالات‌مزبور ممکن است هرگز به نظرضمیر آشکار نرسیده باشد : چون‌حافظه‌ای ، مغایر باآنکه حالات‌ضمیر مجاور را درخود حفظ میکند وجود دارد وحوادث ضمیر مخفی در آن نقش می بندد . یا ممکنست حالات فوق ازنظرضمیر آشکار گذشته ، منتهی بطوری تحت یك سانسور جدی واقع شده است که‌قادر بمراجعت نیست . دراینصورت حالات‌مذکورعمیقاً «واپس‌زده» و نمی‌توانند‌دوباره به‌ضمیر آشکار بر گردند،واگراتفاقاً و بطوراستثناموفق شوند، پس‌از فعالیت و کوششهای‌زیاد است .

بنابراین، حالات نفسانی که بطورموقت پنهانست با«ضمیرمخفی همیشگی» یکسان نیست . (ضمیرمخفی زمینه نفسانی خاصی‌تشکیل میدهد که دارای‌تمایلات مشخص، اصطلاحات مخصوص ، ونوعی‌مکانیسم های‌نفسانی‌است که فقط درآن زمینه فعالیت میکنند .)

گاهگاهی‌فروید برای‌تعیین‌زمینه‌ها ، -یابقول‌خودش -سیستمهائی که تشخیص میدهد‌سه وجه مختلف بکارمیبرد که فهم بعضی‌ازنوشته‌های اورا برای خوانندگان غیرمطلع‌مشکل‌میسازد، وجوه‌مزبورعبارتنداز: C.S ضمیر آشکار، P.C.S ضمیرمجاور ، I.C.S ضمیرمخفی .

فرویدبرای اینکه روابط‌آنهارا بهترمشخص کند در کتاب خودموسوم به «مقدمه‌ای برپسکاناليز» مقایسه ای‌خاص ترتیب می‌دهد ؛ مینویسد :

«خشن‌ترین نوع تعریف‌این سیستمها ، درنظرما بهترین وآسانترین اسلوب وآن‌هم عبارت ازیك‌تجسم مکانی‌است . ماسیستم «ضمیرمخفی» را به سرسرا یا اطاق انتظاری تشبیه میکنیم که تمایلات نفسانی ، مانند تعداد کثیری موجودات زنده درآن‌فشرده شده‌اند ، باین اطاق انتظار ، اطاق بسیار تنگی متصل‌است که ضمیرآشکار درآن اقامت‌دارد .

مقابل در ورودی سرسرا‌محافظی وجود دارد که هر یك از تمایلات نفسانی‌را مورد بررسی قرارداده، سانسور میکند ودرصورتیکه مخالف میلش باشد ازورود آن‌باطاق مجاورجلو گیری میکند . حال اگرمحافظ مزبور تمایل مفروضی را ازهمان آستانه‌در بجای‌خود بفرستدیاآنرا پس‌ازورود باطاق‌مجاور

---

۱ ـ Préconscience

دوباره بسرسرا عودت دهد تفاوت مهمی در این میان نخواهد بود و نتیجه تقریباً همان و منوط بدرجهٔ ذکاوت و فراست آن تمایل است. این مثال نفع دیگری دارد و بما اجازه میدهد تا فهرست خودرا تکمیل کنیم.

تمایلاتی که در سرسرای مخصوص ضمیر مخفی موجودند از دید ضمیر آشکار که در اطاق مجاور اقامت دارد پنهانند و بنا بر این در وهلهٔ نخست، ضمیر مخفی هستند. هنگامی که پس از رسیدن بآستانهٔ در توسط محافظ مزبور رانده میشوند ثابت میکنند که برای تبدیل خود بضمیر آشکار دارای قدرت لازم نیستند، بنا بر این گوئیم که آنها واپس زده شده اند. ولی تمایلاتی که محافظ اجازهٔ عبور آنها را داده است الزاماً ضمیر آشکار نمیشوند وفقط اگر موفق بجلب نظر ضمیر آشکار شوند در این مورد توفیق خواهند یافت.

در اینصورت ما این اطاق دوم راسیستم «ضمیر مجاور» خواهیم نامید..

این فرض خشن، یعنی تصور دو اطاق و محافظی در مقابل در ورودی بین آنها و تشبیه ضمیر آشکار به یك تماشاچی در انتهای اطاق دوم تجسم تقریباً کاملی از حقیقت گفته های ما است.»



مستدرکات فروید درخصوص ضمیر مخفی بدواً در فکر وی بصورت فروض ساده ای وجود داشته، ولی بعض قضایا آن را تأیید و واقعیات بیشمار دیگری، فروض مزبور را محقق ساخت.

از این واقعیات در فصول بعدی بتفصیل یاد خواهد شد، و در اینجا فقط بهر یك اشاره ای میشود. مثلا فراموشی، خبط، اشتباه هنگام مطالعه یا نوشتن، سهو، عدم دقت، انصراف خیال در زندگی روزانه که مترجمین آثار فروید آنها را اعمال سهوی می نامند.

سپس خواب که پسیکاناليز توضیحات جالبی بآن میدهد، فروید مینویسد: «تعبیر خوابها عالیترین راهی است که بشناسائی ضمیر مخفی در حیوة نفسانی منتهی میشود» جای دیگر مینویسد: «ما آنچه راجع به حیوة نفسانی ضمیر مخفی میدانیم همه را مدیون تعبیر خواب هستیم».

و دیگر بعض تجارب لابوراتوآری مانند تلقینات (posthypnotique) برنهایم. این شخص در اثنای هیپنوز بسوژه فرمان عمل و حرکتی میداد که سوژه مزبور پس از بیداری، در یك ساعت معین، بدون اینکه کوچکترین خاطره ای از پذیرش غیرارادی تلقین برنهایم در ضمیرش مانده باشد، آنرا اجرامیکرد.

همچنین بررسیهائی درخصوص مرضای هیستریك که فروید در اوائل کار خود باهمکاری دکتر بروئر وسپس شارکو و پیر ژانه انجام داد.

باضافه‌مشاهدات وملاحظات وی‌درباره انحراف[1] ونوروزهـا که در اثنای تداویهای‌پسیکانالیتیك صورت گرفت، بسیارجالب‌است. چون اعترافـات بیماران‌حاوی اطلاعات بیشمارو بسیارمفیدی است« بررسی‌خوابهاواعمال‌سهوی مارا به‌پسیکانالیز هدایت کرده‌است ، خودپسیکانالیز عبارت‌از تئوری‌نوروزها است .»

نتیجهٔ این کاوشهای متعددضمیر مخفی‌چیست ؟

فرویدضمیر مخفی‌را ترکیبی از « ماقبل تاریخ فیلولوژیك» ـ ماقبل تاریخ‌نوع ـ و «ماقبل تاریخ فردی» یا بعبارت دیگر ، از طرفی‌اصل وراثت و از طرف دیگر نفوذ تاریك ومبهم دوران طفولیت می‌داند. فروید ازآنچه گذشتگان وی‌درمورد ارث و وراثت کشف کرده‌اند استفاده کرده واهمیت‌آن را انکارنمیکند وغریزه یا **محرك** رانیزدرهمین‌سطح‌قرار میدهد «اگر بشر دارای یك‌اساس نفسانی‌ارثی یعنی چیزی شبیه غریزهٔ حیوانات باشد باید گفت این‌تنهاچیزی‌است که هستهٔمرکزی ضمیرمخفی وی‌را تشکیل‌میدهد و بعداً آنچه درجریان‌توسعه دوران‌طفولیت بصورت‌یك مسئله غیر مفید ، مورد اعتنا واقـع نشده وازطرفی ماهیت‌آن‌فرقی با قسمت ارثی و سلفی نداشته است بآن هسته اضافه‌میشود» .

کاوشهای فروید نیز اصولادرخصوص‌همین عنصردوم یعنی‌ضمیر مخفی همیشگی‌صورت می گیرد. قسمت‌اعظم‌ضمیر مخفی‌همیشگی بازمانده‌ای‌ازمرحلهٔ طفولیت‌زندگی فردی‌است.طفولیت ،دورانی‌است که‌درآن‌شخص بدون‌محدودیت ودیسیپلین درمقابل کلیه امیال ، بخصوص‌امیال جنسی - که‌فرویدظهور آنرا از همان‌بدوزندگی میداند ـ تسلیم‌میشود . سپس‌تربیت طفل‌را مجبور به‌واپس‌زدن تمایلات‌خود میکند .

کاوش ضمیرمخفی مارابه بررسی در **غریزه** یا **محرك** ، **میل‌جنسی طفولیت و واپس زدگی** میکشانند .

---

1 ـ Perversion

II - غریزه

غریزه (trieb) یا بقول بعضی مترجمین آثار فروید **محرك**، بنا بعقیدهٔ خود فروید که فصلی را به این مسئله در کتاب **متاپسیکولوژی** خود تخصیص داده است حالت بسیار مبهمی است، برای توضیح بیشتر می توان آنرا بیك انعکاس ، مثلا بتحریکی که در اثر برخورد یك نور بسیار شدید درچشم ما حاصل می شود تشبیه کرد .

انعکاس دارای یك علت خارجی است واز بیرون منتقل می شود، درحالیکه غریزه ازداخل وحتی ازدرون اندام «Organisme» اشتقاق می یابد. انعکاس یك نیروی محرکه آنی است، یك تغییر مکان وفرار ازمقابل علت تحریك آنرا از بین میبرد ، در حالیکه غریزه بصورت یك قدرت ثابت عمل کرده و نمیتوان وسیلهٔ فرار ازآن رهائی یافت . فقط ارضای احتیاج می تواند آنرا نسابود کند : بنابراین سیستم اعصاب، دستگاه مأمور حذف تحریکات و تخفیف آنها تا آخرین حد ممکنه است : ودرصورت امکان سعی می کند خودرادرهرحال آرام و«غیر تحریك شده» حفظ کند .

یك بحران بمنتهی درجه ویك تحریك شدیدموجب عدم رضایت می شود ولی عمل دفع وسبك باری به بحران پایان می بخشدورفع تحریك موجب ایجادلذت می کند « ما همه دراثر تجربه می دانیم که بزرگترین لذت ممکنه درزندگی، یعنی لذت حاصله ازعمل جنسی مصادف با خاموشی موقتی یك تحریك بسیارشدید است» یك موجود همیشه طالب احتراز از ناکامی و کامیابی است واینرا فروید بنام **اصل لذت** می نامد .

بالاخره باید بابن نتیجه رسید که «غریزه یك محرك مداوم شدیداست که اگر بطورصحیح بتقاضاهای آن پاسخ داده شود ، یك لذت مخصوص بخود ایجادمی کند ».

دراینجا بآسانی وبی مانع می توان پذیرفت که غرائز، یا بعض از آنها، باقیماندهٔ فعالیتهای محرکهٔ خارجی است که درجریان « فیلوژنز » یعنی تشکیل انواع، برجوهر ذیروح اثر کرده وآنرا تغییر داده است .

ممکن است، دراندام « Organisme» تمایلی برای رکود و توقف موجود بوده وفقط عوامل اخلال گر خارجی این تمایل را منکوب کرده است .

شاید اگر انقلابات وتحولات زمین ، درقبال خورشید ونتایج آن صورت نمی گرفت، موجود « ذیروح اولیه با کمال میل تغییر ناپذیر باقی میماند . ودرآن

صورت غریزه بسوی آن حالت قبلی، که اورگانیسم در اثر نفوذ نیروهای اخلال گر خارجی اجباراً از آن صرفنظر کرده بود، متوجه می‌شد .

در هر حال غریزه، در محل تلاقی حیوة نفسانی و بدنی ظاهر می‌شود و بدینجهة می‌توان آنرا مانند یك حد خیالی بین نفس وجسم و یا بصورت یك مظهر نفسانی تحریکات داخلی بدن در روان و یا بشکل میزان کار تحمیلی به نفس در اثر رابطهٔ آن با بدن، تلقی کرد» این سخن فروید در کتاب او موسوم به «خاطره‌ای از طفولیت لئو ناردا وینچی» چنین تشریح شده است: «غرائز و استحالات آنها، آخرین مسائلی است که پسیکانالیزمی‌تواند بشناسد، در وراء این حد پسیکانالیز باید جای خود را به بررسی‌های زیست شناسی (Biologie) وا گذار کند» .

فروید بعضی از مشخصات غریـزه را چنین بیان می کند : **فشار** که عبارت از عامل و نمایندهٔ قدرت محرکه ، یعنی مقدار نیرو یا میزان کار مورد تقاضا است : زیرا غریزه خود بخشی از فعالیت است **هدف** که عبارتست از ارضای غریزه، ودراین مورد مقصود همیشه برطرف کردن یك حالت بحرانی است .

هدف اصلی غیر قابل تغییر است. ولی چون راههای متعددی بآن منتهی می‌شود ممکن است هدفهای دیگری نیز کم و بیش وجود داشته باشد. غریزه وسیلهٔ یك **مفعول** می‌تواند بمنظور خود برسد، خواه این مفعول خارجی، یاقسمتی از بدن خودی باشد.

مفعول نیز ممکن است تغییر کند، ودرصورت عکس اگرارتباط غریزه و ومفعول کاملا نزدیك باشد باید گفت که حالت **تثبیت** رخ داده‌است. منبع غریزه عبارتست از« یك سیر تحولی جسمانی در عضو یا قسمتی از بدن کـه غریزه معرف و نمایندهٔ تهییجات آن درحیوة نفسانی است» واز شیمیائی یامکانیکی بودن، ماهیت این سیر تحولی نیز کسی مسبوق نیست .

درهرصورت «غریزه هر گز از اجزاء ضمیر آشکار نیست وفقط تظاهرات آن قابل درك است ، بعلاوه غریزه درضمیر مخفی نیز تنها بصورت تجسم وجود دارد» معرفهای غرائز و امیال غریزی ، بدون مخالفت و تأثیر متقابل در جوار یکدیگر زیست کرده و «هستهٔ ضمیر مخفی» را تشکیل میدهند .



غرائز مختلف کدامند ؟ باین سؤال فقط وسیلهٔ فرض میتوان پاسخ گفت فروید «فرضهای» ذیل را پیشنهاد میکند :

بدواً **غریزه بقاء** که موجب حفظ نفس و سپس **غریزه جنسی** که از نقطه نظر زیست‌شناسی (بیولوژی) عهده دار بقای نوع است. «بیولوژی» قبل از هرچیز بطور وضوح ایـن‌دوغریـزه را بما نشان میدهد «تمایل جنسی تنها عمل اندام (اورگانیسم) زنده است که ازخود تجاوز کرده و رابطهٔ خویش را بانوع تأمین

میکند. بآسانی میتوان درك کرد که اجرای چنین عملی ، چون همیشه مانند انجام سایر اعمال برای شخص مفید ولازم نیست، بقیمت یك لذت بسیار شدید خطراتی برای زندگی او ایجاد کرده وحتی اغلب اورا از بین میبرد. .» موجودی که خود را اساس و پایه‌ای تصور کرده، تمایل جنسی خود را فقط وسیله ارضای خاطر در بین سایر وسائل تلقی می کند ، از نقطهٔ نطر بیولوژیك نوع بسیار کوچکی از یك سری نسل معین است و تنها یك زائده ضعیف از یك پروتوپلاسمای بالقوه ابدی و فقط یك نوع مالك موقتی سپرده و هبه‌است که پس ازوی نیز موجودیت خود ادامه خواهد داد.

با اینوصف از نقطه نظر روانشناسی این دو غریزه رامیتوان بهم ارتباط داد. بدواً (بعداً دراینمورد بتفصیل سخن خواهد رفت) بایدازارتباط دادن کامـل غریزهٔ جنسی وعمل تولید نسل احتراز کرد «یك رشته اعمال بیشمار حتی بوسه و استمناء یدی بدون اینکه هدف تناسلی داشته باشند ، ماهیت آنها کاملا جنسی است».

دراینجا پسیکولوژی مجبوراست برای غریزهٔ جنسی ، یك تصور ذهنی شبیه بحالت گرسنگی درمقابل احتیاج به تغذیه ایجاد کند . و آنرا **لیبیدو**[۱] بنامد «لیبدو نمایندهٔ نیروئی است که غریزهٔ جنسی توسط آن تظاهر میکند . مانند گرسنگی که معرف نیروی تجسم غریزه جذب غذا است» و این خود نشان یك تمایل شدید بلذت است.

فروید مفهوم وسیعی برای اصطلاح لیبیدو در نظر میگیرد . بعقیدهٔ او اکثر تمایلات مربوط بحساسیت ورقت قلب که مشخصات آن میل به نزدیکی و فداکاری است، ناشی از یك غریزهٔ جنسی است که از هدف بیولوژیك خود منحرف شده است. محبت عبارت از یك میل جنسی واپس زده ، یا نتیجهٔ یك علاقه جنسی ، یا تجسم رمزی[۲] - imago - این علاقه جنسی است . « کلیه روابط محبت آمیز ، یعنی جنبه های تزئینی حیات - از قبیل عاطفه ، دوستی، اعتماد وغیره - دراصل بامیل جنسی مربوطند و دراثر تضعیف نیروی انجذاب ناشی ازهدف های جنسی، از امیال جنسی بوجود آمده‌اند . بی آلایشی و پاکی و عدم کلیه عناصر جنسی که ظاهراً مشخص آنهااست نباید مارا دراینمورد دچار اوهام و تصورات باطل کند».

و از همینجا فروید در رسالهٔ خود موسوم به «**پسیکولوژی مشترك و تجزیه من**» مفهوم وسیعی برای لیبیدو در نظر میگیرد : «ما انرژی غرائزرا که بصورت یك مقدار کمی - در مقابل کیفی - (با اینکه هنوز نیز قابل سنجش نیست)در نظر گرفته شده، درمناسبات آن با آنچه که بنام عشق نامیده می شود مورد توجه قرار

۱- Libido

۲ - Symbolique

میدهیم .مسلم است که هستهٔ مرکزی آنچه که ما بنام عشق مینامیم ، از عشق بمعنی جاری ،و بمفهوم سخنان شعرا تشکیل شده است : یعنی عشق جنسی که هدف آن مقاربت جنسی است . ولی ما بعض احساسات از قبیل عشق بخود از طرفی و عشق به والدین و اطفال ، دوستی و عشق به بشریت بطور عموم ، علاقه باشیاء محسوس و افکار معنوی را از طرف دیگر ، که بهمان نسبت لایق نام عشقند از آن جدا نمیدانیم »و بالاخره لیبیدو شامل آن چیزی است که افلاطون «اروز» Eros وسنت پل «عشق-نوع دوستی»agapêمی خوانند.

چون لیبیدو درعین حال قادر است متوجه خود شخص یا یك موجود خارجی مورد علاقه بشود ، بنابراین می توان غریزهٔ بقاء وغرائز جنسی یا منحرف از میل جنسی و کلیه غرائزی را که «تمایل به بقاء و نزدیکی دارند» تحت نام «Eros» مجتمع کرد.

« غرائزی که تمایل به تخریب و قتل دارند..، محرك تهاجم یا تخریب» نقطهٔ مقابل غرائز فوق هستند . سابقاً دیدیم که در نظر فروید اساس غریزه عبارت از تمایلی است که اندام «اورگانیسم» زنده را وادار به تولید و ایجاد یك حالت پیشین (Anterieur) می کند . بنابراین «غیر زنده ماقبل زنده است.. و زنده نیز در تمام زندگی خود بسوی مرك می پیماید» فروید در اینجا انعکاس عقیده شوپنهاور را می بیند ، ولی هرگز مانند آن فیلسوف بدین فکر نمی کند که مرك تنها هدف زندگی است . در اینمورد می نویسد: «عقیدهٔ مزبور در نظر ما غیر قابل اعتنا نیست» و درهرصورت باید در کنه تمام موجودات زنده ، غریزه ای باشد « که هدفش تخریب موجود و تبدیل آن به یك ماده بیحرکت»است .

با اینوصف «اورگانیسم قصد دارد فقط بمیل خود بمیرد». بنابراین غرائز، «دست نشاندگان مرك» می توانند «محافظین زندگی» نیز بشوند .

موجود جاندار غریزهٔ مرك را ازوجود شخص خود منحرف و آن را متوجه خارج وسایر اشیاء و موجودات می سازد . وغریزه **تهاجم و تخریب** از همینجا پدید می آید.

درآخرین فصل این کتاب از نقش این غریزه در جنگ بین ملتها سخن خواهد رفت . غرائز زندگی وعشق و غرائز مرك و ترکیب بسیار بهم مرتبطند . غریزهٔ بقاء که وابسته به «Eros» است می تواند محرك نابودی یك رقیب و درعین حال مولد میل تصرف یك موجود محبوب شود . تاریخ اغلب از وحشیگریها و خشونتهائی که متوازی با تمایلات اروتیك و روحانیت صورت گرفته یاد می کند در اینمورد «محرکهای ایده آلیست فقط سرپوشی برای شهوات تخریبی و انهدام بوده است». مثلا «در وحشیگریهای انکیزیسیون محرکهای ایده ای در درجه اول

درضمیر آشکار قرار داشته و محرکهای تخریبی، درضمیر مخفی شدت آنرا تکمیل نموده است» .

بالاخره ممکن است «تبدیل عشق به غضب» نیز اتفاق افتد و حتی گاه هر دو تمایل نسبت بیك شخص واحد وجود دارد و انسان خود را در مقابل احساسی مرکب از دو تمایل متناقض می بیند . این زندگی مشترك دو عنصر متضاد در کنار هم به «آمبی والانس[1] » موسوم و نمونه برجسته‌ای از آنست .

انعکاس و تصویر دو غریزهٔ متضاد در حوزهٔ فکری منتهی بـه تفکیك و داوریهای مثبت و منفی می شود. فروید در یکی از مقالات خود که در مجلهٔ «پسیکاناليز سال هفتم» انتشار یافت چنین می نویسد: «عمل تأکید و اثبات ـ جانشین عمل جذب مربوط به «Eros»، و عمل نفی ـ جانشین تأسف (یا عمل دفع) مربوط به غریزه تخریبی است» .

و باین نحو «شاید برای اولین بار بررسی داوریها بما نشان می دهد که چطور یك عمل فکری ممکن است، از فعالیت تمایلات بدوی و محرکه تولید شود».

جنبهٔ دیگر زندگی غریزی پس از پی بردن بظهور میل جنسی از اوان طفولیت آشکار می شود .

---

۱ — Ambivalence

III - میل جنسی در طفولیت

پی بردن بوجود میل جنسی کودکی بعقیدهٔ پیروان پسیکانالیز از اکتشافات اساسی فروید است و خود او بجز سایر نوشته‌ها، فصل دوم از کتاب «سه آزمایش در بارهٔ تئوری میل جنسی» را به این مسئله اختصاص میدهد.

در دکترین فروید، این نیز یکی از عناصری است که افتضاح و سر و صدای بسیار تولید نموده است. فروید مینویسد: «طفل را یک موجود بی آلایش و معصوم میدانند، هر کس او را طور دیگر تصور و تعریف کند، به توهین به یک اصل مقدس و اجرای سوء قصد بر ضد عالیترین و مقدسترین احساسات بشری متهم خواهد شد». با اینوصف اعتقاد عمومی مبنی بر عدم میل جنسی در کودک «اشتباهی است که دارای نتایجی عمیق و شدید است و بی اطلاعی فعلی خودما از شرایط اساسی زندگی جنسی مدلول همان اشتباه است». این اشتباه در درجهٔ اول ناشی از یک ابهام لغوی است و چون لغات جنسی و تناسلی بیهوده باهم مخلوط شده‌اند، نباید اندیشید که میل جنسی با «اعضای تناسلی رابطهٔ کامل و تفکیک ناپذیر دارد» بلکه این یک فعالیت جسمانی است که بکلیه اعضای یکفرد مربوط بوده و هدف آن تحصیل لذت است، یعنی فعالیتی است که فقط در درجهٔ دوم متوجه عمل تولید مثل میشود».

انحراف (Perversion) بالعین، مثلاً علاقه به جنس موافق (Homosexualité) دارای اصل جنسی است. بنابراین «کلیه انحرافات عبارت از نفی هدفهای مربوط به عمل تولید است». در اینمورد، بدون دخالت دادن هیچگونه محکومیت اخلاقی و قضاوت خوب یا بد، ممکن است انحرافات مزبور را وسیلهٔ این اصل مشخص ساخت: «جنبه بارز و مشترك كلیه انحرافات، عدم شناسائی هدف اصلی میل جنسی یعنی عمل تولید است. بنابراین ما کلیه فعالیتهای جنسی را که از عمل تولیدی صرفنظر کرده ولذتی بکلی مستقل از آن میجویند، انحراف میخوانیم». از این لحاظ «استعداد انحراف، یك استعداد عمومی و ناشی از غریزهٔ جنسی است و این غریزه فقط در اثر تغییرات اورگانیسم و ممنوعیتهای نفسانی که در جریان رشد آن اتفاق می افتد، عادی میشود».

و باین نحو فروید بخود حق میدهد که «فعالیتهای مظنون و مبهم طفولیت را که هدف آن تحصیل لذت است» مربوط بمیل جنسی بداند. بالاخره «اگر طفل دارای میل جنسی باشد این میل مطمئناً از نوع انحرافی آنست و دلیل این هم آنکه طفل بجز یکرسته اطلاعات مبهم، از آنچه که میل جنسی را بیك عمل تولیدی مبدل میسازد بی خبر است».

ادامهٔ این اشتباه یعنی بی‌خبری از میل جنسی کودکی، ناشی از یك نمود عجیب پسیکولوژیك یعنی **فراموشی کودکی** است. «پردهٔ عظیمی حوادث شش هفت سال اولیه زندگی اغلب اشخاص – بهمه آنها را – میپوشاند» قضیه بسیار جالب توجه است و اطفال در اینخصوص یك حساسیت و قدرت فکری تازه‌ای از خود ابراز میدارند گاهی در اینمورد والدین اطفال سخنانی را که معرف هوش آنها است بیاد آورده، نقل میکنند و عجیب اینجاست حوادثی که اغلب و بلکه همیشه، اینقدر در بشر نفوذ داشته فراموش می شود. ما در قسمتهای بعد دوباره راجع باین نوع واپس‌زدگی سخن خواهیم گفت.

ولی علی رغم این فراموشی باتحلیل روانی اشخاص بالغ و بررسی اطفال می توانیم وجود یك میل جنسی را که تعیین مراحل آن ممکن است، تشخیص دهیم.

اولین تظاهر میل جنسی منحرف، عمل مکیدن است. علاقهٔ اصلی طفل متوجه تغذیه میشود. «هنگامیکه او پس از سیر شدن درمقابل پستان مادر بخواب میرود حالت رضایت کاملی را که پس از ارضای میل جنسی بوجود میآید، مجسم می کند.»

بدواً عمل مکیدن برای طفل وسیله‌ای برای ارضای احتیاج غذائی او ست، ولی سپس تبدیل به وسیله‌ای برای تحصیل لذت و ارضای حس تمتع و لیبیدوی وی میگردد و چون پستان مادرش همیشه در دسترس نیست، بعضی قسمتهای بدن مخصوصاً مشت خود را میمکد و همان رضایت آرامانه‌ای که پس از مکیدن پستان درك می کرد، در خود احساس میکند، حتی گاهی بدون مکیدن بخواب نمیرود. عمل مکیدن، طفل را قادر میکند تا در بدن خود مناطق «Erogéne» را کشف کند «منطقه **اروژن** عبارت از یك ناحیهٔ پوستی یا مخاطی است که در صورت تحریك، احساس لذت خاصی بوجود میآورد.» بدینطریق «طفل رضایت خویش را از بدن خود کسب می کند. و ما بااستفاده از اصطلاح **هاولوك الیس** Havelock . Ellis حالت بالا را به **اتواروتیك** (Autoerotique) موسوم میسازیم» و این مرحلهٔ **اروتیسم دهانی** است. رشد بعدی میل جنسی کودکی مربوط به لزوم تغوط و دفع زهر آب است. «دفع زهر آب و محتویات روده برای طفل شیرخوار یك منبع لذت است و بعداً طفل سعی میکند این اعمال را طوری انجام دهد که در اثر تحریکات مناطق اروژن مخاطی حداکثر لذت را کسب کند.» ولی اجتماع مانع از این است که کودك بآزادی و هر وقت میل داشت مواد فاضل خود را تخلیه نماید فروید درمورد نتایج این ممنوعیت، ملاحظات دقیق» مادام **لو آندره‌س سالومه**، متفکر هلاندی را که به نیچه علاقمند بود ولی از ازدواج با او استنکاف ورزید، شرح میدهد

طفل در اینموقع برای اولین دفعه احساس میکند که محیط وی مخالف با ارضای تمایلات او است، و از اینجا بین خود و سایرین که لذت او را [illegible] می کنند

تفکیک قائل میشود . مقعد در نظروی مظهر کلیه چیزهائی است که برای او ممنوعست . مرحله‌ایکه مقعد وسیله اصلی کسب لذت است ، مرحله **اروتیسم مقعدی** است .

بعلاوه بعداً مدت‌مدیدی لزوم تحلیه بطرزخاصی‌مورد توجه طفل قرار میگیرد. ممکنست غروری‌نیز ازطرزادرارکردن خود احساس کند . در نتیجه بهیچوجه‌از مدفوع خود متنفر نمیشود «وآنرا مانند اولین هدیه برای امتیاز اشخاصی که موردنظر خاص‌او واقع شده‌اند تلقی‌میکنند و حتی پس از آن که تربیت‌موفق به‌رفع اینگونه علائق‌شد ارزشی‌را که برای‌مدفوع قائل‌بود به‌پول وهدیه منتقل‌میکند» .

بعض‌حالات اخلاقی نیز بازماندهٔ این مرحله کودکی است .

« لجاجت، خست وعلاقه بنظم و ترتیب را باید از آثارفعالیت منطقه اروتیک‌مقعدی‌دانست » .

درهمین‌مرحله « یك میل به‌تسلط که بزودی‌به خشونت تبدیل‌می‌شود » توسعه می‌یابد دراینموقع باید از«تشکیلات‌سادیك مقعدی» سخن بمیان آورد. (Organisation-sadique-anale).مرحلهٔ سوم مرحلهٔ«Phallique»است یك منطقه اروژن که هرگز برسایرین تقدم نداشته، ازاین بعد یك رل‌مهم، یعنی مهمترین رلهارا درزندگی‌جنسی بعهده خواهد گرفت، وآن‌اعضای‌تناسلی‌است

احساس‌لذتی که این‌قسمت از بدن‌بوجودمی‌آورد، ممکن‌است‌دریك‌طفل نیز محسوس شود ومیل تکرار آنرا دراو بوجودآورد. دراین هنگام‌اونانیسم طفل‌شیرخوار صورت می‌پذیرد : دختر بچه وسیله «فشارحاصله ازمالش‌رانها» این عمل‌را اجرامی کند، ولی پسربچه ترجیح می‌دهد که دست‌خود رادراینکار دخالت‌دهد «واین‌موضوع‌اهمیت‌لزوم تصرف‌وتسلط رادرفعالیت جنسی‌نوع نردر آینده نشان می‌دهد»

این اونانیسم‌طفولیت‌پس‌ازدورهٔ کوتاهی قطع‌می‌شود مرحلهٔ سوم‌حق تقدم‌اعضای تناسلی راتأمین‌می کند وموجب ترجیح دادن‌لذات حاصله ازاعضای مزبور می‌شود . دخالت یك، فرد گمراه کننده ، خواه یك شخص بالغ یا یك دوست موجب می‌شود که طفل‌این حرکت را بسیار تکرار کند، ولی البته برای اینکه باین جنبهٔ میل‌جنسی آشنا شود، دخالت سایرین لازم نیست .

فروید، تشکیلاتی را که پس‌ازبلوغ وجود می‌آید « مرحلهٔ تناسلی » مینامد

بنابراین انحراف طفل عبارت ازانستکه: لذت‌را درخارج از رضایت عادی اندامی که فعالیت آن‌موجب‌بقاء نسل‌است‌میجوید در طفل‌انواع مختلف

انحرافات وجود دارد. طفل (تکرار کنیم که در اینجا مقصود بررسی و تشخیص است نه محکومیت)، طفل یك منحرف چندشکلی است (Pervers Polymorphe)

انحراف شخص بالغ نیز ناشی از همین انحراف کودکی است. شخص بالغ نیز همانطور استعداد انحراف چند شکلی را درخود حفظ می کند. زنی که ممکن است از نقطهٔ نظر جنسی عادی بماند، درعین حال امکان دارد که تحت نفوذ یك مرد گمراه کننده و مطلع، به کلیه انحرافات علاقه پیدا کند. یك فاحشه، از انحراف چندشکلی (Polymorphe) خود استفاده می کند، و بطوریکه گفتیم این انحراف نیز مربوط به ادوار کودکی است بنابراین باید نتیجه گرفت که در جهان تعداد فواحش و زنانی که چنان آینده ای دارند بسیار زیاد است. در اینجا ما با یك قضیهٔ کاملا عمومی که نشان مشخصه بشریت است مواجه میشویم.

فعالیت جنسی طفل که بین سالهای دوم و پنجم عمر او ظهور کرده است آرام شده و وارد مرحلهٔ مخفیانه ای می شود. فعالیت مزبور در اینهنگام بهیچوجه قطع نشده بلکه یك ذخیرهٔ انرژی منحرف از هدفهای جنسی را تدارك می کند. این ذخیره بسوی هدفهای اجتماعی، و درجهت ایجاد «موانع جنسی که بعداً مورد استفاده واقع خواهد شد» می گراید

*

تمایل جنسی طفل نفوذ زیادی در زندگی نفسانی وی خواهد داشت و اگر یك حس کنجکاوی در او ایجاد نکند، اورا بجهات مختلف متوجه خواهد کرد.

طفل مدت زیادی از فرق بین دو جنس بی اطلاع است پسر بچه شك ندارد که کلیه افراد بشر دارای یك آلت تناسلی شبیه مال او هستند. وهنگامی که تشخیص می دهد اینطور نیست، فکر می کند که یك عمل شدید باعث محرومیت دختر از آلت کوچکش شده است، ومی ترسد ازاینکه نظیر این تنبیه را متحمل شود «کمپلکس دو کاستراسیون[1] » ناشی از همین است

مقصود فروید از کلمه کمپلکس «کلیه عناصر معرفی است که بهم ارتباط داشته و کلیهٔ تأثیرات تحمل بر آنها می شود» در اطراف یك تمایل تعداد زیادی افکار و ایده ها وجود دارند، از این دستگاه، لذات و غمهای شدید منتج می شود.

هنگامی که پسر بچه متقاعد شد که زن هرگز دارای آلتی نظیر مال او بوده است، ممکن است برای جنس مخالف حقارتی که گاه بسیار طول می کشد، درخود احساس کند. دختر بچه پس از اینکه آلتی را نزد پسر بچه می بیند، وجود یك جنس مخالف را می پذیرد، وممکن است متأسف شود که چرا پسر نیست. در هرحال طفل نسبت به اعضای تناسلی رفقای کوچکش توجه شدیدی در خرد

۱ــ قطع آلت

حس می کند.

طفل مخصوصاً به این مسئله علاقمند می شود که بچه چگونه می آید. این بمناسبت سؤالی که ابوالهول thébain طرح کرده بنام « معمای ابوالهول» نامیده می شود. اغلب، آمدن یك موجود تازه درخانواده، یعنی واقعه‌ای که ممکن است دقت وعلاقه نسبت به‌طفل‌را تقلیل‌دهد موجب جلب علاقهٔ طفل نسبت سؤال بالا می شود.

جوابهای معمولی ازقبیل اینکه بچه را الکلك ۱ می آورد، اغلب پیش از حد تصور، حتی مورد سوء ظن بچه های کوچك نیز واقع می شود. « احساس فریب خوردن از اشخاص بزرك سهم بزرگی درانزوا وتوسعهٔ استقلال فردی طفل دارد» بدواً طفل قبول می کند که پس ازخوردن یك غذای مخصوص بچه بوجود می آید (مطابق بعضی افسانه‌ها). پس ازاینکه بزرگترشد، متوجه می شود که فقط زن قادر به تولید بچه است و پدر نیز نقشی دراین عمل تولید بعهده دارد، ولی البته قادر بفهم نوع این نقش نیست. واگراتفاقاً ناظر یك عمل جنسی شود « آنرا یك عمل جابرانه و نبرد تن بتن خشنی تلقی می کند: این یك استدراك غلط وسادیك دو کوئیت نامیده می شود (sadique-de-coit) ». طفل که از بررسی های فردی خود درامور جنسی نتیجه‌ای نمی یابد، ازاین جستجو هاصرفنظر می کند، ولی ممکن است پس ازاین درمیان افراد محیط خود که سابقاً اعتماد زیادی بآنها داشت خویشتن را غریب احساس کند.



عمیق ترین استحالات نفسانی ناشی از تمایل جنسی کودکی، سمت یا بی عشق و غضب در طفل است.

عشق، میل جنسی ومحبت را درخود جمع می کند «هنگامیکه تمایلات نفسانی غریزه جنسی بحد اعلای خود می رسد ودرعین حال مقتضیات حسی و شهوانی که اساس این غریزه را تشکیل می دهند، واپس زده شده ویا موقتاً فراموش می شوند عشق تولید می شوند» پسر بچه عاشق مادرش می شود وازطریق حسد، ازپدرش احساس تنفر می کند. دختر بچه نیزدارای احساسات معکوسی می شود.

این کمپلکس‌را فروید بنام کمپلکس دواودیپ، که بعداً بسیار اشتهار یافت موسوم ساخت. در برادری اشکوه‌سوفوکل بنام شاه اودیپ، یك داستان غمی پیش بینی می کند که اودیپ پدرش را کشته، بامادرش ازدواج خواهد کرد. اودیپ نیز درخارج کشورخود بزرك شده، و بدون اطلاع ازحقیقت امر، زمین غیر عمد هردوخیانتی را که سرنوشت بوی تحمیل می کند، انجام می دهد. پیس از بورك تظاهر تدریجی و تصاعدی این دوخیانت است. ومانند نوعی بررسی بسیکانالیتیك

۱ــ یك افسانه اروپائی درجواب کنجکاوی اطفال

جریان می‌یابد. نفوذ عمیقی را که همیشه این درام در تماشاچیان داشته است باید اینطور توضیح داد « یك قانون نفسانی، در اهمیت کامل و قاطع خود در این درام گنجانیده شده . سرنوشت و هاتف غیب تجسم یك الزام داخلی؛ یعنی اعمال گناه، و قهرمان درام درعین بی اطلاعی و علی رغم میل خود، یك تظاهر کامل از ماهیت ضمیر مخفی و الهامات جنایت آمیز آنست» ـ «سرنوشت اودیپ ما را متأثر می کند برای اینکه ممکن بود سرنوشت خود ما باشد، برای اینکه هنگام تولد، هاتف غیب همین نفرین را بما نیز فرستاده است وشاید هم اولین تحریکات جنسی ما متوجه مادر، و هدف اولین غضب ما، پدرمان بوده است؛ خوابهای ما شاهد این موضوع است . اودیپ که پدرخود را می کشد و با مادرخویش ازدواج می کند کاری جز تحقق یکی از آرزوهای طفولیت ما انجام نمی‌دهد .

شاعر ، با افشای گناه اودیپ ما را مجبور میکند که بخود بنگریم و همان تحریکات را که با وجود واپس‌زدگی همیشه موجود است، درخود ببینیم .»

بررسی اطفال، مرضی را که در اصطلاح «کمپلکس د اودیپ» خلاصه شده است ثابت میکند. پسرك ساده میل دارد فقط خودش مالك مادرش باشد، و هنگامی که غیبت پدر این انحصار را تسهیل میکند ، شاد میشود و موقعیکه پدر بمادرش ابراز محبتی میکند ، روی درهم میکشد .

گاهی صریحاً این احساسات را بزبان میآورد و بمادر خود وعده ازدواج میدهد . برای اینکه در کنار او بخوابد و در آرایش وی حضور داشته باشد سرسختی میکند . و اگر از تاریکی میترسد ، برای اینستکه از دیدن مادرش بازمیماند : «ترس بچه‌ها در اصل چیزی جز احساس غیبت شخص محبوب نیست» ـ توجه غرور آمیز برای توضیح چنین علاقه و انسی کفایت نمیکند ، چون در اینصورت ، پسر بچه بپدر خود نیز علاقهٔ شدید میداشت ، در حالیکه او محبتی را که بمادرش دارد ، نسبت بپدرخود اظهار نمیکند. پدرش در نظر او یك رقیب سربار و زیادی است و یك تغییر کوچك کافی است که این احساس را به تمایل بمرگ پدر تبدیل کند» .

اغلب اشخاص بالغ درخواب ، خودرا فاعل همان جنایت اودیپ دیده‌اند . قابل توجه اینجا است که در پس سوفوکل «زن ـ مادر» ژوکاست اینموضوع را متوجه میشود : «اغلب اشخاص در خواب همبستر مادرخود بوده‌اند. هر کس درمقابل این مسائل موحش بی اعتنا بماند زندگی را نیز بسهولت تحمل خواهد کرد .»

ـ بعداً خواهیم دید که کمپلکس اودیپ را میتوان مایهٔ «هستهٔ اختلالات عصبی» تلقی کرد .

درحالت عمومی ، کینهٔ پسر بچه نسبت به پدرش ممکن است «در اثر محبت

و تحسین خنثی شود» . درهرصورت ، زمانی خواهد رسید که طفل بر کمپلکس اودیپ پیروز میشود وازاین وسوسهٔ مضاعف خودرا خلاص کرده ، احساسات خویش را واپس میزند . ممکن است در پسر بچه ترسی بوجود آید و با تمایل وی دائر بر هم سطح کردن پدر و مادر مخالفت کند ؛ « خطر Castration پسر کوچك را مجبور به ترك این حالت میکند، ترس ازدست دادن آلت کوچکش موجب انهدام کمپلکس اودیپ میگردد، بطوریکه این کمپلکس درحالتی کاملا عادی ، از بین میرود» .

ولی چنین ترسی در دختر بچه بوجود نمیآید ؛ بنابراین وی مدت مدیدی دروضع اودیپی (Situation œdipienne) باقی میماند، وخیلی دیر، آنهم بطور ناقص بر آن فائق میشود .

نتایج این « کمپلکس اودیپ » بسیار قابل توجه ومهم ودردرجه اول، در زندگی عشقی تأثیر بسزائی دارد «مسلماً این، تظاهری از همان مراحل» مقدماتی است که در عشقهای جدی اولیه ، مرد جوانی را به انتخاب یك «زن مسن ، ویکدختر جوان را به دوست داشتن مردسالخوردهٔ محترمی وادار می کند ، این اشخاص تصورمادر یا پدر را درآنها بوجود میآورند» . بنابر این بخوبی علت این امر واضح میشود که چرا مادر درصورت زنده بودن ، نسبت بموجودی که باینطریق جانشین اوشده و «زائیدهٔ خیال خود او» است مخالفت میورزد .

گاهی اطفال موفق نمیشوند خودرا ازوالدین خود جدا کنند . دخترانی که مدت زیاد در خانوادهٔ باقی میمانند ، اگر ازدواج کنند «همسرانی خشك بوده ، واز نقطهٔ نظرجنسی حساس نیستند. از این اصول میتوان نتیجه گرفت که عشق فرزندی ، که ظاهراً غیرجنسی است ، وعشق جنسی ، هردو ازیك منبع تغذیه میکنند، بزبان دیگر، عشق فرزندی جز یك شبیت بچگانهٔ لبیدو ، چیز دیگر نیست» .

از کمپلکس اودیپ نتیجهٔ بسیارمهم دیگری نیز ناشی میشود وآن بوجود آمدن «**فوق من**» (Uber - Ich) یا «**من ایده آلی**» (Ich - Ideal) یعنی «**ضمیر اخلاقی**» است .

درهریك ازما بغیراز « فوق من » حقیقی یك « من ایده آل » نیزوجوددارد که عمل وی داوری و تحمیل، بعض وظائف است . بنابر این، این من، بعقیده فروید ، «معرف ارث کمپلکس اودیپ» ـ« وفقط پس ازاین، واپس زدگی بوجود آمده است »

یك طفل کوچك بکلی فاقداخلاق است . اخلاق او ازنفوذی که والدینش در وی داشته اند حاصل میشود . « نفوذ والدین وسیلهٔ ابراز محبت یا تهدید به تنبیه اعمال میشود . تنبیه برای طفل بمنزلهٔ یك عدم شیئی عشقی و فی المسه باعث

ترس و این ترس حقیقی مقدمهٔ وحشت آتیهٔ ضمیر است». این جانشینی چطور صورت میگیرد ؟

در اینجا یك نمود جدید یعنی « تشابه » ۱ و بعبارت دیگر « تشابه من به من دیگر » دخالت میکند. «من اول در بعض جهات ، مانند من دیگر رفتار واز او تقلید کرده ، قسمتی از آنرا بخود منحصر میسازد . تشابه ، یك شکل بسیار قدیمی وشاید مهمترین نوع وابستگی به یك شخص ثانی » و نوعی تملك ایده آلی است که میتواند جانشین میل تملك جسمی شود ، چون تملك جسمی غیر ممکن ویا اخلاقاً محکوم شناخته شده است .

طفل هنگامیکه خودرا از کمپلکس اودیپ رها میسازد خویشتن را با والدین خود تشبیه و تحلیل میکند «ماخود هنگامیکه طفل کوچکی بودیم ، پدر و مادر خودرا موجودات بسیار عالی و مقتدری میشناختیم ، آنها را تحسین میکردیم ، از آنها میترسیدیم و بعداً خودرا با آنها تشبیه و منطبق کرده ایم » .

از این پس « فوق من ۱ سعی دارد خوی پدر را تولید و حفظ کند ؛ و هرچه کمپلکس اودیپ قوی تر باشد ، هرچه (تحت نفوذ تعالیم مذهبی ، خشونت ، دستورات مختلفه و مطالعه) واپس زدگی شدیدتر صورت گیرد ، بهمان نسبت شدت آمریت فوق من بر من بصورت تظاهری از وسواس وملاحظات ضمیر آشکار وشاید هم یکنوع احساس مجرمیت ضمیر مخفی ، زیادتر خواهد بود .

ترس از Castration پسر بچه را وادار میکند تا بر کمپلکس اودیپ فائق آید ، سپس جای کمپلکس مزبور را « یك فوق من قوی اشغال میکند» دختر بچه بسیار دیر و بطور ناقص بر این کمپلکس پیروز میشود . « فوق من که تشکیل آن در این شرایط مصادف با مانع شده است ، قادر نیست قدرت و استقلال لازمه از نقطهٔ نظر پرورشی را کسب کند» .

هنگامیکه کمپلکس اودیپ جای خودرا به فوق من وا گذار میکند . دیگر والدین «مانند موجودات برتر وعالی . . .» تلقی نمیشوند «فوق من در جریان رشد خود، نفوذ اشخاصی از قبیل ، مربی ، معلم و مدلهای ایده آلی را که توانسته اند جای والدین را اشغال کنند ، متوجه خود میسازد . در شرایط عادی ، فوق من همیشه سعی دارد خودرا بیشتر از شخصیتهای اولیهٔ خانواده ای دور سازد و بزبان دیگر ، تحت تأثیر یك شخص واحد قرار نمیگیرد» .

بنابراین فوق من «عامل نمودی است که ما آنرا ضمیر اخلاق مینامیم» . در اینجا فروید اصطلاح قدیمی کانت ، فرمان قاطع را بکار میبرد : «همانطور

۱ — Identification
۲ — Surmoi (Uber - Ich)

که طفل خود را مجبور به اطاعت از والدینش میبیند ، من نیز از فرمان قاطع فوق من اطاعت میکند» .



بررسی در میل جنسی طفولیت ، فروید را برای ناکامیها و غمهائی که زندگی طفل را تاریك ساخته و نفوذ آن در بسالغین موجب بعض اختلالات عصبی میشود ، برقت میآورد «توسعه قبل از موقع حیوة جنسی در طفولیت ، بسبب عدم تجانس تمایلات طفل با حقیقت و رشد غیر کافی ، بایستی دارای مدت کوتاهی باشد . این بحران در مواقع بسیار دشواری اتفاق افتاده و ملازم با دردناکترین تأثیرات است .

عشق بی نتیجه و بالطبع ناکامیهای عشقی ، شدیدترین ضربه‌ها را بر عزت نفس وارد میآورد و در شخص نوعی زخم Narcissique [۱] تولید کرده و بنابر ملاحظات شخصی خودم و **مارسینوسکی** یکی از مقتدرترین عوامل (حس حقارت) را که نزد مبتلایان باختلال اعصاب بسیار دیده میشود ، تشکیل میدهد .

کنجکاوی جنسی طفل ، که رشد غیر کافی وی پیشرفت آنرا محدود میسازد نتیجهٔ رضایت بخشی برایش نداشته و بالطبع موجب اظهار این شکوه میشود : من لایق رسیدن بهیچ چیز نیستم و هرگز موفق نخواهم شد .

وابستگی ناشی از محبتی که طفل را اغلب بیکی از والدین ، و بجنس مخالف خودش مرتبط میسازد باناکامی ، با انتظار بیهوده برای ارضای تمایل ، باحسد ناشی از تولد یك طفل دیگر که خودنمائی از بیوفائی محبوب یا محبوبه بوده است ، قادر بمداومت نمیشود : قصد خود او دائر بزائیدن یك طفل ، که در عین حال بوجه غم انگیزی جدی بوده ، بهدف نمیرسد . در اثر ابراز محبت باو نسبت بسابق تقلیل حاصل میشود مقتضیات تربیتی روز بروز افزایش یافته ، سخنان جدی میشنود و گاهی نیز تنبیه میشود ، و بالاخره میزان عظم بی اعتنائی رتغییر سایرین را نسبت بخودش درك میکند .»

اکنون باید اصطلاح «Narcissisme» را که در قسمتهای گذشته بمیان آمد توضیح داد .

۱ — بفصول بعدی مراجعه شود .

۱۷- نارسیسیسم[1]

لیبیدو، نیروی معروف غریزهٔ جنسی، همیشه متوجه موجودات خارجی، و مانند کمپلکس اودیپ معطوف بپدر یا مادر نیست. بزبان دیگر، همیشه **ابژکتیف**[2] نبوده وممکن است **سوبژکتیف**[3] نیز باشد و خود «من» را بعنوان هدف عشق اختیار کند، و این ترتیبی است که فروید بآن نام «نارسیسیسم» داده است.

این اصطلاح که معرف «این لیبیدوست»، از نام انحرافی گرفته شده که بر اثر آن یك فرد بالغ نسبت به بدن شخص خود علاقه‌ای مانند تمایل معمولی اشخاص نسبت بیك هدف جنسی خارج کسب میکند».

در اینجا فروید فرمول برجستهٔ **برنارد شا** را در یکی از آثار خود نقل میکند، بعقیده فیلسوف انگلیسی «عاشق بودن، یعنی غلو خارج از حد در تفریق یك زن و سایر زنان».

نارسیسیسم نیز عبارت از اینست که شخص عاشق خود باشد و در ارزش شخصی خود اغراق کند.

فروید که فصلی از کتاب «مقدمه‌ای بر پسیکاانالیز» را مختص این امر ساخته، مقایسهٔ زیر را در آنجا طرح میکند «اغلب شما این موجودات ابتدائی را که از گلوله مادهٔ پروتوپلاسما ساخته شده و فرقی بین آنها نیست میشناسید. این موجودات دنباله هائی بنام «پاهای کاذب» از خود خارج کرده و مادهٔ حیاتی خویش را در آن جریان میدهند ولی در عین حال قادرند دنباله های مزبور را دوباره بخود بکشند و بصورت گلوله درآیند. ما خارج کردن این دنباله‌ها را با ارسال لیبیدو بسوی هدف تشبیه میکنیم. چون توده اصلی لیبیدو میتواند درون باقی بماند و از طرفی پذیرفته‌ایم که در کیفیات عادی، لیبیدوی من بسهولت تبدیل به لیبیدوی ابژکتیف شده، علاوه میتواند دوباره به من برگردد».

نارسیسیسم را از لحاظ تئوریك باید با «تکبر» مختلف دانست. تکبر یك «عنصر ثابت» و نارسیسیسم «یك عنصر متغیر» است. نقطهٔ نظر تکبر استفادهٔ فردی است، درحالیکه مقصود نارسیسیسم ارضای لیبیدو است. «لفظ نارسیسیسم فقط برای مهمتر نمایاندن خوی لیبیدوئی تکبر بکار میرود. یا بزبان دیگر میتوان نارسیسیسم را بصورت مکمل لیبیدوئی تکبر تلقی کرد. مسلماً ممکن است فردی مطلقاً

۱— Narcissisme

۲— دارای هدف خارجی

۳— دارای هدف داخلی

متکبر باشد ودرعین‌حال مقدارعظیمی انرژی‌لبیدوئی را مصروف بعض هدفها سازد مشروط باینکه ارضای لبیدوئی ناشی ازاین‌هدفها موافق بااحتیاجات‌من باشد . دراین‌مورد تکبردقت‌خواهد کرد تاتعقیب‌این هدفهاضرری به‌من نرساند. همچنین ممکن است‌فردی ، بسیارمتکبرباشد ودرعین حال تادرجهٔ قابل توجهی نارسیسیسم ازخود نشان‌دهد، یعنی بتواند بسهولت ازهدفهای جنسی‌صرفنظر کند حال‌خواه این‌هدفهااز نقطه‌نظرارضای مستقیم میل‌جنسی وخواه تمایلات‌منحرف ازاحتیاج جنسی، که معمولا بنام «عشق» می‌نامیم وآنرابا «میل‌جنسی صرف» مخالف میدانیم- باشد.

نوع‌دوستی«Alturisme» باتکبر بمعنی‌اصلی وهمچنین نارسیسیسم مخالف است. نوع دوستی «درعین‌حال که به تابعیت هدفها از لبیدو نمیاندیشد ، دراثر عدم پیروی ارارضای میل جنسی ازآن متمایزاست . وفقطدریک عشق مطلق نوع دوستی باتمرکزلیبدو بروی‌هدف تلاقی میکند . هدف جنسی معمولا یک قسمت از نارسیسیسم را ، مجذوب‌خود کرده‌ودرنتیجه‌آنچه میتوان بنام«اغراق در ارزش جنسی هدف»خواندحاصل‌میشود ، واگراستحاله تکبر، به‌نوع‌دوستی «Alturisme»هدف جنسی نیزصورت پذیرد ،در اینحال هدف جنسی بسیار نیرومند خواهد بود ، و می‌توان گفت که من‌را در خود تحلیل کرده است » .
دراینموردفروید بعنوان‌مثال‌شعری‌از«دیوان» گوته‌را بنام‌زلیخا نقل میکند

نارسیسیسم «یک حالت عمومی‌اولیه‌است وعشق به‌هدفهای مختلف بعداً ازآن‌خارج میشود، ولی‌این‌موجب‌اتلاف نارسیسیسم نیست». سابقاًدیدیم که‌طفل در بدو زندگی بطریق اتو - اروتیک خودرا راضی میکند این‌اتو - اروتیسم فعالیت جنسی ، مرحله نارسیسیک تثبیت لبیدواست. همچنین دراثر نارسیسیسم ممکن است طفل ازتماشای بدن‌خودلذت ببرد .

در زندگی عادی ، خواب «حالت تقسیم اولیهٔ لبیدو را دوباره بوجود آورده ونارسیسیسم مطلق‌رامعرفی‌میکند، دراینحال‌لبیدو وعلاقهٔ من‌متحداً و بطور جدا شدنی درمن زندگی کرده و برای یکدیگر کافی هستند . . . کلیه انرژیها اعم از لبیدوئی یا تکبری ، مربوط بهدفهای خارجی ، ازآنها دست کشیده و به‌من مراجعت‌میکنند . . . باتوضیحات فوق علت رفع‌خستگی‌حاصله ازخواب بخوبی‌آشکار میشود . منظره آن‌تنهائی لذت بخش‌دوران‌حیات داخل رحم که یک‌شخص‌خوابیده درمقابل چشمان مامجسم میکند، ازنقطهٔ نظر نفسانی به نحو بالاتکمیل می‌شود».

رؤیا(بعداً دقیقاً این موضوع رانشریح خواهیم کرد) فقط درصورتی ممکن است که‌درنارسیسیسم خواب، اقطاعی حاصل‌شودواین‌اقطاع نیزازآنجهة است که میل بخواب موفق به‌عملی ساختن«یک نارسیسیسم مطلق» شده است.

نارسیسیسم ، در حیوة نفسانی تعداد زیادی‌ازمردم، باشکال گوناگون تظاهر میکند .

مثلا اغلب اشخاص سعی‌دارندوسیلهٔ تغییرات واختلافات کوچك خارجی ، خود راازسایرین متمایز کنندواین یکی‌از اقسام بسیارحقیرانه نارسیسیسم است.

فروید(موافق باعقیدهٔ اجتماع شناس انگلیسی کراولی: «Taboo of personal isolation» تابوی عزلت شخصی) « خود خواهی و غرور بیهوده اشخاص بیشماری‌را که سعی‌درجدائی‌وتمایز خود ازسایرین‌دارند» تذکر داده ومیگوید اینها « نافراموش کردن‌شباهت‌اساسی‌ایده ها واحساساتی که موجب نزدیکی وقرابت آنهااست ازتغییرات جزئی برای اتحاذیك حالت غریب‌واغلب تعرض‌آمیز نسبت بیکدیگر استفاده می کنند. بجااست‌این‌ایده را تعقیب کرده‌و ببینیم تاچه حداین» نارسیسیسم تغییرات‌واختلافات‌جزئی« موجب دشمنی‌هائی‌است که‌مادرتمام روابط بشری دیده وشاهدپیروزی‌آن برتعاون‌مشترك بشرودوستی اقربا هستیم» .

نارسیسیسم‌ممکن‌است‌درزندگی‌عشقی‌مثلادرموردهدف محبوب‌نیز نقشی عهده دارشود .این انتخاب« بسته به نوع نارسیسیك »وهنگامی‌است که« من‌شخص جانشین‌یك‌من‌دیگر شبیه بخودمی‌شود .»

واین مغایر با انتخاب « سایر نوع اکستانسیف ۱» است، چون درمورد اخیر سایر احتیاجات حیاتی وسیلهٔ موجودی که صرفنظر کردن‌ازآن غیرممکن شده تامین گردیده است .

بنابراین، توافق شدید لبیدو منظور انتخاب برحسب نوع نارسیسیك بعقیده ما ، باید عاملی ازیك استعداد قبلی **هوموسکسوآلیته** ۲ آشکار نمی شود .»

در بعضی انحرافات ، مثل میل بتظاهر « Exhibitionnisme » و اخلالات عصبی نارسیسیك ، نارسیسیسم بطورخارق العاده‌ای‌هویدا وشدیداست مثلاجنون زودرس‌و مخصوصاً جنون عظمت« نتیجهٔ مستقیم توسعه من،وسیله‌مقدار انرژی لیبدوئی است که ازهدفهای‌خارجی سلب‌شده است این یك نارسیسیسم اولیه ومربوط بدوران طفولیت است».

درحالیکه پس ازخواب ، لبیدو ازنو بسوی هدفهای خارجی روان می شود، درقضایای مرضی« بیافتن راه مربوط بهدفهای خارجی قادر بیست ، واین تمایل تحرك لبیدو ایجادمرض‌میکند ».

نارسیسیسم راحتی‌درمرض‌نفسانی‌حزن‌واندوه همیشگی‌نیز میتوان‌یافت .

---

۱ - دارای قوه امداد

۲ـ علاقه بجنس موافق

این ادعا ممکن است موجب تعجب شود چون حزن ۱ همیشگی ظاهراً از «تحلیل احساسات خود» ناشی میشود و این تحلیل نیز در اثر مذمت و ناسزای بخود بوجود می آید. پسیکانالیز چنین توضیح میدهد که نکوهشها و ناسزاها در حقیقت متوجه یك شخص دیگر است، مثلاشخصی که ترك آن ایجاد حزن میکند. بدین نحو که لیبدوی سلب شده ازهدف محبوب، به من مراجعت میکند. ودر نتیجه رجعت به نارسیسیسم صورت میگیرد.

سپس تشابه، یعنی تشابه نارسیسیك بین من و فردی که سابقاًمحبوب بوده اتفاق میافتد. «دراین هنگام بامن مانند آن هدف متروك رفتار میشود، و کلیه تظاهرات انتقامی و خصمهائیکه من بههدف خارجی نسبت میدهد خود تحمل میکند».

بنابر نمود آمبی والانس (Ambivalence) «جمع دواحساس متضاد در آن واحد» که در حیات احساساتی بشر بسیار فراوان است، من وهدف خارجی درعین حال مورد کینه ومحبت واقع میشوند

من، جانشین موجود محبوب سابق، مورد حمله کینه، یعنی یك کینه سادیك (Sadique) قرار میگیرد. فقط بوسیله همین سادیسم است که میتوان معمای تمایل بخودکشی، تمایلی که حزن را تا این اندازه خطرناك وجالب می کند تحلیل کرد».

هنگامیکه شخص به «عشق شدید من بخود» میاندیشد و «آن مقدار عظیم لیبیدوی نارسیسیك را که از اضطراب حاصل از تهدید حیوه بوجود میآید» بخاطر میآورد از اینکه «من بتواند بانهدام خود راضی شود» طمن میشود. ولی باید گفت، من دراثر حزن، ممکن است باخود مانند یك هدف خارجی رفتار کند و این دشمنی «عرف عکس العمل اولیه من برضد هدفهای جهان خارج (را) بسوی خود معطوف سازد». مثل خود کشی «تمایل بقتل دیگری» است که «بسوی خود شخص برگشته» است.

بعداً خواهیم دید که فروید نارسیسیسم را در اجتماعات وملل و جماعاتی که دارای فرهنگهای متفاوتند، مانندملل مجاور، نیز کشف کرده است. اینها که بی جهت ازفرهنگ خاص خود مغرورند، یکدیگر را تحقیر میکنند. یك چنین احساسی دشمنی آنهارا تشدید کرده و بجنگ وادارشان میسازد.

---

۱ – Mélancolie

۷- واپس زدگی [۱]

غریزه، پسیکولوژی اطفال، نارسیسیسم و کلیهٔ بررسی های پسیکانالیتیک یک مسئلهٔ بسیار مهم، یعنی **واپس زدگی** را بوجود میآورند.

فروید درچندسطری از «متاپسیکولوژی» خود که یک فصل آن مختص **واپس‌زدگی** است، با غرور مشروعی اظهار میدارد، که قبل از بررسی پسیکانالیستها، کسی متوجه اینموضوع نبوده است. بنابراین وی این عقیدهٔ خودرا بصورت «رکن علم جدید» تلقی میکند. «واپس‌زدگی، مرکز پسکانالیز و کلیهٔ قسمتهای دیگر این دکترین، مربوط بآنست».

واپس زدگی، وضمیر مخفی دارای مناسبت اصولی هستند. تمام ضمیر مخفی ناشی ازحالات واپس‌زده نیست، ولی کلیهٔ حالات واپس‌زده درضمیر مخفی جای دارند.

واپس‌زدگی، انهدام وتخریب یک حالت نبوده، بلکه ارسال آن درضمیر مخفی وادامهٔ حیات آن درضمیر مخفی است.

چگونه ممکن است یک تحریک غریزی واپس‌زده شود؟

اصولا ارضای تمایلات مطبوع است. «بنابراین باید وجود بعض شرائط وبعض ترتیبات راکه در اثر آنها لذت ارضای یک تمایل، تبدیل باکراه می‌شود، تأئید کرد.»

ارضای غریزه امکان داشته، وفی‌النفسه ایجاد لذت میکند ولی «باسایر مقتضیات وطرحها سازگار نبوده» وموازی بالذت، یک عدم رضایت واندوه شدیدتر تولید میکنند. بنابراین، حالت معروض، بخارج ضمیر آشکار طرد شده ومحفوظ می ماند.

«باضافه نباید فقط تحریکات ضمیر آشکار را بروی آنچه واپس زده خواهد شد، مورد توجه قرار داد، بلکه باید بهمان نسبت، حادثهٔ یک حالت واپس‌زدهٔ اولیه را نیز در نظر گرفت. مجدداً درصورت عدم این همکاری، و اگر این واپس‌زدگی قبلی برای دریافت طردشده‌های ضمیر آشکار وجود نداشت، تمایل واپس زدگی به نتیجه نمیرسید» فروید، این موردرا ظاهراً به حالت سیاحی که ازهرم گیزه مشغول صعود است، یعنی در حالیکه یک نفر او را ازجلو کشیده و دیگری او را ازعقب فشار میدهد، تشبیه میکند.

---

۱ - Refoulement

حالت واپس زده در ضمیر مخفی ممکن است با سایر حالات، اجتماع کرده ، روابط تازه وجوانه‌های جدیدی بوجود آورد . «واپس‌زدگی به تنهائی مانع رابطه با یك سیستم نفسانی ، یعنی سیستم ضمیر آشکار است» .
بعض جوانه‌های واپس‌زدگی اولیه، بسوی ضمیر آشکار متمایل میشوند، اصولا حالت واپس زدگی فی نفسه سعی درمراجعت به ضمیر آشکار دارد .

واپس زدگی باید « متحرك » باشد . « تشکیل واپس زدگی را نباید بصورت واقعه‌ایکه یکبار اتفاق افتاده ودارای نتایج مداومی است تلقی وتقریباً مانند کشتن شیئی زنده که سس مرده باقی میماند، تصور کرد . برای حفظ واپس‌زدگی باید بطورمتوالی نیرو صرف‌شود ،ودرصورت قطع این نیرو موفقیت درامر بالامشکوك گردیده ویك واپس‌زدگی جدید لزوم پیدامیکند.»
واپس زده فشار مداومی در جهت ضمیر آشکار وارد میسازد و ضمیر آشکار نیز بایك فشار متقابل و مساوی باید تعادل خود را حفظ کند . « بنابراین حفظ واپس‌زدگی محتاج صرف یك انرژی دائمی است.»

حالات واپس زده کدامست ؟ آنکه مراجعتش بضمیر آشکار موجب زحمت ورنج میشود ، خاطرهٔ اعمالی که بیش‌ازحد دردناك یاموحش ویاشرم‌آور است . فراموش کردن دوران‌طفولیت[1] از اینجهت است که مردپس از تهذیب اخلاق در نتیجهٔ تربیت، سعی‌دارد مراحلی از زندگی‌را که‌بدون‌مانع‌تسلیم امیال خویش میشد ازخاطر ببرد .

فشار اجتماع موجب‌واپس زدگی اشکال مختلف میل‌جنسی طفولیت است «از نقطهٔ نظر تربیت ، اجتماع عمل‌جلوگیری ازغریزهٔ جنسی را هنگام تظاهرآن‌بصورت احتیاج تناسلی،وتحدید ومطیع ساختن‌آن‌را تحت یك ارادهٔ فردی تابع شرائط اجتماعی ،بصورت یك اصل اساسی تلقی میکنند . همچنین اجتماع علاقمند است که توسعهٔ کامل احتیاج جنسی تاهنگامیکه طفل بدرجه‌ای ازبلوغ اجتماعی‌رسیده‌است بتأخیرافتد ، زیراهمینکه این توسعه صورت گرفت تربیت کوچکترین اثری درطفل‌ندارد میل‌جنسی درصورتیکه زودتر ازموقع تظاهرمینمود کلیه موانع‌را قطع وتمام نتایجی‌را که با آنهمه زحمت و وسیله پرورش بدست‌آمده بود، تلف‌میکرد ازطرفی‌محدودیت‌احتیاج‌جنسی بهیچوجه آسان‌نیست ؛گاه‌موفقیت درآن‌بسیارو گاه کم است.

رکن‌اجتماع بسردرآخرین تحلیل‌خود دارای ماهیت اقتصادی است . چون اجتماع دارای وسائل کامل حیاتی نیست و نمیتواند اجازهٔ زندگی کردن بدون کار باعضای خود بدهد ، مجبور است تعداد اعضای‌خودرا محدود

---

۱ – Amnèsieinfatile

کند و انرژی فعالیت جنسی آنها را بسوی کار منحرف سازد .

دراینجا ما درمقابل احتیاج ابدی حیاتی که با بشر بوجود آمده وتاامروز دوام دارد قرار داریم . تجربه بمر بیان نشان داده است که نـرم کردن ارادهٔ جنسی یك نسل نوین ممکن نیست مگر اینکه ، بدون انتظار انفجار پرسروصدای بلوغ ، اطفال را بزودی تحت نفوذ قرارداده وازهمان سالهای نخستین ، زندگی جنسی آنهارا که فقط زمینه‌ای برای زندگی جنسی بلوغ است ، مطیع دیسیپلین ساخت .

و بهمین جهت است که اطفال را از کلیه فعالیتهای جنسی طفولیت ممنوع میدارند .

بعداً خواهیم دید که چگونه ازسایر نقاط نظر ، واپس زدگی درحفظ و ترقی تمدن شرکت دارد .

«استعداد توسعه موانع جنسی (عفت ، تنفر ، رحم) دردختران کوچك بسیار زود بوجود میآید و نزد آنان باه قاومتی کمتر از پسر بچه‌ها روبرو میشود. همچنین میل به واپس زدگی جنسی دردختران نقش بسیار مهمی را ایفا میکند .»

یك نمونهٔ جالب واپس زده ، **هاملت** است. پیسی که شکسپیر کمی پس از مرگ پدرش نوشت ، بدون اینکـه مفهوم حقیقی آن درك شود ، مورد تحسین قرار گرفت . باامروز علت تردیدهای هاملت درمقابل انتقامی که بایدبدست او صورت میگرفت ، فهمیده نشده است ولی مقایسه با **اودیپ** این راز راروشن میکند. «در **اودیپ** امیال طفل مانندخوابی ظاهر و محقق می‌شود. در **هاملت** امیال مزبور واپس زده وشبیه به نوروزها است وما فقط ازاعمال آن پی به وجودش می بریم. هاملت تصمیم به عمل دارد ، ولی نمیتواند ازمردی که پدر اورا جداساخته وجای اورا نزد مادرش اشغال کرده ، یعنی مردی که امیال واپس زدهٔ طفولیت اورا بحقیقت رسانده است انتقام بگیرد. بجای نفرتی که میبایست ویرا بسوی انتقام سوق دهد ندامت وملاحظات وجدانی قرار میگیرد ؛ بنظر وی اگر خوب دقت شود ، خود او از آن مردیکه قصد تنبیهش را دارد بهتر نیست» ، «این احساس تیره ، نتیجهٔ تقصیر شخصی او» است و «بازوی اورا فلج میسازد». البته هاملت از احساسات واپس زدهٔ خود مطلع نیست .

دراینجا لازم است بحث واپس زدگی را در باب واقعیات زندگی روزانه ازقبیل فراموشی ، سهو ، اشتباه ، غلط .. درخوابها وبالاخره در نقائص اعصاب یا نوروزها بررسی کنیم .

---

1 - Amnésie infantile

VI- بی ترتیبی زندگی روزانه

نخستین دسته اعمالیکه معرف نفوذضمیر مخفی برضمیر آشکاراست، در کتاب « پسیکو پاتولوژی زندگی روزانه » ودرفصول ۱-۲-۴ « مقدمه‌ای برپسیکانالیز » مورد بررسی قرار گرفته است. دراینجا مقصود آنهائیست که مترجمین فروید بنام «اعمال سهوی» (بآلمانی Fehlleistungen) مینامند از قبیل بی ترتیبی ، غفلت ، فراموشی ، خبط وسهو ، عدم دقت ، و فقدان اشیاء . این اعمال ظاهراً عادی، وجزئی اززندگی روزانه‌است . ولی درصورتیکه بادقت بررسی شده و مورد تعمق قرار گیرد ، موضوع بسیار جالبی برای کاوشهای علمی است .

فروید به‌تمام این افعال که درنظراول اتفاقی و عادی است، جنبه‌ای که تاآنهنگام بفکر کسی نرسیده بود، نسبت مـی‌دهد ودرپس آن یك «قصد واپس زده»، یك «عدم تمایل» یایك «میل متقابل» کشف میکند

« بعض نقصهای مربوط بفعالیت نفسانی و بعض اعمال ظاهـراً غیرعمدی هنگامیکه‌تحت آزمایشات پسیکانالیتیك قرار گیرند ، موجباتی را که پنهان از ضمیر آشکار، علت ومحرك آنهابوده است، هویدا میسازند» یك چنین عملـی « محققاً معرف ذات یك‌اغتشاش زودگذروموقتی است . ماقطعاً در گذشته‌همان عمل را یا واقعاً انجام داده ، یـاقدرت خودمبنی بـرانجام آن درهر لحظه و به یك نحو صحیح کاملا اطمینان داریم ۰ هنگامی که کسی در اثنای اجرای این اعمال‌مارا غافلگیر کند، ما صحت این نظرونادرستی انفعالات نفسانی خودرا اجباراً خواهیم شناخت ، در همان حال که ما متوجه انجام یك عمل سهوی در گذشته یاحاضر میشویم ، بایدیك‌چیزدر نظرداشته باشیم وآن اینکه اگر علل وموجب عمل مزبورفراموش نموده و سعی کنیم «اتفاق» یا « عدم دقت » راسبب آن بدانیم، اصل آنرا درك نخواهیم کرد.

درزبان آلمانی تمام کلماتیکه مختص اعمال‌سهوی هستندباسیلاب Ver آغاز میشوند.(Versprechen, Verlesen, Verschreiben, Vergreifer) ومقصود ازاین، ما یاندن شباهت کامل‌اعمال مزبوراست . »



بعض فراموشیها ، مثلا فراموش کردن نـامهای خاص، کلمات وعناوین

کتب، ناشی ازواپس زدگی است . دخترجوانی هنگام مذاکره در خصوص اصل مسیحیت بی نتیجه کوشش داشت عنوان رمانی را که زندگی عیسی در آن نقل شده بخاطر بیاورد. نام کتاب Ben-Hur اثر لوئی والاس است. دخترك پس از اینکه متوجه جریانات روحی خودشد علت فراموشی خودرا ابراز کرد - وی عنوان مزبوررا از اینجهت فراموش کرده بود که « دارای مفهومی است که نه من و نه هیچ دختردیگر حاضر به اظهار آن در حضور اشخاص نیستیم » (کلمه Hnr در آلمانی بمعنی فاحشه است) . تلفظ عنوان مورد بحث در نظر او « مساوی با یك پیشنهاد جنسی وفراموشی او ناشی ازمدافعه برضد یك قصد غیرعمدی از نوع مزبور است » این قبیل فراموشیها بسیار مسری است سه مردجوانی هم که در مذاکرهٔ فوق حضور داشتند برای یاد آوردن همان عنوان بیهوده کوشش میکردند .» ضمیر مخفی آنها مفهوم حقیقی فراموشی دختررا درك... و بزبان دیگر آنرا تعبیر کرده است. فراموشی این مردها نیز ناشی ازاحترام بحالت عفیفانه دختر جوان است . »

فروید در خصوص تشتت حافظه ، مسئلهٔ فراموشی طفولیت را مورد نظر قرار میدهد فراموشی طفولیت و بیادنیاوردن خاطرات نخستین سالهای زندگی راطبیعی و عادی تلقی کردن خبط بزرگی است . برعکس باید این قضیه را بصورت معمائی نگریست. » عجب اینست که شخص بالغ اتفاقاتی را که مجملاً دارای تأثیر شدیدی درزندگی فکری و حیات تأثری وسیع طفولیت او است فراموش میکند . در اینجا شخص بجای خاطرات صحیح به « خاطرات پوششی » برمیخورد . ادامه حیات این خاطرات « ناشی از محتویات خود آنها » نبوده، بلکه در نتیجهٔ رابطه وتوافق موجود بین این محتویات ویك واپس زدهٔ دیگر » است

وجود این خاطرات پوششی « مدیون یك جابجائی مشتد است این خاطرات نمونه مبدل تأثیرات بسیار مهمی است که وجود آنها در نتیجه تحلیل روانی بثبوت رسیده و تولید نمونه مستقیم آنها با مقاومت مواجه میشود » .

مردجوان بیست وچهارساله‌ای هنگامی را که درسن پنج سالگی در باغ ییلاقی کنار عمهٔ خود مشغول فرا گرفتن الفبا بود، بخاطر میآورد وی فرق m و n را از خود میپرسید، وعمه برایش توضیح داد که یك پای n کمتر [illegible] است. این خاطره ظاهراً مبدل و معمولی یك کنجکاوی کودکانهٔ دیگر است او بعداً علاقمند شد که فرق دختر و پسر را بداند ، و با کمال میل حاضر بود که در اینمورد هم وسیلهٔ عمه اش اطلاعاتی کسب کند . ازطرفی فرق دختر و پسر نیز مانند n و m است . در نتیجه همان موقع که پسرك همین اطلاعات را یافت ، خاطره درس الفبا بیادش آمد .

این خاطرات پوششی با خاطرات طفولیت مانند آنطور که در [illegible]

افسانه‌هایشان هویداست » دارای شباهت خاصی است .



تنها فراموشی نامها و کلمات را نباید مورد دقت قرارداد، بلکه **فراموشی تأثرات** را نیز باید حائز اهمیت شمرد. در تمام این نقطهٔ نظرها، فراموشی ظاهراً «معما آمیزتر از خودخاطره» است . درهرصورت «هنگام فراموشی بین تأثرات مختلفه و همچنین جزئیات هر تأثر و حادثه‌ای، انتخابی بوقوع میپیوندد.» فراموشی همیشه «درنتیجهٔ یك احساس نامطبوع» ایجاد میشود .

در یك میهمانی، فروید با یك وینی مصادف میشود، وی او را میشناسد ولی مایل نیست آشنائی خود را اظاهر کند . زنش برعکس با کمال دقت مذاکرات این آقا و اطرافیانش را گوش داده وازشوهرش در خصوص این مذاکرات سئوالاتی میکند. فروید حوصلهٔ خود را ازدست داده وبالاخره عصبانی میشود . چندهفته بعد راجع به رفتار بیقاعدهٔ زن خودبیکی از اقوام خویش گله میکند. باوجودسعی زیاد موفق بیادآوردن کلمه‌ای ازاظهارات آن آقا و اطرافیانش نمی‌شود «دراثر ملاحظاتی که برای شخص زنم داشتم ، ناگهان خود را مبتلا به فراموشی [1] دیدم». مرد جوانی متأسف است از اینکه زنش باوجود صفات بارزی که دروی سراغ دارد نسبت باوسردو بی اعتنا است . روزی، همین زن کتابی که بنظرش مفید است باو هدیه میکند . او نیز پس از تشکر از این لطف کتاب را در جائی مینهد. چندی بعد که بجستجوی آن میپردازد موفق بیافتنش نمیشود. شش ماه بعد، از اینکه زنش مادر پیر و محبوب اورا پرستاری کرده بود حس تشکر و حقشناسی زیادی نسبت باو احساس میکند پس ازمراجعت بمنزل بدون هیچ قصد مشخص ، بلکه بایك اطمینان کاملا Somnambulique[2] یکی از کشوهای میز تحریر خود را میگشاید. اولین چیزی که مشاهده میکند همان کتاب گمشده و نایاب است . مردی برای رضایت زنش ، دعوت بیك مهمانی پرشکوه را که مخالف میلش بود میپذیرد . هنگام رفتن، ظاهراً لباسش را از گنجه خارج میکند. سپس ریش خود را تراشیده و چون موفق بیافتن لباسهایش نمیشود به گنجه برمیگردد و آنرا بسته می‌بیند و در عین حال محل کلید آن بخاطرش نمیرسد آن روز یکشنبه بود و در نتیجه، یافتن قفل ساز نیز ممکن نمیشد، رفتن بمهمانی امکان نداشت. و بالاخره کارت معذرتی فرستاده شد. فردا یك قفل ساز، گنجه را که دارای قفل اتوماتیک بود باز کرد، کلید درون آن بود. شوهر از هواس پرتی و بدون قصد آنرا آنجا انداخته بود.

درعملیات طبی اغلب اشخاص ما افکاری که فقط ناشی از فراموشی است مواجه میشود، مثلا هنگامیکه از کسی سئوال میکنند آیا ده یا پانزده سال پیش

۱- Amnesie ۲- مربوط بحرکات غیرارادی در خواب مصنوعی یا طبیعی

دچار سیفلیس بوده، یا موقعی که ازمادری درخصوص سوابق ناباب دخترش که به نوروز دچار شده پرسش میشود، پاسخ منفی میدهند. دراشخاص نوروزه « یك غریزهٔ دفاعی ابتدائی برضد تجسمات مستعد بتحریك تأثرات نامطبوع »، یکنوع « غریزه شبیه به انعکاسی که مولد فرار بسوی تحریکات دردناك» است وجود دارد. این « یکی ازارکان اصلی مکانیسمی است که علامات ومعرفهای هیستریك بروی آن قراردارند». فروید اضافه میکند: «حتی دراشخاص سالم وعاری از هرگونه نوروز نیزمیتوان وجود یك مقاومتی را که مخالف خاطرهٔ تأثرات دردناك وتجسمات فکری رنج آوراست، تشخیص داد» وجملهٔ قابل توجهی از اثرمعروف **نیچه** بنام **درورای خوبی و بدی** نقل میکند: «حافظهٔ من میگوید من **اینکاررا کرده‌ام**. غرورمن میگوید، **غیرممکن است که این کارمن باشد** وبیرحمانه اصرارمیورزد. بالاخره حافظه تسلیم میشود»

دراتوبیوگرافی **داروین** فروید قسمتی را « که در آن صلاحیت علمی وتیزبینی پسیکولوژیك وی مشعشعانه منعکس است» موردتوجه قرار میدهد این فصلی است که **داروین، نظم طلائی** خود رادرآن چنین تشریح میکند: «هربار که من مقابل یك قضیه شایع، یك نظریه با یك ایدهٔ جدید که مخالف نتایج عمومی تجربیات من بود واقع میشدم سعی داشتم آنرا عیناً وفوراً یادداشت کنم. زیرادراثرتجربه میدانستم که این نوع ایده‌ها وقضایا سهل تر از آنهائی که موافق فکر ما است فراموش میشوند».

ملاحظات دیگری ازهمین قبیل، **فراموشی طرحها** راتوضیح میدهد. « حالت عادی درخصوص یك طرح موردقبول بسیار شبیه حالت اشخاصی است که در اثنای هیپنوز به آنها یك ایده Posthypnotique **بایك سرآمد طویل**[1] تلقین شده باشد. طرح تلقین شده درشخص مورد بحث تالحظه عمل بخواب میرود وسپس بیدارشده وفعالیت آغازمیکند». بنابراین چون فراموشی یك طرح امکان دارد، «استنتاج وجودعلل مخفی» وحدس «دخالت یك ارادهٔ مخالف» بسیار بجااست. درروابط عاشقانه وزندگی نظامی، فراموشی بهیچوجه عذرپذیرفته نیست. معشوقه بمردی که میعاد خودرا فراموش کرده می‌تواند بگوید « سال پیش فراموش نمیکردی !! لابد دیگرمرادوست نداری »

دردرام برنارد شا **سزار و کلئوپاتره** سزار هنگام ترك مصر از بیاد نیاوردن عملی که قصد اجرای آنرا داشت بسیار عصبانی میشود. او فراموش کرده

۱ــ مقصود، حالت مخصوصی از خواب مصنوعی است که در آن هنگام خواب توسط عامل دور ملمس ایده‌ای واقع میشود و پس از بیداری چیزی از آن بیاد نمی‌آورد مگر در لحظه معینه بدون وجود عامل بی‌اختیار بخواب رفته و آن ایده راعمل میکند

بوداز کلئوپاترا وداع کند.

فراموشی یك طرح بهر نحو که باشد نشان اهمیت ندادن بآنست: « یك مرد پر کار فرستادن نامه‌های زنش را فراموش میکند... و همچنین ممکن است دستورات خرید اورا ازیاد ببرد.» اشخاصی که کلیهٔ سفارشات وانجام مسئولیت های خودرا ازیادمی برند، باینطریق بی‌اعتنائی خویش را نسبت بسایرین آشکار می کنند.

اشخاص کاملا شرافتمند نیزدرخصوص دادوستدهای پولی فراموشیهای عجیبی دارند از اینجهته که «عموماً طمع اولیه طفل شیرخوار که درصدد تصاحب کلیه اشیاء برای مکیدن است دراثر نفوذ فرهنگ و تربیت بطور ناقصی از بین میرود». اغلب اشخاص بیجهت تصور میکنند قرض خودرا پرداخته‌اند، و بطوریکه یك روانشناس مینویسد « ما نامه های حاوی فاکتور راسهل‌تر ازپاکات محتوی چك فراموش میکنیم» . دربازی ورق هنگامیکه مبلغ عمده‌ای درمیان نیست وعلاقه موفقیت دربازی را آزادانه میتوان ابرازداشت، اشتباه درمحاسبه وتقلبات جزئی بسهولت ممکن است

اغلب زنان بسیار میل دارند حق طبیب را فقط « بالبخند» سردازند.

فروید، بایك صداقت کم نظیر، خاطره ای راکه دراو« اندکی ایجاد خجالت» میکند چنین شرح میدهد:

«سابقاً، ازمیان بیماران خودتنها دیدار بیماران مجانی ورفقای مریضم راازیاد میبردم» ازطرفی اگرعادت داشت که مرتباً برای اقوام مردگان نامه های تسلیت بنویسد، «تبریك باشخاص بمناسبت عید تولد، ازدواج و پیشرفت در کارشان‌را بسهولت فراموش »میکرد.

اواین علتهارا چنین توضیح میدهد: «ازموقعی که متوجه شدم محبت تصنعی سایرین را حقیقی تصور کرده‌ام، برضد تظاهرات قراردادی این مهربانیهای ظاهری ومصنوعی که درعین حال بنظرمن دارای هیچ نفع اجتماعی نیست سخت منقلب شدم.»



علل اشتباهات لفظی رانیزمانند فراموشیها باید درفعالیتهای اخلالگر ضمیرمخفی جست.

اشتباهاتی را که فروید بعنوان مثال نقل کرده عموماً از زبان آلمانی است. مرد جوانی از دختری اجازه میخواهداو راهمراهی کند Begleiten ولی مرتکب اشتباه لفظی شده ومی گوید Begleitdigen، یعنی دریك کلمه، کلمات Begleiten(همراهی کردن) و Beleidigen (هتك احترام) رامجتمع می سازد

این اشتباه لفظی قصد مخفیانهٔ او را آشکار میکند.

در اثنای جنگ از بانوئی سؤال میکنند که پسرش در کدام سپاه مشغول خدمت است، بجای اینکه جواب دهد در خمپاره انداز (Moerser) می گوید: Moerder (جانی). کارمندی که در اثنای ضیافتی بافتخار رئیس خود مشغول نطق بود چون مخفیانه نسبت باو حسد داشت بجای اینکه پیشنهاد «نوشیدن برای موفقیت او» (Anstossen) را بکند، حاضرین را به «جلوگیری از موفقیت او (Auftossen)» دعوت کرد.

یکی از رؤسای مجلس نمایندگان اطریش هنگام نطق در آغاز جلسه، بجای «گشایش»، «تعطیل» آنرا اعلام داشت: چون میل داشت این جلسه که بنظر ش بی نتیجه بود زودتر خاتمه یابد یك بازوی مسند و صندلی بجای اینکه بگوید سوهر [illegible] از دیگر اجازه یافته «هرچه خواست» نخورد، اشتباهاً گفته بود «هرچه من میخواهم»، و این تظاهریت تمایل واپس زده است.

بعض شعرا، وازمیان آنها شکسپیر و شیللر، در زبان قهرمانان پرسوناژ های خود، اشتباهاتی معنی داری، که دارای مفهوم یک اعتراف غیر ارادی است می نهند. در تاجر ونیزی شکسپیر، پورتیا عهد میکند که عشق خود را به محبوب اعتراف نکند و باو میگوید:

«اوه! این چشمهای رامملعون ساخته و دو نیمه کرده است، که یکی متعلق بشما و دیگری مال شما ... مال من میخواستم بگویم...»

شباهت و نسبت زیادی بین این اشتباهات لفظی و اشتباهات در اثنای خواندن وجود دارد. خود فروید هنگام تعطیلات و موقع گردش در کوچه های یك شهر [illegible] اشتباهاً کلمه عتیقه را روی چند تابلو خوانده [illegible] این تصور علاقه شدید به [illegible] اظهار میدارد.

در اثنای [illegible] شهر مال گوئرز (Goerz) [illegible] (Goerz) [illegible] Leide vor [illegible] کسیکه روز [illegible] ش در چه میخ [illegible] از تکان [illegible] ساعتی [illegible] گام عبور از یك شهر [illegible] همان لحظه [illegible] در [illegible] گرائیده بود [illegible] کمال [illegible] بزرگی که در [illegible] اول [illegible] واقع شده [illegible] کلمه [illegible] haus [illegible] و از جایگاه غیرعادی [illegible] محل [illegible] Korsethaus [illegible] آن [illegible] (محل [illegible]

[illegible] اشتباهات [illegible]

نیز صادق است . فروید ، روی دفتر یادداشتی که برنامه پس از تعطیلات خود را ثبت میکرد دیداری را که می بایست در بیستم اکتبر صورت گیرد، بیستم سپتامبر نوشت . اندیشه مخفی او این بوده است: «مادام X .. می بایستی تاحال اینجا باشد ، جای تأسف است که دیدار وی یکماه بعقب بیفتد .»

اشتباهات چاپی نیز درصورتی که از حروفچین ساشد معلول تأثیرات فوق الذکر است

درهرصورت ، علت فقط عبارت از تقلیل مقدار دقت نیست، بلکه «تشتت دقت» خودناشی ازدخالت یک ایدهٔ بیگانه وخارجی» است .

توضیحات مربوط باشتباهات لفظی ، و خطاهائی که ما هنگام استفاده ازاین عامل محرك یعنی زبان مرتکب میشویم ، ممکن است درمورد سایر اشتباهات مرتکبه هنگام استعمال سایر عوامل محرك ، یعنی غلطات و لغزش نیز صادق باشد .

مثلا ممکن است انسان مقابل خانه یکدوست صمیمی بجای زنگ زدن یا در کوفتن بی اختیار کلید خانه خود را ازجیب خارج کند . این نحوه ای برای ابراز این اندیشه است که «اینجا سر مثل خانهٔ خود من است»

بعض حرکات سهوی ، که تنها جنبه سمت آن منظور نظر واقع می شود «بعلت نبود وهدایت قصد خاصی است و با چنان دقتی بهدف می رسد ، که مورد حسادت اغلب از حرکات آشکار وارادی ما واقع میشود. باضافه، این دو جنبه مشخص یعنی شدت ودقت با تظاهرات مخرکه نوروزهیستریك وسومنامبولیسم درتمام آنها وجود دارد». مثلا فروید پس از شنیدن اخبارات خواهرخود از دواتی که کنار سایر اشیاء هنری روی میز [illegible] قرار داشت ، پوشش آنرا با یك حرکت سهوی [illegible] انداخت [illegible] اطراف آن [illegible] وارد [illegible] و قصد معارف آنرا [illegible] ساده [illegible] ومشاهده کرد که بازوا [illegible] [illegible] ممکن است خود متوجه باشد چگونه [illegible] ماهرانه ای [illegible] است! دختران [illegible] نیز آنرا [illegible]

[illegible] دقت [illegible] زخم ای [illegible] وارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

چند تن از دوستان و اقوام ، ویرا خشمگین میکند ، و از اینکه رفتاری دخترانه و سبك داشته مورد نکوهش شوهرش واقع می شود ، فردا تصمیم بترك خانه میگیرد ، شخصاً اسبهای کالسکه را انتخاب کرده و به سورچی میگوید که اسبان مزبور ظاهری عصبانی و ناراضی دارند ؛ اسبها نیز ناگهان بین راه لحظه ای از شلاق سورچی اطاعت نمیکنند . او بانرس خود را از کالسکه بزیر انداخته یك پایش میشکند ولی سایرین که در کالسکه باقی بودند کوچکترین آسیبی نمی بینند . چنین بنظر میرسد که حادثه مزبور شبیهی است که وسیله بانوی مزبور بخودش وارد آمده و در نتیجه ، مدت زیادی ویرا از آن رقص جلف باز داشته است . فروید اضافه میکند . « هنگامیکه یکی از اعضای خانواده من از گاز گرفتن زبان یا در رفتن انگشت خود و غیره شکوه میکند ، فوراً از او می پرسم : « برای چه اینکار را کردی ؟ »

بعض حرکات غیر ارادی و کاملا تصادفی در حقیقت Symptômatique[1] و معرف اندیشه و احساساتی هستند که هر گز بحیات عامل نمی رسند « کلیه تعبیرات معمولی و غلطهای مختلف از قبیل مثلا بجائی یك دکمه مثل به باز گذاردن قسمتهائی از بدن ، حاوی مفهومی است که پوشندهٔ لباس مایل به ابراز علنی آن نیست و اغلب خود هم از آن چیزی نمی داند » یك دکتر فلسفه که در وضع عادی موقتاً بدی واقع شده بود ، در رستوران با کسی که آشنائی کمی داشت صحبت میکرد ، و برای او نقل کرد که چندی پیش اجباراً از شغل پر در آمدی صرف نظر کرده بود ، در این لحظه قطعه شیرینی ای که در دستش بود بزمین افتاد ، او بدینوسیله و بطور سمبولیك میخواست اندیشه ای که جرئت اظهار آنرا بمخاطبش نداشت ، بیان کند . کسیکه نزد طبیب دستکش ، عینك ، عصا و چتریش را فراموش میکند ، نشان میدهد که بازی میل دارد از آنجا [illegible] و میل مراجعت دارد . [illegible] این قبیل فراموشی ها [illegible] [illegible] [illegible] دارد

گم کردن اشیاء نیز دارای مفهوم و معنی است . هنگامیکه چیزی کهنه شده یا قصد [illegible] آن بمیان آمده ، یا دیگر مورد پسند نبود ، یا آنکه از شخصی [illegible] بود که دیگر دوست نیست ، یا در کیفیتی بدست آمده بود که خیال آن شخص را ناراحت میساخت ، آنوقت آن شئی گم می شود .

همچنین این نوع گم کردن دارای انواع [illegible] کاری بخاطر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرد . مثلا که [illegible] [illegible] از [illegible] ممکن است دارای [illegible] [illegible] باشد و غالب [illegible] قبل [illegible] [illegible] می دهد

۱ – [illegible]

بعض اشتباهات نیز نتیجهٔ ایده‌های واپس‌زده است. مرد جوانی پس از رساندن نامزد خود بمنزل، بتنهائی سوار تراموای شد و در عین خوشحالی از بلیط‌فروش تقاضای دو بلیط کرد. شش ماه پس از ازدواج و در حالیکه خودرا از زندگی زناشوئی خوشبخت می‌دید بار دیگر سوار تراموای شد و از بلیط‌فروش یک بلیط مطالبه کرد. پزشکی که در اثنای جنگ خدمت نظام میکرد بدیدار یک مشتری قدیمی رفت و پس از نسخه‌دادن از قبول وجه امتناع نمود. بعد از سوار شدن بیک تراموای الکتریک، متوجه شد که اشتباه کرده است چون این خط دوباره ویرا بمنزل مشتری سابقش میبرد. این دکتر پسیکاناليست می نویسد «ضمیر مخفی من میل بدریافت حق‌العمل داشت.»



کلیه وقایعی که فوقاً نقل شد معرف اینست که حیوة نفسانی ما تحت نفوذ جبر شدیدی واقع است و جود ما از شعاع عمل آن کوچکترین اطلاعی نداریم. در حقیقت هیچ چیز تصادفی و بدلخواه صورت نمیگیرد. سایر ملاحظات نیز این نتیجه را تأیید می کند؛ هر گاه کسی تصنیفی را زمزمه کند تقریباً میتوان بین متن تصنیف و موضوعی که ذهن آن شخص را بخود مشغول داشته رابطه‌ای یافت برای اینکه کلمه‌ای نابک‌پیروی او سبیون[1] در مغز جاگیرد یقیناً دلیلی هست، مثلا بانوئی که بتازگی بامسافری روسی اهل «تاگاروك» آشنا شده تحت وسوسه دائمی این کلمه قرار میگیرد و این از اینجهت که وی میخواست ردشامبری بخرد که نه تنها صبحها بلکه سراسر روز بکارش بخورد Morgen - rock (Tag-an-rock) ، فراموش نکنیم که امثال فروید همه مربوط به زبان آلمانی است.

اعدادی که تصادفاً ذکر میشود و کاملا اختیاری بنظر میآید معلول علتی است که اصولا بفکر نمیرسد. فروید مثالهائی در این مورد نقل می کند و باید اذعان داشت که این امثله، محاسبات عجیب و پیچیده ای دارند. یکی از ساده ترین آن مثالها اینست که از بانوئی تقاضا میشود عددی ذکر کند. واو نیز بدون فکر میگوید ۱۷۹. در این لحظه از کلاهی که میخواست برای خود بخرد فکر میکرد زیرا قیمت آن گران بود ۱۵۸۰ مارك ، و بطوریکه ملاحظه میشود ۱۵۸ نیز یکی از آن عدد ۱۷۹ است که بخاطر وی رسیده

[illegible] اگر بهای این کلاه نیم قیمت [illegible]

1- Obsession [illegible]

درهرحال تصادف داخلی یا نفسانی وجود ندارد بعض بیماران ، Paranoïaque کوچکترین حرکات سایر مردم را تعبیر کرده ، نتایج غالباً اغراق آمیزی از آن بدست میآورند . ولی در نقطه نظر های آنها بعض قسمتهای واقعی نیز موجود است ا. ادرخصوص اشخاص خرافاتی . باید گفت اعتقاد این قبیل مردم باینکه یك حادثه خارجی ، بدون هیچگونه رابطه باحیوة نفسانی ، ممکن است آینده را به آنها نشان دهد ، اشتباه صرف است . ولی اگر آنها خود را محدود بـه تفسیر تظاهرات غیر ارادی فعالیتهای شخصی خود کنند اشتباه نکرده اند. مثلا هنگامیکه یك رومی ، در اثر لغزش پای خود در آستانه در از اجرای طرحی صرفنظر می کرد ، سطح فکری بالاتر از مادیر باوران از خود نشان میداد ، او ثابت میکرد که از باوران شناس تر است .چون این لغزش پا در نظر او دلیلی بر وجود یك شك و یك مخالفت داخلی برضد آن طرح بود و نیروی این شك و مخالفت می توانست ارادهٔ اورا در لحظه اجرای طرح خنثی کند. »

بعداً خواهیم دانست که بچه علت این بی ترتیبی های روزانه زمینهٔ بر رسیهای خواب و همچنین نوروزها را فراهم میسازد ، زیرا « بین حالت عصبی عادی وطرز عمل عصبی غیر عادی حد مشخص و ثابتی وجود ندارد ؛ بعبارت دیگر ، همه ما کم بیش دارای تحریکات عصبی هستیم » .

بالاخره میتوان ، درخصوص اعمال سهوی و نظائر آن ، چنین نتیجه گرفت . « کلیه پدیده های مورد بحث ، بدون هیچ استثناء ناشی از مبانی نفسانی است کـه بطور ناقص دفع شده و علی رغم واپس زدگی آن وسیله ضمیر آشکار ، امکـان تظاهر و ابراز خود را بکلی از دست نداده است » .

- م د ت - ا ت روحی که مشخصات آن غرور بیش از حد ... و بنا بر واقعیات است

VII - خوابها

«تعبیر خوابها صحیح‌ترین راهی است که بشناسائی ضمیر مخفی در حیوه نفسانی منتهی میشود.» این فرمول اغراق‌آمیز را می‌توان در اولین اثر فروید راجع بخواب ملاحظه کرد. وی در یکی از نوشته های خود که در دومین قسمت زندگانیش انتشار یافت ظهور آنرا مربوط به پسیکاانالیز دانست: «این علم جدید[1]، هیچ دکترینی قابل توجه‌تر و اساسی‌تر، یا حتی قابل مقایسه با اصول خوابها بوجود نیاورده است. این قطعه زمین ناشناسی است که از اعتقادات عمومی و تصوف تولید شده است.»

فروید به این مسئله مهم اثر بزرگی را بنام Traumdeutung (مفهوم خواب) اختصاص داده، که تحت عنوان **علم خوابها** بفرانسه ترجمه شده است، کتاب دیگری تحت عنوان **خواب و تعبیر آن**، فصول شماره ۵ و ۱۵ **مقدمه‌ای بر پسیکاانالیز**، و بالاخره دو قسمت اول **کنفرانسهای تازه در خصوص پسیکاانالیز** نیز راجع بموضوع فوق بحث کرده اند.

کاری را که هدف آن توضیح زیادتر یا تعداد ممکنهٔ خصوصیات خواب از نقطه نظرهای وارد [illegible] در یک مجموعهٔ وسیع‌تر است، میتوان نام تئوری خوابها نامید. تئوریهای مختلف خواب از اینجهت با یک دیگر اختلاف دارند که هر یک جنبه های مخصوصی را اساسی پنداشته و مضامین مخصوصی را به آن [illegible].

علم خوابها [illegible] اعتقادات صحیح [illegible] محال است یکی [illegible] خواب [illegible] دیگر [illegible] دارای [illegible] بالاخره [illegible] عمل [illegible] ارزش [illegible]

1 [illegible]

[illegible]

صورت میگیرد .

فروید این فورمول ارسطو را که بموجب آن خواب دیدن «فعالیت روح بشر در اثنای خواب» تعریف شده است، قابل توجه می داند- «بدیهی است که خواب تجسم تظاهرات حیوة نفسانی در اثنای خواب است. حال اگر این حیوة کمی به حیوة بیداری شبیه باشد، در عوض با اختلافات بسیار مهمی از آن جداست.»

چگونه انسان بخواب می رود؟ این مسئله از لحاظ فیزیولوژی مورد بحث و تعریف صفات آن از نقطه نظر پسیکولوژی آسانتر است «خواب حالتی است که شخص در اثنای آن کوچکترین چیزی از دنیای خارج درك نمیکند و در این حال توجهش بکلی از جهان سلب میشود؛ من، با کناره گیری از جهان خارج و پس از تجهیز خود بر ضد تحریکات ناشی از آن، قادر به خوابیدن می شوم. من، فقط هنگامی که از این جهان و تحریکاتش خسته شدم، بخواب می روم هنگام خوابیدن بجهان خارج میگویم

مرا راحت بگذار زیرا میخواهم بخوابم . . . بنابراین تمایل بیولوژیك استراحت مبنی بر رفع خستگی، وصفت پسیکولوژیك آن، رفع توجه از جهان خارج است».

این تمرکز فرد بروی شخص، خود یك نوع نارسیسیسم است، یعنی «نارسیسیسم خواب».

بشر خود تقاضای بدنیا آمدن نکرده است وی نمی تواند حیوة را بشکل لاینقطع تحمل کند . بنابراین ما گاهگاه بحالتی که قبل از آمدن بجهان، هنگام زندگی داخل رحم، داشتیم برمیگردیم و شرائطی کاملا مشابه آن زندگی از قبیل گرما، تاریکی و عدم تحریکات مختلف ایجاد میکنیم. بعلاوه بعضی از ما در اثنای خواب خود را جمع میکنند و وضع بدن خود را بحالتی که در رحم مادر داشته اند شبیه میسازند. بطوریکه حتی در مرحلهٔ بلوغ نیز فقط دو سوم ما متعلق بجهان است و هنوز یك سوم ما متولد نشده است در چنین شرائطی، بیداری هر صبح برای ما بمنزلهٔ تولد جدیدی است ...

خوابیدن، یعنی شرط اصلی خواب دیدن را میتوان با خواب مصنوعی یا خواب تحریك شده، هیپنوز، تشبیه کرد. «ما شخصی که هیپنوتیزه میکنیم میگوئیم: بخوابید ... در خواب طبیعی، دقت خود را از جهان خارج سلب میکنیم، در خواب مصنوعی نیز همین عمل را اجرا می کنیم، با این فرق که در اینجا توجه خود را بیك شخص یعنی بکسی که ما را هیپنوتیزه کرده و با او در تماس هستیم ادامه میدهیم

از طرفی آنچه نیز در هیپنوز ایجاد میشود مشهور است یعنی خوابی که در اثنای

آن دایه تماس خود را باطفل ادامه داده وفقط توسط او بیدار میشود ، یکی از شعب عادی خواب هیپنوتیك را تشکیل میدهد .»

رؤیای خوابهای طبیعی را میتوان باتلقیناتی که کاردانی نظیر برنهایم به سوژه هیپنوتیزه تحمیل میکرد مقایسه نمود: در اینجا مفعول هنگام بیداری خیال خود اوهام وتصوراتی راکه در مغزش ایجاد کرده اند بیاد نمی آورد ، واگر در این مورد از وی سؤال شود ، خواهد گفت که چیزی بیادش نمی آید . شخصی که آزمایش میکند اصرار میورزد ، و بوی اطمینان میدهد که باکوشش موفق بیاد آوردن خواهد شد ، مفعول با تردید شروع به تجمع افکار خود کرده ، اولین احساس تلقین شده را از میان حالت رؤیا مانندی میجوید و سپس سایر احساسات وتأثرات رابدون هیچ نقصی بیاد می آورد. بنابراین او حوادثی راکه درجریان خواب هیپنوتیکی اتفاق افتاده میدانسته ومنتهی از اطلاع خود آگاه بوده است. رؤیا نیز تالحظهٔ بیداری درضمیر مخفی جریان دارد واطلاع خواب بیننده نسبت بخواب خود موقتاً ازدسترس وی خارج است. « فقط باید اورا بکشف این اطلاع واظهار آن قادر ساخت.ما ازاو انتظار نداریم که فوراً مفهوم خواب خود را برای ماتگوید ، فقط میخواهیم اورا قادر بیافتن اصل آن کنیم و به مجموع ایده‌ها وتوجهاتی که این خواب ناشی ازآنهاست دست یابیم ...عمل اصلی تعبیر خواب کشف این ضمیر مخفی است .»

باید سعی کرد واین ضمیر را آشکار ساخت و باینطریق « به کنه خواب» نزدیك شد

***

ث تفکیک اساسی بین محتویات ظاهری واندیشه‌های پنهانی رویا برای تعبیر آن لازم است

محتویات ظاهری رؤیا خود ، متن خواب است یعنی « بکرشته تأثرات حسی واغلب قابل رؤیت (گاه مختلف) است کـه خیال واقعه‌ای را درما بوجود [illegible] و [illegible] Cogitatif (داستن درخواب) وتظاهراتی ازنوع تأثرات حسی [illegible] ممکن است [illegible] مخلوط شوده [illegible] رؤیای ظاهری» درصورت توازن و [illegible] تطعه [illegible] شده ودرصورت ابهام غیرقابل فهم [illegible] ممکن است دارای اساس [illegible] با [illegible] خواب [illegible] آنرا روشن ودقیق [illegible] کند در [illegible] استعدادی [illegible] لازم برای درك حسی با رعکس [illegible] رؤیا منتجمات کاملا [illegible] در [illegible] تقسیم شده اند ، بالاخره [illegible]

است کاملا بی‌تفاوت یا همراه با لذیذترین یا رنج‌آورترین تاثرات باشد»

حال روش پسیکانالتیك را در مورد محتویات ظاهری رؤیا که بصورت «یك ترکیب و یك تودهٔ قضایای نفسانی» تلقی می‌شود، بکار بریم: دقت خواب بیننده را بروی عناصر مختلف و تشکیل دهندهٔ رؤیا، حال خواه امتداد و پیوستگی و ترتیب زمانی آن، خواه شروع آنقسمتهائی که در نظر وی از همه مهمتر است یا بدوا به **آثار روزانه**، به **رسوبات روز** قبل از رؤیا و کنایات مربوط به قضایای آن روز جلب کنیم. خواب بیننده را دعوت کنیم که «رشته های رابطی را که از هر یك این عناصر پراکنده آغاز می‌شود، دنبال کند. در نتیجهٔ این رشته‌های رابط بهم برخورده، بالاخره به اندیشه هائی منتهی می‌شود که نه تنها کاملا منطقی است، بلکه بسهولت می‌تواند در ردیف آن امتدادات نفسانی که مورد شناسائی ماست قرار گیرد. چنین تحلیلی محتویات رؤیا را از هر گونه غرابتی که موجب تعجب میشود عاری می‌سازد»، و وسیلهٔ آن می‌توان **اندیشه‌های پنهانی** **رؤیا** را کشف کرد. البته این اندیشه‌ها هرگز با کلیه تسلسلات ناشی از آزمایش عناصر مختلفه و متشکلهٔ خواب شبیه نیستند. گاه این تسلسلات بیش از آنچه مورد احتیاج ماست به عناصر می‌پردازند؛ گاه نیز در آستانه اندیشه های حقیقی رؤیا توقف میکنند.

اغلب باید کنایات را کامل کرد، و آنچه بطور جزئی نشان داده شده مشخص ساخت و در پی نتایج دقیق‌تری بود؛ «رؤیا یکنوع اعتراف است، منتهی اعترافی که بالحن نامناسبی صورت گرفته.» بنابراین باید آنرا تصحیح کرد.

این اندیشه‌های پنهانی بمحض کشف «شعاع خیره کننده‌ای بر تمام قطعات خواب میافکند و نواقصی که بین آنها موجود است برطرف کرده و مجموعهٔ غیر عادی آنها را قابل فهم می‌سازد»

این روشی است که فروید برای تعبیر خواب بکار می برد.

☆ ☆ ☆

با اولین نظر بروی محتویات ظاهری رؤیا، در میان عناصر متشکله آن، آثار مواقع بیداری و بقایای روز گذشته ظاهر میشود. پس فعالیت بمنظور کشف اندیشه‌های پنهانی منتج به این قانون می‌شود که، **رؤیا تحقق یك میل است**.

بدوا برای تحقیق در این تز می توان خوابهای اطفال را مورد بررسی قرار داد. این خوابها غالباً مختصر، روشن، منسجم، بسهولت قابل فهم و غیر دو پهلو است... اعمال نفسانی قابل درك و کاملی است.» فروید در اینجا عکس العمل یك واقعه روز گذشته را که بس ارضاء نشده، اندوه و یك میل ناراضی بجای می گذارد» می بیند «رویا بوجود آمدن تحقق مستقیم و واضح این میل را فراهم میسازد.» یك

دختر کوچك بسن سه‌سال و سه‌ماه، یعنی آنافروید کوچولو که برای اولین بار در دریامسافرت می کرد، و پس از رسیدن بمقصد از ترك کشتی امتناع نموده، بسختی می گریید و از اینکه مسافرت کوتاهی کرده اند شکوه می کرد، فردا صبح چنین نقل کرد: «امشب در دریا مسافرت می کردم.» در حقیقت رؤیا میلی را که او در اثنای بیداری نتوانسته بود اطفاء کند راضی ساخته بود.

خواهرزاده بیست و دوماهه فروید، مامور این بود که بعنوان هدیه سبد گیلاسی باو تقدیم کند، ولی با کراه این عمل را انجام می دهد و در تسلیم سبد تردید میورزد. ولی خواب شب موجب جبران این عمل می شود و فردا صبح با کمال خوشحالی فریاد میزند «هرمان تمام گیلاسها را خورد».

این چنین خوابها، که هیچ تغییری ندیده اند، محتاج تعبیر نیستند رؤیای مخفی ورؤیای ظاهری بهم مخلوط، و بایکدیگر تلاقی میکنند، یا بزبان بهتر تنها فرق آنها، اختلاف بین میل، و حادثه واقع است یعنی میل، بشکل یك حادثه بمسانی خیالی، مانند واقعیتی خود را مجسم می کند.

نفع خوابهای اطفال اینست که ما بوسیله آنها می توانیم بررسی خواب را از ابتدائی ترین انواع آن شروع کنیم. «پسیکولوژی اطفال به پسی کولوژی آکابر خدمتی نظیر مورفولوژی[1] و آمبریولوژی[2] حیوانات پست در بررسی حیوانات عالی تر انجام می دهد.»

اگر در سلسله موجودات، از اطفال نیز پائین تر رویم، علیرغم ملاحظات علمی، بعض امثله عمومی خواهیم یافت از اینقبیل: «خوك خواب بلوط می بیند[3] اردك ذرت خواب می بیند وغیره»

بعض خوابهای بالغین نیز دارای همان سادگی خواب اطفال و «در اثر احتیاجات شدید او رگاه یك از قبیل گرسنگی، تشنگی و حوائج حصرصی بوجود آمده و بنابراین تحقق امیالی است که در نتیجه عکس العمل تحریکات داخلی تولید شده است» زندانیان بی غذا، مسافرین یا محصلین بحیائی که متحمل محرومیت های شدید میشوند، چنین خوابهائی می بینند. فروید، در اینخصوص قسمتی از خاطرات مسافرت Antarctic تألیف نوروانسکجولد را چنین نقل می کند.

«خوردن و نوشیدن مراکزی بود که خوابهای ما اغلب متوجه آن می شد. یکی از ما که در خواب دیدن سفره های رنگین تخصص داشت صبح با شعفی که برای ما نقل می کرد شب گذشته سه دور غذا خورده است بسیار لذت میبرد. دیگری خواب

---

۱ - شکل شناسی ۲ - جنین شناسی

۳ - شبیه مثال فارسی شتر در خواب بیند پنبه دانه

تنباکو می‌دید، آنهم کوههای تنباکو!... یك خواب دیگر نیز قابل توجه بود و آن اینکه نامه‌رسان پاکتی میآورد و علت دیر آمدن خودرا توضیح می‌داد که در اثر اشتباه هنگام تقسیم پاکات بازحمت بسیار موفق بیافتن نامهٔما شده است!»

کسیکه شب غذای پرادویه‌ای خورده است و احساس تشنگی می کند، با سهولت ممکن است خواب نوشیدن ببیند. این رؤیا احساس تشنگی را که پس از بیداری شدیدتر می‌شود از بین نمی برد ولی بایستی طریق خوابی را که ممکن است، در اثر تحریکات ودر نتیجهٔ عمل لازم برای اقنای احتیاج، مغشوش شود حفظ میکند.

تذکرات فوق نشان میدهد تاچه درجه ادعای منقدان که موجب آن فروید اصل کلیه رؤیاها را از نوع جنسی می‌دانند غلط و نادرست است. باینوصف باید توجه داشت که اساس اغلب خوابهای جنسی و بعض خصوصیات این رؤیاها قابل تذکر است «احتیاجات جنسی کمتر از گرسنگی و تشنگی، بهدف خود منوط است. وحتی وسیله انزال غیر ارادی مانع اسپرماتیك [1] می‌تواند یك رضایت واقعی کسب کند.

علاوه این قضیهٔ پسیکولوژیك می‌تواند موقع خود در یکی از تعبیر شکلهای رؤیا نیز، که پس از این مورد بررسی واقع خواهد شد، شرکت داشته باشد.

سایر رؤیاهای بالغین که شبیه خوابهای اطفال ساده وروشن است، ناشی از تحریکات جسمانی نبوده بلکه نمایی است خوابهای ناشی از بیحوصلگی از این نوع است. مثلا اگر شخصی تدارك مسافرتی دیده، یا بخود وعده حضور در یك نمایشگاه قابل توجه یا یك دیدار بسیار مطبوع داده باشد خواب می بیند که بهدف خود نائل شده است، رؤیاهای ناشی از تنبلی نیز ازهمین قبیل است،

اشخاصی که بامداد خواب خود علاقمندند خواب می بینند که برخاسته و مشغول انجام کارهای روزانه خودهستند، و باین وسیله نشان میدهند که برخاستن در رؤیا را به بیداری واقعی ترجیح میدهند. فروید ازیك روزنامه فکاهی مجار بنام فیدیبوس یك شب مصور پیوسته را که تحت عنوان «رؤیای یك خانم الهه فرانسوی» است نقل میکند.

آخر این تصویر نشان میدهد که لله خانم در اثر شنیدن فریادهای یك پسر بچه بیدار میشود، تصاویر قبلی پسر بچه مزبور را چنین مجسم میکند که بوسیله لله خانم سرپا گرفته شده و بمایل دیواری ادرار می کند، پس از آن زهرآب وی بسیل تبدیل گردیده وقایقی بروی آن شناور شده واین نیز بالاخره تبدیل بدریا ویك کشتی بخاری می شود.

بر همین رؤیاها می توان دخالت احتیاجات نور گاستر ا ملاحظه کرد، چون

[1] - Spermatique

احتیاج خواب خودیکی از آنها است. میل بخواب علت اصلی این قبیل رؤیا ها است ولی در رؤیاهای دیگر نقش درجه دومی بعهده دارد.

وسیله ملاحظات فوق، «عمل اصلی رؤیا» را ملفت شده ایم: «رؤیا، یعنی عکس العمل تحریکات نفسانی، مامور است، برای امتداد خواب، تحریك مزبور را دور سازد... رؤیا برعکس مشهور مختل کننده خواب نبوده، بلکه **محافظ خواب** است و در مقابل عوامل اختلال گر احتمالی از آن دفاع میکند.

هنگامیکه ما خیال میکنیم بدون رؤیا بهتر میتوانیم بخوابیم در اشتباهیم زیرا در حقیقت بدون کمك رؤیا هرگز قادر بخوابیدن نیستیم و خواب کمی را که از آن لذت میبریم مدیون او هستیم.

زبان معمولی نیز این موضوع را تایید می کند که رؤیا تحقق یك میل است مثلا اوهام ناشی از تحلیات را، که تلقین شدهٔ بعض امیال خصوصاً اروتیك یا جاه طلبانه است، اغلب **رؤیا های بیداری** می نامند. ولی در اینجا تحقق میل فقط تصوری است و بوقایع مزاحم وسودائی حیوة نفسانی تبدیل نمی شود. در اینجا بجا است که از اصطلاحاتی نظیر «زیبا مانند یك رؤیا، من چنین چیزی را بخواب هم نمی دیدم، این چیزی است که فکر آن حتی در جسورانه ترین خوابها هم نیز بعیداست» یاد کنیم.

بعداً در خصوص اولین موانعی که در روح، مقابل رؤیاهای رنج آور و کابوس ها ایجاد می شود، مفصلا بحث خواهد شد. فقط اینجا به تشخیص همین موضوع اکتفا می کنیم که رؤیاهای بالغین و جوانان بندرتدارای سادگی و وضوح رؤیای اطفال هستند. حال آیا میتوان فکری را که در اثر بررسی امثله فوق ایجاد شده تعمیم داد و رؤیا را بعنوان «وسیلهٔ ای، که با استفاده از یك اقناع تصوری، تحریکات (نفسانی) برهمزننده خواب را دفع می کند» نگریست؟

بدوا باید بین امیال مختلف که رؤیا فرق قائل شد

سابقاً دیدیم که بعض امیال مربوط بزمان حاضر هنگام شب تحقق میپذیرند، بعضی نیز در اثنای روز ظاهر شده و در اثر کیفیتهای خارجی اقناع نمی شوند ولی ممکن است بعض امیال نیز پس از ظهور هنگام روز، واپس زده و به ضمیر مخفی سپرده شوند. بالاخره ممکن است بعضی نیز «بازندگی روزانهٔ رابطه ای نداشته و از آن دسته امیال خیلی قدیمه ای باشند که فقط شبها در ما فعالیت مشغول می شوند.»

از طرفی بسیار کم اتفاق می افتد که میل نیم فانی روزانهٔ یك بالغ، کافی برای تولید رؤیا باشد و اغلب بایستی ضمیر مخفی آنرا تقویت کند. میل ضمیر آشکار

به‌تنهائی تولید رؤیا نمی کند مگر اینکه موفق به تحریك میل دیگر، ناشی از ضمیر مخفی و در همان جهت بشود و وسیله آن خود را تقویت کند. . . البته ظاهراً فقط میل ضمیر آشکار تحقق می گیرد، ولی یك جنبه کوچك و جالب دقت از شکل رؤیا ما را بکشف کمك نیرومندی ناشی از ضمیر مخفی قادر میسازد. این امیال واپس زده و در عین حال همیشه فعال، و بزبان دیگر امیال پایدار ضمیر مخفی ما، بطوریکه از بررسی نوروز ها می فهمیم از اصل مربوط بدوران طفولیت است و مانند **تیتانهای** افسانه‌ای است که از بدو جهان، زیر تودهٔ کوههائیکه **خدایان** پیروز بر سر آنها خراب کرده اند، خرد شده، و لرزش اعضای آنها امروز هم آن کوهها را متزلزل می کند.

رؤیاهائی که بعض قسمت یا کلیه آن ها در نتیجه امیال ضمیر مخفی ایجاد میشوند همیشه **تغییر شکل** مهمی را تحمل می کنند همین تغییر شکلها است که باید تفسیر کرد و سپس موفق به تعبیر رؤیاها شد. باید بجای محتویات ظاهری محتویات مخفی آنها را نهاد. وفقط با این روش میتوان «قضاوت کرد که آیا فرضیات صحیح در مورد خوابهای اطفال، برای کلیه خوابها نیز بدون استثنا و متساویاً، ارزش دارند یا نه»



«تغییر شکل رؤیا، آنرا در نظر ما عریب و عیر قابل فهم جلوه میدهد.» بنابراین قبل از هرچیز باید این تغییر شکل‌ها را تحلیل کرده، فهمید.

فروید در اثر خود موسوم به مقدمه‌ای بر **پسیکانالیز** بعنوان مثال، خوابی را نقل میکند و در کتاب **علم خوابها** بطور مشبع از آن سخن می‌راند خواب بیننده خانمی چهل ساله، تربیت شده، از خانواده خوب و بیوهٔ افسر عالیرتبه‌ای است که ۱۲ سال از مرگش می گذرد. وی پسران بزرگی دارد که یکی از آنها در جبهه است. (این خواب در جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ اتفاق افتاده است)

این بانو خواب می بیند که به بیمارستان شماره ۱ رفته و تقاضای صحبت با سر پزشك دارد و اضافه می کند که با مدد در بیمارستان مشغول کار شود. استوار مأمور نگهبانی، از لحن سخنان وی درك می کند که مقصود از کار، «**کارهای** عشقی است. سپس خانم مزبور خود را در اطاق بزرگ و تاریکی بین عده‌ای از افسران و پزشکان نظامی مشاهده می کند. و با یکی از سرهنگ پزشکان مشغول صحبت شده و باو می گوید. «من و عده‌ای زنان و دختران دیگر وینی حاضریم، برای سربازان، سپاهیان و افسران بدون استثنا. (در اینجا چند کلمه مبهم) بعضی افسران از سرخ می‌شوند و سایرین لبخند می‌زنند. بانو سخنان خود همچنان ادامه میدهد «من میدانم که تصمیم ما ممکن است عجیب تلقی شود، ولی بسیار جدی است چون

ازسرباز، درمیدان جنگ نمی پرسند که آیا میل مردن دارد یانه . » سرپزشک بازوی خود را اطراف کمر بانوی مزبور حلقه کرده و می گوید «خانم عزیز، خیال کنید که باید واقعاً.. » (کلمات مبهم). خانم جواب میدهد: «فقط شرطی دارد ، باید رعایت سن را کرد بطوریکه یکزن مسن و یک سرجوان .. (کلمات مبهم)، این بسیار وحشت آوراست» سرهنگ پزشك جواب میدهد: «ملتفت شدم» . چندافسر که یکی از آنها سابقاً ازوی تقاضای ازدواج کرده بود قهقهه میخندند. بانو اصرار می ورزد که وی را بدفرماندهه هدایت کنند و برای رفتن بآنجا از پلکان گردان آهنی کوچکی بالا میرود ودرضمن میشنود که افسری می گوید « این تصمیم مهمی است! پیر است یاجوان، باید بوی احترام گذارد!» ولی او همچنان از آن پلکان پایان ناپذیر «بایك احساس ادای وظیفه» بالا میرود .

این بیوهٔ یك افسر عالیرتبه همان خواب را دو بار دیگر درعرض چند هفته می بیند .

محتویات خواب مثل اینکه سه بار بپایان خود نزدیك میشوند وسخنان بانوی مزبور نیز وسیله کلمات مبهم قطع میشود « با پر کردن قسمتهای خالی جملات پی خواهیم برد که خانم خواب بیننده برای انجام یك وظیفه میهنی حاضر است شخص خودرا دراختیار سربازان وافسران بمنظور ارضای احتیاجات عشقی آنها قراردهد این بی نزاکت ترین ایده‌ها و نمونهٔ یك ابداع جسورانه لیبیدوئی است منتها این ایده و هوس در خواب عاقا ظاهر نمیشوند درست همانجائیکه حمله میخواهد کامل شده و اعتراف برسد، جمله کلمه مبهم، درخواب ظاهری، جای آنرا میگیرد. و عدم نزاکت این قسمتها موجب برطرف کردن آنها میشود . » این برطرفی هارا میتوان بسانسورجرائد درزمان جنگ تشبیه کرد .

بنابراین یك رهانیسی ورقیبا نیز وجود دارد .

این سانسور مهمترین علت یا یکی ازمهمترین علل تغییر شکل خواب است و نظاهرسادهٔ آن هنگامی است، که مانند رؤیای مورد بررسی فوق بعض قسمتها را منهدم و برطرف بسازد . تخفیف، قرابت ، کنایه ، به یك اندیشه مخفی، وجمع کردن عناصر رو بایك صورت تازه یاجابجا کردن مرکزثقل، از تظاهرات دقیق وزیرکانه آنست « این جابجائی مرکزثقل از مهمترین عواملی است که موجب تغییر شکل رؤیا میشود و خصوصیات عجیبی بخواب می بخشد که حتی خود خواب بیننده دیدن آنرا باور نمی کند.

فعالیت سانسور فقط محدود به تغییر شکل رؤیا نیست، بلکه دقیقاً وحتی هم که خواب بیننده هنگام جستجوی بعض افکار مخفیانه احساس می کند تظاهر آنست در اینجا

منظور اینست که «تغییر شکل حاصله پا برجا مانده و حفظ شود.»

این سانسور چیست؟ جواب این سؤال «بمنظور درك عمق رؤیا و حتی شاید زندگی بشری بطور اعم» دارای «یك اهمیت اساسی» است. سانسور رؤیا ناشی از آنچیزی است که معمولا بنام ضمیر اخلاقی مشهور است و فروید پس از شروع یك مرحله مخصوص، آنرا به **فوق من** نسبت میدهد.

فروید در یکی از آخرین آثار خود بنام **کنفرانسهای تازه درخصوص پسیکاناليز** می نویسد: «ما مجبور شده‌ایم وجود یك محکمه داوری مخصوص را در حیوة نفسانی، که دارای نقش انتقاد و امتناع است، بپذیریم. و پس از تشخیص اینکه سانسور رؤیا ناشی از فعالیت این محکمه است، بالتبع به بررسی دقیقتر نقشی که فوق من در تغییر شکل رویا دارد پرداخته‌ایم.»

چه نوع تمایلاتی وسیلهٔ این سانسور محکوم میشوند؟ «تمایلات ترس آور، منافی نزاکت از لحاظ آداب و طراوت، مسائلی که شخص جرئت فکر کردن نسبت بآنها را نداشته یا متوحشانه بآنها می اندیشد! این امیال سانسور شده که در رویا صورت متغیری بخود میگیرد، قبل از هر چیز تظاهر یك تکبر بیحد و حشونت آمیز است ... باضافه رویاهائی نیست که من خواب بیننده با مخفی کردن ماهرانه خود در محتویات ظاهری خواب، در آن نقش اصلی را عهده‌دار نباشد. این تکبر مقدس رویا یقیناً با استعداد ما برای خواب، که عبارت از قطع هر گونه توجه بدنیای خارج است، بی رابطه نیست » در اینجا میتوان بآنچه که فروید در موقع دیگر بنام نارسیسیسم خواب مینامد پی برد.

«من، با خلاصی از کلیهٔ موانع اخلاقی، به کلیه خواهشهای غریزه جنسی، آنهائی که تربیت استیتك مامدتی است محکوم کرده، و آنهائی که مخالف تمام موازین و محدودیتهای اخلاقی است تسلیم می شود. احتیاج بلذت، یعنی آنچه که ما بنام لیبیدو می نامیم بدون تصادف با هیچ مقاومتی هدفهای خود را انتخاب میکند و مخصوصاً این انتخاب از هدفهای ممنوع صورت می گیرد. او نه تنها زن دیگران بلکه هدفهائی میگزیند که توافق همگانی بشر برای آنها یك امتیاز مقدس قائل شده است. شخص، مادر، زن پدر و خواهر خود را انتخاب میکند (رؤیای بانوی پنجاه ساله ما نیز از همین انواع اخیر بود زیرا لیبیدوی او بدون تردید متوجه پسرش شده بود.) مطامعی که بخیال ما نسبت به طبیعت بشر غریب است خود را برای تولید رؤیا بقدر کافی قوی نشان میدهد و گاهی ها با کمال آزادی ملاحظه میشود.

مثل اینها، آرزوی مرك اشخاصی که انسان بیش از همه در زندگی دوست دارد، از قبیل پدر و مادر، برادران، خواهران، همسر و طفل تظاهراتی است که

دررؤیا بسیارفراوان است .

این امیال سانسورشده مثل اینکه از اعماق یك جهنم واقعی برمیخیزند.»
فروید این اندیشهٔ افلاطون را تأئیدمیکند که : « خوبها آنهائی هستند که، آنچه بدها در بیداری انجام میدهند، بخواب بیینند . »

در کنفرانسی که درخصوص پسیکاناليز ایرادمی‌شد ، یك بانوی آمریکائی اعتراض کرد که شاید اطریشیها [1] فقط خوابهای متکبرانه میبینند . بسیار خوب! ولی باید گفت بطورحتم آمریکائیها عموماً وزنهایشان خصوصاً خوابهای نوعپرورانه می بینند !...



سانسور تنها عامل مولد تغییرشکل خواب نیست ، بلکه سمبل[2] هائی که اندیشه‌های پنهانی رؤیا راتفسیر میکنند نیز باآن اضافه میشوند . هرسمبلی بروی مقایسه‌ای بناشده است . «سمبل‌ها که تفسیرات نامتغیری هستند از بعض جهات ایده آل قدیمی وعامیانه تعبیرخواب را محقق میسازند.»

بعقیدهٔ فروید «سمبولیسم جالب‌ترین فصل تئوری خوابها را تشکیل میدهد» .

تنهاعده محدودی ازموجودات واشیاء ، درخواب، یك تجسم سمبولیك مییابند سمبل والدین امپراطوروامپراطریس ، یاپادشاه وملکه است ؛ اطفال برادران، خواهران وسیله حیوانات کوچك یاحشرات مجسم میشوند. خانه. سمبل یك فرد کامل بشر است ، سمبلهائی که دارای برجستگی است و ایوانهائیکه میتوان بآن آویخت معرف زنست . دستگاه تناسلی مرددارای سمبل‌های متعددی است . ازقبیل مار، خزندگان ، ماهی ، ساقه ، درخت ، عصا ، چتر ، سلاحهای نوك دار مانند تیغ،چاقو، شمشیر، کارد ، خنجر، سلاحهای آتشین ، مانندرولور، شاپنجه ، تفنگ، شیر آب، آفتابه، چشمه‌های جهنده، چراغهای آویزان، کلید،مداد خود نویس، قلم، سوهان ناخن ، چکش ، خس ، بالون ، هواپیما ، دیریرابل . دستگاه تناسلی زن نیزدارای سمبل‌های متعددی است ازقبیل حلزون صدف ، معدن، خندق، دخمه، گلدان ، بطری ، جعبه‌های مختلف ، صندوقچه جواهرات ، صندوق ، کیسه، جامه‌دادن جیب ، کفش ، کفش سرپائی ، اطاق، کوره ، باغ ، کشتی ، خانه ، مادر گ... ه ... قصر، معبد ، کلیسا ، کلاه . هر نوع سرپوش نیزدارائی ... است. میوه‌ها معمولا وخصوصاً ...

[1] - در ... که ... اطریشی بود .
[2] - ...

پستانها یاسایر نیمکره های بدن زن‌رامجسم‌می کنند .

بجای موهای دستگاه‌تناسلی نیزجنگل یادسته گل قرار میگیرد .

رقص ، اسب سواری ، صعود ، بالا رفتن از نردبان ، تهدید وسیله سلاح یابعض سوانح‌شدید ماننذزیر اتومبیل رفتن‌سمبل‌روابط‌جنسی ،وشیرینیها معرف لذت جنسی است . بعض‌نواختن‌ها مخصوصاً نواختن پیانو ،مجسم‌ارضای جنسی بدون‌شرکت جنس مخالف است . کشیدن یك‌دندان دارای مفهوم‌حذف عضو تناسلی[1] است.خوابهای‌دزدی ناشی ازتحریکات جنسی‌ونعوظ است . عمل عبور ازیك‌سری اطاق سمبل ازدواج‌وتولدتقریباً همیشه وسیله عملی که‌آب‌در آن‌نقش عمده ای‌دارد مجسم‌میشود : مثلا شخص‌خود را بآب انداخته یا ازآن خارج میشرد ، یااشخاص دیگری رااز‌آب کشیده یاخود وسیلهٔ دیگری کشیده می‌شود . مرك قریب‌الوقوع وسیله عزیمت یامسافرت باراه آهن درخواب‌معرفی می‌شود .

سمبولیك خواب، توسط تجارب دکتری بنام **شروتر** در ۱۹۱۳ مورد تحقیق قرار گرفت .(بدبختانه‌این شخص‌درجریان جستجوهای‌خودانتحار کرد.) او وسیله تلقیسات خوددر یك‌مفعول‌هیپنوتیزه رؤیاهائی ، که‌شخصاًمحتویات‌آنها را تعیین کرده بود،ایجاد میکرد. هنگامیکه وی‌سوژه رابخواب دیدن روابط جنسی‌عادی یاغیرعادی تلقین‌میکرد ، رؤیابجای‌عناصرجنسی بعضی ازسمبولهای فوق‌الذکر راجای میداد ،مثلااو بزنی امرمیکرد که بایکی ازرفیقه‌هایش‌رابطهٔ جنسی برقرارسازد : درخواب ، رفیقه درحالیکه کیفی بدست‌داشت‌ظاهرمیشدو بروی اتکیت آن کیف‌نوشته‌شده بود :«فقط برای‌خانمها.» در۱۹۴۲دو پزشك دیوانگان بنام **بتلیم‌و بارتمان** برای بعض‌دیوانگان وقایع‌جنسی‌خشنی‌نقل کرده، آنها رابه تکرارسخنان خود وامیداشتند دیوانه‌ها نیز، باتغییرشکل‌سخنان‌آن هاسمبلهای مزبوررا استعمال‌میکردند .

شبیه یاهمسان سمبولیسم‌خواب، درتعداد زیادی ازداستانها،افسانه‌ها ، بذله‌ها ، امثله وآوازهای عامیانه‌وهمچنین درطلسمهای خوشبختی (خوك،قارچ گشنیزچهار برگی، نردبان، نعل‌وغیره) نیزمشاهده‌میشود .

«پیشرفت درزمینهٔ پسیکاناليز ماراباعده‌ای ازعلوم‌اخلاقی‌دیگرمانند ، افسانه‌شناسی ،زبان‌شناسی ، فولکلور، پسیکولـوژی ملل ، علم مذاهب ؛که جستجوی‌های آن‌ممکنست اصل‌ذیقیمتی برای ماتهیه کند، مربوط میسازد.

... کاوش‌های‌پسیکاناليتيك درحیوة نفسانی بشرمسائلی کشف‌میکنند که وسیلهٔ‌آنها می‌توان معماهای زندگی اشتراکی مردم‌راتحلیل کرد .»

---

۱ - Castration

بااینکه سمبولیسم ، بکلی ازسانسور جدا و مستقل‌است ، زمینه‌هائی فراهم می‌سازد و در «عجیب ساختن و غیر مفهوم کردن خواب » آنرا کمك می کند .



وسیلهٔ تعبیرخواب می‌توان ازمحتویات ظاهری به‌اندیشه‌های‌مخفیانه‌پی برد . عکس‌این‌عمل،یعنی‌تبدیل خواب‌مخفی به‌خواب‌ظاهری و بررسی در**فراهم شدن تدریجی رؤیا** نیز ممکن‌است . « بجا است مجموع امتدادات‌استحاله‌ایکه موجب دخول اندیشه‌های مخفیانه رؤیا دررؤیای ظاهری می‌شود ـ فراهم شدن تدریجی‌رؤیا ـ بنامیم» .

دراینجا از نقطه شروع، باامیال‌وخواستهامصادف‌خواهیم‌شد‌یعنی‌امیالی که ناشی‌ازضمیرمخفی‌است و گاه ــ نه همیشه ـ وسیلهٔ سایرامیالی که در جریان روز گذشته‌ظاهروارضانشده یا واپس‌زده‌شده‌اند تحریك می‌شود. هنگام خواب موقعیکه من بروی‌خودمتمرکز‌شده‌است، سانسور که‌بطورعادی، درحیوة‌نفسانی مؤثراست‌اگربکلی ازبین نرود ، لااقل تخفیف می‌یابد . دراینصورت تمایلات واپس‌زده‌از بعض‌جهات مستقل‌می‌شوند. این‌تمایلات به میل‌موجود درخواب‌تسلیم نشده، وحتی‌اگر کلیه انرژیهای‌دیگروابسته به‌من‌نیز به‌نفع خواب‌احتکارشوند، آنها ارتباط خود رابایکدیگرهمچنان حفظ میکنند .

« بنابراین،خواب سبب تشکیل رؤیا است، چون موجب تقلیل‌سانسور می شود .»

ماتاکنون غرور اساسی وردالت عمیق امیال محرك رؤیاهارا تشخیص داده‌ایم . ریشهٔ این عناصردر گذشته است : گاه در یك گذشتهٔ نزدیك و گاه در سنین اولیه زندگی کمپلکس اودیب رانیزمی‌توان‌دراساس اغلب‌رؤیا ها کشف کرد .

پس «خواب‌جزئی‌از طفولیت حیوة نفسانی است که امروز بجلوآمده» ودرنتیجه یك پدیدهٔ سیرقهقرائی است .

تمایلات واپس زده که ازضمیر مخفی برمیخیزند با کمك **آثار روز قبل** امیال ممنوعه‌را تشکیل‌میدهند . در محتویات کلیه خوابها همیشه نشانی وجود دارد که آنهارا با تأثرات روزگذشته مرتبط میسازد . درحالیکه اگر موضوع عبارت ازیك‌واقعهٔ‌جدیدومهم باشد فعالیت‌آن معمولی و باتحریك‌ضمیر مخفی‌انجام میگیرد .

هنگامیکه شخص دراثنای خواب مقابل اندیشه هائی کاملا مخالف تمایلات خود ؛ ازقبیل اضطراب شدید وتفکرات دردناك وغیره، واقع میشود

ممکن است یکی از آن رؤیاهای رنج آور، که بعداً درخصوص آنها صحبت خواهم کرد، اتفاق افتد.

اغلب، عمل **فراهم شدن تدریجی خواب** نیز، بجای کلیه تجسمات غیر مطبوع، عکس آنها را قرار میدهد و بدین طریق خوابی کاملا رضایتبخش بوجود می آورد.

با اینوصف بیشتر اوقات خنثی ترین آثار روز قبل را میتوان در محتویات خواب مشاهده کرد.

«تجسمات ضمیر مخفی تا موقعی که بحال خود باقی است قادر بدخول در ضمیر مجاور نیست و نمیتوانند در این زمینه فعالیتی داشته باشد، مگر اینکه با تجسمات بی اهمیتی که از سابق وجود داشته متفق شود و آنرا بمنزلهٔ پوشش خود بکار برد. و این خود پدیدهٔ **انتقال** است. تجسمات واپس زده شبیه دندانساز امریکائی است که نمیتواند در کشور ما[1] مشغول کار شود مگر اینکه طبیب دیپلمه ای یافته آنرا بمنزلهٔ تابلو بکار برد و خود را از چشم قانون پنهان سازد. و همانطور که پزشکان مشهور و پر کار، از این نوع همکاریها احتراز میکنند، در حیوة نفسانی نیز تجسمات ضمیر مجاور و ضمیر آشکار که توجه بیشتری بخود جلب کرده اند، حاضر بسرپوشی تجسمات واپس زده نیستند. بنا براین ضمیر مخفی در درجهٔ اول تأثرات و تجسمات ضمیر مجاور را، که بجهته بی تفاوتی یا متروك ماندن مورد توجه واقع نشده اند، دردام ارتباطات خود گرفتار میکند.»

درهرصورت همیشه، هنگامیکه **آثار روز قبل** آرامش خواب را تهدید میکند، عمل **تهیه تدریجی رؤیا** سعی دارد آنرا بعنصر غیر متعرضی تبدیـل کند.

پستی ورذالت امیالی که دراساس رؤیا وجود دارد دخالت **سانسور** را، که قادر است بعضی از آنهارا نابود ساخته وخصوصاً اغلبشان را بصورت دیگر تبدیل کند، لازم میسازد.

چطور فعالیت مرکب امیال، آثار قبلی و سانسور، تولید رؤیا میکنند؟ در جریان این تهیه تدریجی از چه طرقی استفاده میشود؟

بدواً باید از «ایجاز» نامبرد. محتویات رؤیای ظاهری بسیار کمتر از خواب باطنی است ودر نتیجه یك نوع تفسیر خلاصهٔ آنست... خود رؤیا درمقام مقایسه باوسعت وسرشاری اندیشه‌های باطنی رؤیا ساده، حقیر ومختصر است.

هنگامیکه رؤیا پس از نوشتن از نیم صفحه تجاوز نکند، تحلیلی که اندیشه‌های باطنی آنرا ظاهر میسازد شش یاده برابر آنست. زیرا بعض عناصر مخفی

---

[1] ـ اطریش

منهدم ، یا فقط وسیله بعضی از عناصر خود مجسم میشوند. وخصوصاً عناصر مخفی دررؤیای ظاهری تحلیل میروند : اشخاص متعدد یامحلات مختلفه فقط وسیلهٔ یکی از آنها ظاهر میشوند ، وآهنگهای بعض کلمات نیزدارای تفاسیر متفاوت هستند.

عامل دیگر ، «تبدیل» وآن ازآثارسانسور است . یعنی کنایه جای یك عنصر مخفی را اشغال می کند ومخصوصاً فشاروتأکید نفسانی ازعنصری بعنصر دیگر منتقل میشود . بعبارت دیگر، آنچه که فرعی ومحیطی بود درمرکزجای می گیرد ، وبرعکس . بالنتیجه خواب مرکزیت دیگری کسب میکند .

عناصری که موفق بدخول در رؤیا می شوند بایـد از چنگ سانسور گریخته باشند وعمل تبدیل این مقصود را تأمین میکند .

یك عامل سوم را نیز بایدیادآوری کرد وآن صورت پذیری یا استحالهٔ افکار بصورت قابل رؤیت است. دراینجامیل وسیلهٔ یك عامل مشعر بمیل خود را آشکار میکند ، رؤیا باید این عامل مشعر بمیل را تبدیل بزمان حال اخباری کندو بزبان دیگر « ممکن است باشد» را به «هست» ، آنهم نه بطور خاص واستثنائی ، بلکه بصور قابل رؤیت تغییر دهد . این کارشبیه تبدیل یك سرمقالهٔ سیاسی بیك سری تصاویر مختلف ، یعنی جابجائی حروف چاپ بوسیله نشانه‌های مصوراست اشخاص وافکار غیر جامد بآسانی ممکن است بوسیلهٔ تصاویر نمایانده شوند. ولی ایده‌های جامد خصوصاً قسمتهائی ازسخن که روابط بین این ایده ها را تأمین میکند از قبیل حروف غیر قابل صرف وحروف عطف در این مورد با اشکال مصادف میشوند حال اگر ایده های ما از تصاویر غیر جامد شروع شوند عمل تدارك تدریجی ، دراینجا نیز یك صفت قهقهرائی بخود میگیرد .

یك پسیکانالیست بنام سیلبره برای درك نوع استحالهٔ افکار جامد بتصویر ، تجارب مفیدی انجام داده است: او درحالیکه سست وخسته بود ومیل بخواب داشت سعی در ادامهٔ کار میکرد ؛ در نتیجه بجای فکر خود ، منظره وشبحی که جانشین آن میشد احساس میکرد ، مثلا موقعی که قصد داشت قسمت ناقص وغلط مقاله‌ای را اصلاح کند، خود را مشغول رنده کردن چوبی می دید. یاهنگامیکه سعی داشت ایده های کانت یاشوپنهاور را درخصوص مسئله زمان ووقت مقایسه کند ، ودر نتیجه یکی از این دوایده را اختیار میکرد، بنظرش میآمد که از منشی بداخلاقی چیزی میپرسد . منشی بدواً جواب سربالا میداد و سپس مثل اینکه او را بخود واگذار میکرد، نگاهی ناراضی بوی میفکند .

فروید ازعامل دیگری نیز نام میبرد وآنرا تدارك تدریجی درجه دوم مینامد . این عامل برای « ساختن ظاهر رؤیا » تلاش میکند . دراین تدارك تدریجی ، رؤیا ، مانند آن فیلسوف آلمانی که باشاعری متفق شده بود «فعالیت

می کند، بدین معنی که در سیستم او نواقصی هست و او (تدارك تدریجی درجهٔ دوم رؤیا) آنها را با کمك وسائل خود رفع کرده، بدینطریق ظاهر پوچ وغیر قابل مهم رؤیا را برطرف و بالاخره آنرا یکنوع حادثهٔ قابل درك میسازد ».

فروید دراین خصوص رؤیاهای قابل فهم را که متوافق با یك مرحلهٔ طویل وظاهراً دریك زمان بسیار کوتاه اتفاق می‌افتد شرح میدهد ، مثل آن خواب که موری خودرا در دوران ترور دید . صحنه های موحشی را نظاره کرد و بالاخره بمحل اعدام رفت و تیغهٔ گیوتین بسراو فرود آمد : و این البته درست موقعیکه لولهٔ بالای تختخواب بر گردنش افتاد! این حادثه در روح خواب بیننده قبلا ترکیب شده است، وموری درجریان رؤیا خود راشریك دراین حوادث عظیم تصور می کرده است .

«این رمان ، که مدتی پیش تهیه شده احتیاج بدوباره ساختن آن در اثنای خواب نیست و کافی است که مالش کوچکی بر آن وارد آید ... بمحض بیداری ، شخص ، جزئیات رمانی را که درجریان رؤیا بطور کلی مشاهده کرده است بخاطر میآورد .»

بالاخره باید متوجه بود که عمل تدارك تدریجی قادر بترکیب یك سخن‌رانی نیست واغلب نطقهائی که دررؤیا شنیده یا ایراد می شود انعکاس یا اقتباس کامل نطقهائی است که روز قبل ازخواب شنیده یا ایراد شده است . همچنین محاسبات نیز خارج ازصلاحیت عمل تدارك تدریجی است .

رؤیا شکلی است که «عمل تدارك تدریجی ، برای ایده‌های مخفی فراهم میکند» .

رؤیا با پیچیده ترین یاساده ترین اشکال خود جز تحقق وهمی امیال و نگاهبانی خواب وظیفه ومفهوم دیگری ندارد .



حال چند رؤیا را نقل کرده و توضیح دهیم

فروید با تسلیم بالزام احتراز ناپذیر تشریح بعض وجوه زندگی خصوصی خود از تجارب شخصی رؤیاهای زیادی بعاریت میگیرد ودر کتاب «علم خوابها» آنها را مورد بررسی قرار میدهد. دراینجا رؤیای «انژکسیون زیر جلدی ایرما» را بعنوان مثال اصلی نقل میکند : ایرما زن جوانی بود که روابطی باخانوادهٔ فروید داشت ویکی از بیماران او بودولی در نتیجهٔ اختلاف نظر ، تداوی خودرا قطع کرده بود .

همکار جوان فروید بنام اوتو باستاد اطلاع میدهد که ایرما حالش خوب نیست . فروید نیز برای اطلاع دکترم .... شخصیت بارز دسته خود ملاحظات مربوط به ایرما را نوشته ومیفرستد .

شب بعد(۲۴-۲۳ژوئیه ۱۸۹۵)خواب میبیند که ضیافتی درمنزلش برقرار و او با ایرما مشغول مذاکره است و وی را ازعدم قبول دستور خود، سرزنش میکند.

رنگ ایرما که عادتاً صورتی است در آن هنگام پریده وچهره اش متورم است و بعلاوه ازدرد گلو مینالد فروید اورا نزدیك پنجره برده ومشغول معاینه گلویش میشود . ولی اومانند زنانی که به دندانسازی میروند کمی مقاومت می کند دردهان او یك لکهٔ سفید و لوله های بینی اش از Eschares[1] پوشیده شده است. فروید دکترم..را که کچل و لنگ شده است نزد خود میخواند کتر او تو و د کتر لئوپولد نیز آنجا هستند .لئوپولد ، ایرما را از بالای کرستش معاینه کرده ویك قسمت آماس کرده محاذی باشانه چپ میجوید . م... میگوید «چرك کرده است »او تو بتازگی یك محلول پروپیل ... پروپیلین ... آسید پرونیك... تریمتیلامین (که فرمول آن با حروف درشت نمایان میشود) به ایرما تزریق کرده است . شاید سرنگ پاك نبوده است ؟ .

رؤیا ، میلی که در اثر وقایع شب گذشته(خبر او تو واشای قضیه بیماری) تحریك شده بود تحقق بخشیده است . میل فروید اینست که اورامسئول بیماری ایرما ندانند . جزئیات مختلف رؤیارا نیز میتوان توضیح داد: ایرما باقبول نکردن دستور فروید مقصر است ، رنجهای وی دارای یك اصل اورگانیك (دستگاهی) واز بیوه ماندن او ناشی میشود (تری متیلامین پدیده های جنسی را بیادمیآورد) وعلت این رنجها تزریق یك محلول غیرموافق بایك سرنگ ناپاك است .«مسلم است بین این توضیحات که سعی در تبرئه من دارند توافقی موجود نیست وحتی ضد ونقیض یکدیگرند . تمام این دفاعیات (چون این رؤیا چیزدیگری جزدفاع ازمن نیست) دفاع مردی که همسایه اش اورا به پس دادن یك دیك خراب متهم میکرد بیادمی آورد. اولا اودیکش رادرست وسالم پس داده بود ثانیاً دیك ازهمان لحظهٔ عاریت دارای سوراخ بود ؛ ثالثاً او هر گز دیگی از همسایه عاریه نکرده بود!! ولی چیزی نیست ، بشرطی که حتی یکی از این سه سیستم دفاعی قابل قبول شناخته شود ، البته مرد تبرئه خواهدشد! »

بجای ایرما یك بیماردیگر که دارای رنگی پریده وچهره ای متورم است قرار گرفته موضوع دندانسازنیز بیك مریضهٔ دیگر متعلق است.دکترم ...وضع برادر کچل و لنگ فروید را بخود گرفته . بعض جزئیات نیز کم وبیش مربوط بخاطرات سابق است لکهٔ سفید، مربوط بذات الریهٔ یکی از دختران فروید و Eschares لوله های بینی مربوط بخطری است که سلامت فروید را تهدید میکند .آماس شانهٔ چپ هم ناشی ازخاطرهٔ روماتیسمی است که اورا ازدیر بیدارشدن رنج می دهد

---

۱ - قشر سیاه رنگ روی پوست ، ناشی ازفساد بافت

و غیره .

فروید خوابهای دیگران رانیزمورد مطالعه قرار میدهد .مثلایکی از آنها اینست : خواب‌بیننده بمسافرت میرود ؛عرابه‌ای بارهای ویرا حمل میکند درمیان بارها چندبسته ،مخصوصاً دوبسته بزرك وسیاه مشخص است . مسافر به شخصی میگوید : «اینها را تاایستگاه نمیبرم ».

بسته‌ها سمبل زن‌است . خواب بیننده بـاینوسیله تمایل خود رامبنی بر تعدد زوجات بوضوح بیان میدارد . دو بستهٔ سیاه نماینده دوزن گندم گونی‌است که اوازهمراه بردنآنهاتاوین امتناع کرده‌است .

یك بیمار دیگر فروید این رؤیا را برای‌وی نقل‌کرد: او در راه‌آهن مشغول مسافرت بود .

ناگهان‌ترن دروسط جلگه‌ای متوقف میشود . مردخیال میکند حادثه‌ای اتفاق افتاده واوباید خودرا نجات دهد .برای این منظور ازهمه واگون های‌ترن‌عبور میکندو کلیه‌مسافرین‌ومأمورینی‌را که بااو مصادف می‌شوندمیکشد.

خواب بیننده شب گذشته در تأثر دختری راکه میبایست بااوازدواج کند دیده وچون دخترك حس حسادت او را شدیداً تحریك کرده بود وی را ترك گفته بود. عبور ازیك سری‌اطاق(دراینجا واگون) سمبل از دواج است . توقف در وسط جلگه خاطرهٔ مسافرتی رادرگذشته بیادش میآوردوآن اینکه ترنی سندوایستگاه توقف کرده وزن‌جوانی که درآن‌هنگام پهلوی‌وی نشسته بود باو گفته بودکه باید پاها را بهوا بلندکرد. این بلند کردن پا بهوا بعض گردشها را بهمراهی دختری که ممکن بودنامزدش‌شودبیاداو می‌آورد.خواب بیننده سس‌خود را شبیه دیوانه ای که‌مسافری را در ترن کشته و وی چندی پیش قضیهٔ آنرا شنیده بود، تصور میکند . اوچنین تشخیص میدادکه درصورت ازدواج بادخترك ، دیوانه میشد وچون‌نسبت بهمه‌حسود بود کلیهٔ اشخاصی که بااو مصادف میشدند بقتل‌میرساند.

فروید گاهی خوابهای گذشته رانیزتعبیرمیکند - مثلا این خواب راکه بیسمارك دراثرخود موسوم به**اندیشه‌هاوخاطرات** نقل کرده، چنین‌توضیح می‌دهد .

دربهار۱۸۶۳ **بیسمارك** خواب میبیند که دریکی ازجاده‌های پرپیچو تنك کوههای آلپ مشغول اسب سواری است : ناگهان متوجه میشود که به‌جلو یاعقب رفتن وحتی پیاده شدن قادرنیست ، باشلاقی که دردست‌چپ‌دارد، بدیوار میکوبد، شلاق بینهایت‌طویل میشود، دیوارنیز بازشده ودرسرزمین‌پردرختی نظیر**بوهم**سپاهیان **پروسی** را بابیرق‌نشان میدهد .

قسمت اول رؤیا سمبل مشکلاتی است که این مرد سیاسی با آن مواجه بود. مقصود از قسمت دوم رفع این مشکلات موافق با میل خواب بیننده است. باین ارضای سمبولیک ، یك تصویر روشن وساده نیز اضافه میشود ؛ منظرهٔ سپاهیان پروس و بیرقهای آنها در بوهم تحقق میل یك جنك فیروز مندانه بر ضد اطریش است.

شلاقی که بینهایت طویل میشود سمبل عضو نرینه ودردست چپ گرفتن آن نشان بعض حرکات و عادات طفولیت ، و خاطرهٔ آن مربوط بمراحل و قشرهای عمیقی است . اغلب ، رؤیاهای جنك و پیروزی سرپوش میل بپیروزی جنسی است . دراینجا عکس قضیه اتفاق می‌افتد واین خود مهمترین مثال برای عمل انتقال است ، یعنی بدون جریحه‌دارساختن سانسور ، میل‌خوداقناع میشود .

فروید ، بعض خوابهای **دکارت** را نیز توضیح داده و در نامه ای که به **ماکسیم لوروی** نوشته و نامبرده آنرا در اثر خود تحت عنوان **دکارت فیلسوف ماسکدار** (پاریس ، ریدر ، ۱۹۲۹) منتشر ساخته ، آنها را تعبیر کرده است. چنین خوابهائی موسوم به **خوابهای فوقانی** ومجموع ایده‌هائی هستند که ممکن است دراثنای بیداری نیز بوجود آیند . دکارت بعض جزئیات ، مثلا مردی را که دارای کلاه ملون است با آنها اضافه میکند ، ولی این ممکن است دارای یك مفهوم جنسی در تفکرات یك جوان تنها باشد .



مخالفت اساسی با تئوریهای خواب فروید مبنی بر رؤیاهـای رنج آور خصوصاً کابوسها است .

برای جواب ، قبل ازهمه میتوان گفت که پیش از تعبیر خواب نمی توان اطمینان داشت که تمایلات مقدم برخواب واقعاً چه بوده است . مثلا خانمی با نقل یکی ازرؤیاهای خود بفروید اعتراض میکند .

این بانو خواب می بیند که میل دارد یك میهمانی شام ترتیب دهد ولی قادر بخرید اشیاء لازم نمیشود زیرا یکشنبه است . بفروشندگان نیز نمیتواند تلفن کند چون تلفنش خراب است ، بنابراین ، اجباراً ، میتواند میل خودرا مبنی بردادن شام اقناع کند ، واین خوداثر رنج آوری دارد . تجزیه این رؤیا نشان میدهد که یکی از رفیقه های بانوی مزبور که میبایستی دعوت شود بسیار موردتوجه شوهر او است . چون خودش لاغر وضعیف است وشوهرش زبان چاق و گوشتالو را می پسندد .

بنا براین بانوی خواب بیننده ترجیح داد این شام را ندهد وچاقی رقیبش را مشاهده نکند .

یك مریضهٔ احساساتی نیز خواب می بیند که برای جنك بامادرشوهرش

عازم‌شده است : و این‌فقط درپیرو این میل که استادپسیکاналیز راغافلگیر کند وتقصیرش را باثبات رساند !

بعض‌رؤیاهای رنج‌آور ممکن‌است تحقق تمایلات اسبق، که بکلی ازضمیر آشکار برطرف شده اند ، باشد : و این‌خوابهائی است که پس‌از بیداری انسان خود را ازخواب دیدن مرگ یك عضوخانوادهٔ نزدیك خودغمگین و پریشان‌می بیند . مادری‌خواب می بیند، دختر ۱۵ساله اش که بسیار محبوب، اوست بیجان‌در تابوتی دراز کشیده است، اوقبل ازتولد این‌دختر خیال سقط اورا داشته است بنابراین، رؤیا با این تمایل بسیار قدیمی که هیچ محلی در ضمیرآشکار ندارد متوافق است .

قابل توجه اینجاست که کابوس‌اغلب تحقیق بی‌پردهٔ یك‌میل واپس‌زده است .« اضطرابی که همراه این تحقیق است جای‌سانسور را اشغال میکند ... اضطراب نشانهٔ اینست که میل واپس زده قوی‌ترازسانسور بوده و بخود تحقق بخشیده ، یاعلی رغم سانسور درجریان تحقق‌خود بوده است .» شخص درقبال قدرت امیال، خصوصاً امیال‌جنسی که تا آن‌هنگام موفق به سر کوبی آنها شده است احساس اضطراب میکند .

بدیهیات مربوط بکابوسهای غیر متغیر در مورد رؤیاهائیکه تغییر شکل‌مختصری بخود گرفته‌اند نیزصادق‌است . این‌قبیل کابوسهامعمولا با بیداری سریع همراه است.« دراینصورت رؤیا بدون‌اینکه ماهیتش‌تغییر کند، عمل‌خود را انجام نداده است ». رؤیا شبگرد شبانه‌ای است که مأمور حفظ‌خواب مادر قبال علل‌اخلالگر است . ولی-دراینجا شبگرد خوابنده رابیدار میکند زیرا ، برای رفع خطر، تنهائی، خودرا ضعیف احساس میکند .

فروید با مرور مختصری برتحولات تئوری خوابها تشخیص می‌دهد که مشکل‌بسیار مهم اینجا است که بعض اشخاص با تحمل یك‌تصادم یایك تأثر بسیار شدید، مثلا دراثنای‌جنك ،هنگام‌خواب دیدن خودرا پی‌درپی درهمان وضع رنج‌آور مشاهده می کنند. دراینجا ممکن است‌اصل‌تکرار، که‌حالات‌قبلی‌رادرحیوة نفسانی ما مجدداً ظاهرمی‌سازد، خاطر نشان‌شود. درهرصورت ، باید « صادقانه اعتراف کرد که دراینمورد رؤیا عمل اصلی خود را انجام می‌دهد ... در بعض شرائط ممکن است خواب بصورت بسیارناقصی عمل خودرا نمودارسازد، حتی گاه از این مقدارناقص هم خبری نیست ، خیرگی غیر ارادی (c) نسبت به یك تأثر بسیار شدید وعمیق از مهمترین این اختلالات در عمل اصلی‌خواب است» .

حال درمقابل‌چنین‌ایرادات اگراین‌نظررا اظهار کنند که « رؤیا قصد

تحقق یك میل است» نتیجه مبهمی را بیان کرده‌اند.



همچنانکه فروید، بنابه بعض نوشته‌هایش، امید داشت، روش بررسی خواب خودرا «تنها راه شایسته‌ای که منتهی به شناسائی ضمیر مخفی می‌شود» نشان داد. فروید باز در اینخصوص مینویسد «آنچه که مادرمورد حیوه نفسانی ضمیر مخفی می‌دانیم مدیون تعبیرروٌیا هستیم».

رؤیا بااینکه نزد اشخاص عادی و نورمال نیز بوجود می‌آید، دارای یك خوی مرضی[۱]، وخودیك نوع هذیان است. «هنگام خواب، ما بجهان واقعی خارج پست میکنیم؛ وباینصورت شرط لازم توسعه یك بیماری دماغی (Psychose) تحقق می‌پذیرد.» رؤیا «اولین مرحله ازیك سری تشکیلات نفسانی غیرعادی است که ازمیان آنها ترس بی‌جهة هیستریك وافکار هذیان‌آمیز، بموجب دلائل علمی باید مورد توجه طبیب قرار گیرد».

فروید بررسی رؤیاها «و کمکی را که این بررسی به شناسائی پسیکولوژیك بیماران دماغی و عصبی میکند»، یکی از اصولی ترین مسائل تئوریك تلقی میکند.

۱ – Pathologique

VIII

انحرافات

فروید مینویسد: « مقدمهٔ پسیکاانالیزرا بررسی اعمال‌سهوی و رؤیا ها تشکیل میدهد، ولی تئوری نوروزهاخودپسیکاانالیزاست »

جنبهٔ ناقص نوروز یك حالت مرضی یعنی **انحراف**است. « اشخاصیکه برای فراراز انحراف‌میکوشند ، وازطرفی ساختمان جسمی ، آنهارا بانحراف سوق میدهد، به نوروزدچارمیشوند.» این فرمول‌مهم که میتوان آنرادرقسمت‌اول کتاب‌سه **آزمایش درخصوص تئوری‌میل جنسی** ملاحظه کرد، نتیجه همان اصل‌بالا است : « نوروز بزبان دیگرجنبه منفی انحراف است » .

در اینمورد سه حالت ممکن است اتفاق افتد : یاشخص خـودرا تسلیم انحراف می کند ، یا آنراواپس‌زده و تمایلیکه وی را بآن سوق میدهد بطور ناقص از بین می‌برد وبه نوروزدچارمی‌شود ، یا اینکه «خوشبختانه بین‌دو نقطهٔ فوق، در نتیجهٔ یك دفاع قاطع ، آنچه که مابنام‌یك حیوة جنسی‌عادی‌می‌نامیم بر قرارمیشود.» بنابراین « تحول میل‌جنسی طفولیت بهانحراف، یا نوروز، یاحیوة جنسی عادی منتهی میشود» .

عملا پسیکاانالیزدراساس‌نوروز هیستریك و نوروز Obsessionelle [1] همیشه به تمایلات منحرف برمیخورد .

بنابر این بجا استکه قبل از بررسی نوروز ها در انحرافات تحقیق کنیم .



انحراف به معنی معمول کلمه، یك حالت نادروخاص‌نیست بلکه « قسمت لاینفك ساختمان عادی است » . سابقاً این تعریف راذکر کردیم که : « صفت مشخص‌کلیه انحرافات آشنانبودن آنها باهدف اصلی میل جنسی‌یعنی تولیدمثل است . ماهرفعالیت جنسی را که از تولید مثل صرفنظر کرده ولذت را بصورت هدفی مستقل‌ازآن جستجو میکند، انحراف مینامیم » بادر نظر گرفتن‌این معنی «استعداد به انحراف یك استعداد عمومی ومربوط به اصل غریزهٔ‌جنسی‌است و فقط‌دراثر تغییراتاورگانیك (دستگاهی) وممنوعیتهای نفسانی، که‌درجریان‌توسعه

[1] - دراحساسات دائمی‌ماراریك چدرمعین .

آن حادث شده است، عادی و نورمال می شود .»

اگر معنی عمومی این کلمه منظور شود، وجود یك میل جنسی کاملا منحرف درطفل طبیعی است. بعلاوه این میل جنسی طوردیگر نیز نمی تواند باشد زیرا «طفل بجز چند اطلاع مبهم از آنچه که میل جنسی را به یك عمل تولیدمثل بدل میکند چیزی نمیداند ». حتی میتوان اطمینان داد که « رشد کلیه تمایلات منحرف در طفولیت صورت می گیرد؛ وکلیه اطفال استعداد زیادی نسبت به این تمایلات دارند وتظاهرات این استعدادنسبت مستقیم با نارسی وعدم بلوغ آنها دارد ؛ وخلاصه میل جنسی منحرف همان میل جنسی کودکی است که رشد کرده و به تمایلات خاص خودتجزیه شده است».

از این انحراف عمومی ، انحرافاتی باخواص استثنائی و مرضی منشعب میشود . سابقاً دیدیم که فروید این نوع انحرافات را، باآنچه که خود بنام حیوه جنسی عادی می نامد، متناقض میداند .

باضافه فروید، بین انحرافات حقیقی و «اعمال انحرافی»، که بعنوان تدارك یاتقویت، مانند بعضی بوسه ها، در عمل جنسی دخالت دارند قائل باختلاف است ؛ ومیان «علامات مرضی، وتغییرات ساده ای که از زمینهٔ پسیکولوژی عادی (نورمال) تجاوز میکند فرق می گذارد . بااینوصف ازقراردادن «یك خط مرزی مشخص» بین این انحرافات امتناع میورزد واضافه می کند که اینقبیل انحرافات درحیات جنسی اشخاص نورمال فراوان است ومردم آنها را فقط بصورت خصوصیات زندگی شخصی خود تلقی میکنند». یك فرد نورمال کاملا میتواند مدتی «فلان انحراف را جانشین یاآنرا کنار هدف جنسی نورمال قرار دهد.»

بنابراین « بکاربردن اصطلاح انحراف، در موردیك خوی نکوهیده (وزودگذر) شایسته نیست » .

انحراف را هرگز نباید بصورت یك عامل کاملا مرضی تلقی کرد مگر اینکه میل جنسی نورمال را بکلی دور کرده ، جانشین آن شود، ویك «استمرا و خیرگی دائمی سبب شود . فقط دراینهنگام میتوان ازانحراف جنسی سخن بمیان آورد .

چطور میتوان علت این انحرافات را توضیح داد .

در بعض حالات انحرافی توارث ، خصوصاً توارث سیفیلیتیك را که اساس بعض نوروزها است میتوان ملاحظه کرد . ازاینروو جود زنان نوروتیك ومردان منحرف در کنارهم و در یك خانواده زیاد ممکن است اتفاق افتد . بی تربیتی درخوی جنسی ممکن است « آخرین مرحلهٔ یك توارث سیفیلیتیك باشد ». در بعض اشخاص می توان یك زودرسی جنسی بی اختیاری را، که درنتیجه یك

فوران ناگهانی، یا تقلیل، یادفع مرحلهٔ اختفای طفولیت (مرحله‌ای که میل جنسی طفل مخفی وساکن است) تظاهر میکند، تشخیص داد: اصولا بعض تظاهرات جنسی الزاماً دارای خوی انحرافی هستند.

این استعداد به انحراف اگر واپس زده نشود ممکن است همچنان باقی بماند و به مزاحمت دائمی فکری منتهی شود ممکن است دراینمورد، تأثیرات خارجی ازقبیل دخالت فریبگران اطفال یابالغین، نیز آنرا تقویت کند. «اغلب، زودرسی جنسی بازودرسی فکری همراه است ودرنتیجه، افراد (بسیاربزرگی) بین اطفال وجوددارند.» همچنین ممکن است درانحرافات یك قسمت بارزنفسانی« ویك ایده‌آلیزاسیون تمایلات جنسی» نیزوجودداشته باشد. «عشق درعین اقتدار وحدت خود فقط دراین نوع اختلالات تظاهرمیکند؛ عالیترین وپست‌ترین اصول جنسی گاه رابطه‌ای صمیمانه با یکدیگر نشان می دهند: **ازآسمان، به زمین، تا جهنم!**»

تمایلات انحرافی ممکن است بکلی مستقل از تمام شرائط خارجی طبیعت یك فرد تظاهر کند.

بااینوصف «در بعض موارد که ارضای جنسی نورمال در نتیجهٔ کیفیات زودگذریاشرائط اجتماعی مداوم، بامشکلات عظیم مصادف میشود، تمایلات مزبورتحریك وزمینه مساعد برای آنها بوجود می‌آید».



دراینجا باید بین انحرافاتیکه متوجه **مفعول جنسی**؛ یعنی کسیکه‌دارای یك جاذبهٔ جنسی است، وانحرافات مربوط به **هدف جنسی**؛ یعنی ماهیت آن عملی که غریزه موجب آنست، فرق قائل شد.

مهمترین انحرافات مربوط به هدف جنسی است ومی توان آنرا **تغییر سمت**[۱] نامید هدف این نوع بیماران، یاموافقین باهمجنس Homosexuel هم جنس خودآنها است « اینها اغلب ــ البته نه همیشه ــ زنان ومردانی‌هستند که تعلیم وتربیت کاملی دیده وسطح اخلاقی وفکری آنها بسیار بالا است وفقط بهمین بی ترتیبی تأثرآور روحی گرفتارند. این‌اشخاص توسط ارگان‌نمایندگان علمی خویش، عنوان یك بشر مخصوص، یك **جنس سوم** که قادر بطلب حقوق نظیر دیگران است، برای خود قائلند.»

این بیماران رامیتوان به سه دسته مختلف بخش کرد. اول **تغییر سمت** داده های کامل، که افراد جنس مخالف درآنها تأثیری ندارند وخود ناتوان از عمل جنسی نورمال بوده، بااینکه هیچ لذتی ازآن نمی برند وآنرا تنفرانگیز

۱ - (علاقه بجنس موافق) Inversion

میدانند ؛ دسته دوم تغییر سمت داده های دو جنسی هستند و جنبهٔ مشخص آنها بی‌تفاوتی جنسی و روحی[۱] است ؛ یعنی میتوانند بدون تفاوت یك مفعول جنسی از جنس موافق یا مخالف اختیار کنند ؛

بالاخره تغییر سمت داده های موسمی ، که تغییر سمت آنها نتیجهٔ بعضی کیفیات از قبیل محرومیت از یك مفعول جنسی نورمال، یا تأثیر محیط است .

بعض تغییر سمت داده‌ها، خصوصیت جنسی خود را طبیعی دانسته و بآن افتخار می کنند؛ بعض دیگر آنرا بصورت یك اجبار مرضی تلقی کرده و درعین اطاعت از آن درمقابلش سر کشی می‌نمایند - بعضی ازدوران بعید طفولیت خود تغییر سمت داده‌اند و بعض دیگر هنگام بلوغ بآن دچار شده ، ودسته ای نیز بعداً بآن گرفتار آمده اند ، اغلب «لیبدو پس از یك تجربهٔ رنج آور بروی یك مفعول جنسی نورمال ، تغییر سمت می دهد » .

گاه در تغییر سمت نشان یك تغییر ماهیت عصبی ارثی دیده می‌شود . ولی این استحاله در اشخاصی که‌دارای نقصهای دیگر نیستند و فکر و اخلاق آنها توسعهٔ کافی یافته است - مثلا شخصی نظیر لئوناردداوینچی - مشاهده می‌شود. «ازطرفی نباید فراموش کرد که علاقه بجنس موافق بین ملل باستانی وخاصه دراوج تمدن آنها ، یك امر فراوان وحتی سنت ومکتب مهمی بود » وامروز نیزدرقبائل بدوی‌رواج‌زیاد دارد. « جائیکه‌علاقه بجنس موافق بعنوان یك جنایت تلقی نمیشود، می‌توان گفت که بامذاق‌جنسی افرادزیادی در آن‌محل‌ساز گار است.»

بعض تئوریسین ها ، علاقه بجنس موافق را ارثی می دانند . ولی خود تغییر سمت داده های موسمی ازارزش عمومی این نظریه میکاهد . بعضی‌نیز دراین مورد به تأثیر بعض کیفیات - ازقبیل عدم توانائی، عزوبیت ، اختلاط در زندانها ، یا درزمان جنك ، ترس از خطراتی که روابط جنسین مخالف در بر دارد - معتقدند . ولی بیشتر اشخاصی که بااین کیفیات‌مواجه شده‌اند، تغییر سمت نداده‌اند ویالااقل تغییر سمت آنها مداوم نبوده است .

همیشه نمیتوان علاقه بجنس موافق را ناشی‌از بی‌تفاوتی نفسانی‌دانست . اگر یك زن تغییر سمت داده، دارای خصوصیات مردی نیز باشد ، یك مردهم اغلب حس مردی را با علاقه بجنس موافق در خود جمع می کند . اگر بعضی علاقمندان بجنس موافق، خود را زن احساس کرده ومجذوب نرترین مردان[۲] می شوند، درمقابل نیزعده‌ای درمفعول‌جنسی‌طالب صفات زنانگی‌هستند وواحش تر از لباس ووضع خارجی زنان‌اقتباس میکنند . وبرای همین ، در یونان باستان صفات زنانهٔ جسم ، روح وقالب جوانان، موردتوجه خاص تغییرسمت‌داده‌ها بود.

۱ - Hermaphroditisme - psychosexuel

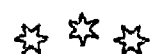
۲ - که‌دارای‌هیچگونه احساسات طریفه پسندیده‌ای ازلحاظ روحی‌وجسمی، دارای‌خشونت کامل‌اند

پسیکاناليز مدعی تحلیل کامل این مسئله نیست ولی بعض اصول و نظریات آن مارا به حل قضیه نزدیك میسازد: باین ترتیب که شخص در طفولیت یك وابستگی شدید اروتیك بمادر خود دارد. اغلب مادران علاقمندان بجنس مخالف نیز دارای خوی نرینه بوده، انرژی بسیار دارند. غیبت پدر نیز طفل را بکلی تحت نفوذ زن قرار میدهد. پسر بچه نیز با واپس زدن عشق خود نسبت بمادرش «شخص خویشتن را مانند ایده آلی گرفته ومفعولهای عشقی آینده را شبیه خود انتخاب می کند» ودر اثر نفوذ این نارسیسیسم به اتواروتیسم برمیگردد و مانند مادر خود، که در بچگی او را دوست داشت، پسران جوان را دوست میدارد. و از زنان، که ممکن است اورا نسبت بمادرش بی وفا سازند، احتراز می کند.

درهرحال اگرهم «در اثر حس بشردوستی» ازادعاهای علاقمندان به جنس موافق دائر به حذف کیفرهائی که قانون بعض کشور ها در بارهٔ آنها اجرامی کند پشتیبانی کنیم، بهیچوجه نباید مفهومی برای یك **جنس سوم** قائل باشیم.

علاقمندان بجنس موافق درمقایسه با «گمراهان منفرد» که هدف آنها نابالغین، یعنی اطفال یاحتی حیوانات است، اشخاص تقریباً سالمی بنظر میرسند. هنگامی که غریزهٔ جنسی برای ارضای خود مفعول بهتری نمی جوید، اطفال را مورد استفاده قرار می دهد. معلمین مدارس ولله ها در نتیجهٔ تأثیر محیط و سهولت تماس، بسیار ممکن است باین انحراف دچار شوند.

جماع باحیوانات نیز «بین دهقانان فراوان است. در اینجا غریزه جنسی ازحدود معینه نوع، تجاوز می کند».



سایر انحرافات مربوط به هدف جنسی است

«آنچه بعنوان هدف جنسی نورمال تلقی مـی شود، عبارتست از تماس دستگاههای تناسلی هنگام جماع، آرامش جنسی، و برای مدتی، سیرابی غریزه.» پدیده های انحرافات دودسته هستند:

آ — **انحرافات آناتومیك** قسمتهای مربوط به جماع جنسی

ب — توقف، در بعضی مراحل رابط، که عبور سریع از آنها، بمنظور وصول بهدف قطعی ونورمال لازم است..

ارزشیکه شخص برای مفعول جنسی، ازلحاظ خاصیت آن برای ارضای غریزه قائل است معمولاً محدود بقسمت های تناسلی نشده، بلکه در تمام جسم این مفعول توسعه یافته ودرجهت بدست آوردن کلیه شهوات متصاعد ازآن، متمایل میشود.

علاقهٔ غیرعادی، بزمینه نفسانی نیزمربوط است ورویش کورکورانه،

عدم یك حد معین و غلو در ترجیح صفات نفسانی و کمال مفعول جنسی و یك اطاعت محض نسبت بداوری های آن مفعول از خواص و تظاهرات آنست...

هنگامیکه لبها (یا زبان) باقسمتهای تناسلی طرف، تماس می گیرند، استعمال دهان بعنوان عضو جنسی است و یك انحراف محسوب میشود، ولی هنگامی که مخاط دهانی هردو موجود بیکدیگر مربوط میشوند، اصل بالاصدق نمی کند.

زیرا این استثنا که مانفع بوسه برقرار میسازیم، یکی از حلقه های زنجیری است که بعمل جنسی نورمال منتهی میشود.»

فروید معتقد است که این اعمال از پیدایش بشر تا کنون وجود داشته است. قسمتی را که فوقاً نقل شد و اصل آن در کتاب **سه آزمایش در خصوص تئوری میل جنسی** وجود دارد، میتوان بااین چند خط از بررسی فروید در مورد **خاطره‌ای ازطفولیت لئوناردداوینچی** تکمیل کرد:

« تمایل به گرفتن عضو نرینه در دهان برای مکیدن آن، در اجتماع بورژوازی در ردیف نفرت انگیزترین انحرافات جنسی قرار دارد و با اینوصف چنین انحرافی درزمان وعصر مادیده میشود و موجب آثارهنری درزنان پیشین نیزوجود داشته است، گوئی چنین عملی در نظر یك زن مفتون قبح خودرا ازدست میدهد .... این حرکت که، موازین اخلاقی حداً آنرا محکوم کرده‌است، دارای یك مبدأ وریشه معصومانه است وجانشین همان وضعی است که ماهنگام شیرخوارگی درعین لذت وسرمستی، پستان مادریادایه یاپستانك را بدهن می گرفتیم»

قضیهٔ بالا وهمچنین « استفاده‌ازمقعدمقعد » بسان فائق آمدن لبیدو بر نفر است.

یك انحراف دیگرجنسی وجوددوموسوم به**بت پرستی**[1] است افرادی که بآن دچار میشوند ازدستگاههای تناسلی بعنوان مفعول ارضای جنسی صرفنظر کرده‌و بجای آن، سایرقسمتهای بدن(ازقبیل پا، پستان‌و گیسوان)یاحتی یك شیئی جامدرا که بسیارنزدیك باموجود محبوب و بیشتر باقسمت تناسلی اش مربوط است (پیراهن، زیرپیراهنی، کفش) قرار میدهند. درعشق معمولی نیز کمی از این نوع بت پرستی دیده میشود. ولی هنگامیکه احتیاج به بت یك خوی ثابت شد یا بت از یك شخص معین جدا شده و خود بی نفسه مفعول جنسی گردید، یك حالت مرضی اتفاق افتاده است انتخاب بت اغلب منوط بحوادثی است که هنگام طفولیت رخ می دهد.

فرویددر بررسی خود بروی یك رمان کوچك اثرجانسن بنام **گرادیوا**

1 - Fetichisme

نشان میدهد که چگونه قهرمان کتاب را بسبب علاقهٔ شدید او به قدمهای زنان و حالت پاهای آنها میتوان مانند یك «پایرلست» شناخت. درحقیقت این جنبهٔ خاص روحی مربوط به خاطره‌ای از دقیقهٔ ایام طفولیت او است.

توجه بیش از حد به اعمال تدارکی عمل جنسی نورمال نیز انحراف محسوب می‌شود.

البته همانطور که عمل تماس کم و بیش برای تحقق هدف جنسی لازم است، تأثرات بصری نیز اغلب موجب تحریك میل است. ولی هنگامیکه لزوم دیدن محدود به قسمتهای تناسلی شده، وحتی ازدیاد عمل دفع تنفری احساس نشود، و بالاخره شخص بجای تدارك عمل جنسی نورمال، از آن روی بگرداند میتوان عمل ویرا انحراف دانست. حالت **بینندگان** [1] چنین است و **نمایش دهندگان** نیز در اثر یك میل مشترك، دستگاه تناسلی خودرا نشان میدهند تا دیگران هم چنان کنند.

میل جنسی اغلب مردان شامل یك جنبهٔ تهاجمی است: و اگر دلربائی آنها کفایت نکند، برای مسکوب کردن مقاومت موجود محبوب، زور بکار می‌برند.

هنگامیکه این جنبه تهاجمی بقدری توسعه پیدا کند که نقش اصلی را عهده‌دار شود، انحرافی که بنام **سادیسم** موسوم است ظاهر خواهد شد. «سادیستها هیچ لذت دیگری ندارند جز اینکه موجب درد و رنج مفعول خود شده، وی را خفیف کنند وحتی جراحات بدنی بروی وارد آورند.»

درمقابل شکل مثبت این انحراف، یك شکل منفی موسوم به **مازوشیسم** [2] نیز وجود دارد.

«تنها لذت مازوشیستها در اینست که همه گونه خفتها و رنجها، باشکال سمبولیك یاحقیقی، وسیله معمول محبوب بر آنها وارد شود» اغلب **مازوشیسم** مساد سادیسمی است که سوی خود فرد سادیك منحرف شده و بزبان دیگر هم او را جانشین مفعول جنسی ساخته است» انحراف مازوشیست، بیش از انحراف سادیك از هدف جنسی دور است.

پسیکانالیز حالت اخیر را «نتیجهٔ پیچیده ومبهم یك سری عواملی» میداند «که راه اعراق پیموده و یك حالت نفی جنسی اساسی (از قبیل کمپلکس - کاستراسیون [3] یااحساس تقصیر) را تثبیت میکنند»

تنفرانگیزترین انحرافات، آنهائی است که شخص را وادار به بعض

---

۱ - کسانی که بدیدن اعضای تناسلی طرف علاقه خارق العاده‌شان میدهند

۲ - Masochisme

۳ - مراجعه به قسمتهای قبل

حرکات خارق‌العاده مانند ؛ بوئیدن مدفوع یا تجاوز به اجساد می سازد. بعض افراد نمی توانند از مفعول دلخواه لذت ببرند، مگر اینکه آنرا تبدیل بموجود بی جانی کنند، واغلب نیز درقبال چنین احساس جنایتکارانه بمقاومت قادر نیستند.

بررسی انحرافات این تز را تأئید میکند که « میل جنسی و تولید مثل تفکیك ناپذیر نستند ؛ زیرا کلیه انحرافات عبارت از نفی هدف تولید مثل است ».

بااینوصف اهمیت یك چنین استنتاج وحتی چنین تحقیقی برعموم اشکار نیست « گوئی مردم انحرافات را یك امر تمرآور، حتی مهیب وحطرناك تلقی میکنند، واز گرفتارشدن بوسوسه‌های آن میترسد، و در باطن مجبورند حسد مخفیانه‌ای را که نسبت به مبتلایان این انحراف دارند، درخود بکشند

IX

نوروزها[1]

مقدمه پسیکانالیز را بررسی اعمال سهوی ورؤیاها تشکیل میدهد؛ ولی تئوری نوروزها خود پسیکانالیز است» ما این نوشتهٔ فروید را از کتاب مقدمه‌ای بر پسیکانالیز او، که در فصول ۱۴–۲۸ آن، تئوری نوروزها بطور کلی مورد بحث قرار گرفته، قبلا نیز نقل کرده‌ایم.

این موضوع با بررسی «خوابها» نیز مربوط میشود، چون «نوروتیک‌ها[2] نیز همان اصلی را که تحلیل رؤیا درخصوص مردم سالم بما آشکار میکند، باوضعی بزرگتر ووسیع‌تر ظاهر میسازند، یعنی نشان میدهد که ما همه مریضیم، یعنی نوروتیک هستیم».

بررسی نوروزها بیش ازهمه مربوط بمسئله انحرافات است. در گذشته نیز این فرمول را نقل کردیم که «نوروز بزبان دیگر، جنبهٔ منفی انحراف است» سابقاً متوجه شدیم که شخص درنتیجه واپس‌زدن ودفع ناقص تمایل انحراف به نوروزدچار میشود. بنابراین، نوروز ناشی ازیك واپس زدگی ناقص است.

نوروزها همیشه دارای یك علت نیستند. ممکن‌است این‌حالت مرضی در نتیجهٔ یك بیماری خطیراورگانیك یا ورشکستیهای مالی مهم بوجود آید. «با این وصف اغلب مربوط به حیوهٔ جنسی و بیشتراوقات نوروزاز «بیماریهای خاص‌عمل جنسی‌است». درهرصورت «هیچ‌شخصی نوروتیك نخواهد شد مگراینکه من او استعداد سرکوبی لیبیدورا ازدست بدهد. هر گونه ضعفی درمن، حال‌علت آن‌هرچه هست، دارای همان نتیجه غلوتقاضاهای لیبیدواست وبالطبع راه‌را برای بیماری‌های نوروزباز میکند».

مخالفت بین امیال و کشمکش نفسانی درکلیه نوروزها وجود دارد زیرا «قسمتی ازشخصیت فرد متظاهر به بعض امیال است ویك قسمت دیگر با آن مخالف وآنرا مطرود می‌سازد وبدون چنین کشمکشی، بیماری نوروز اتفاق نخواهد افتاد.»

بین من فردی ومنی که «بصورت عضویك سلسله ازنسلهاتلقی میشود» یعنی من اجتماعی، کشمکش وجوددارد؛ بعبارت دیگر، کشمکشی است که بین

1 – Nevroses

۲ – مبتلایان به نوروز

شهوات من فردی، وتقاضاهای‌من مطیع به‌مقررات اجتماع صورت می گیرد.
دراینصورت نوروزها «زائیده تمدن‌ما» هستند.

علت نوروزچیست؟ دراینجا میتوان بعض استعدادات ارثی ووقایع‌حیوة طفولیت را که ممکن است حتی مربوط به «حوادث قبل ازتاریخ» باشد مؤثر دانست. «بدون یك شرط موافق جسمی وارثی مجتمعاً هیچگونه نوروزی ممکن نیست» مثلا میراث‌سیفیلیتیك که سابقاً بعض انحرافات را بآن‌منسوب‌نمودیم ممکن است اساس بعض نوروزها باشد. دریك خانواده ممکن است مردان یا لااقل یکی‌ازآنها مبتلا به انحراف گردند؛ زنان نیزدراثروا پس زدگی خاص جنسی خود ممکن‌است به نوروزدچارآیند.

فروید متوجه‌شده است که پدران نیمی‌ازبیمارانی که بعنوان هیستری یا نوروژاضطرابی معالجه می‌شدند، دارای‌سیفیلیس‌وقبل‌از ازدواج‌مشغول معالجه آن بوده‌اند وبعداً، یا نتایج‌آن دوباره بروز کرده یابفلج ناقص اعضای سافل یابفلج‌عمومی‌دچارشده‌اند واخلاف آنها نیزهیچگونه‌اثرسیفیلیس نداشته‌اند بنابر این «بی تربیتی خوی جنسی را باید بعنوان آخرین مرحلهٔ توارث سیفلیتیك تلقی کرد».

فروید درخصوص اتیولوژی[1] (سبب‌شناسی) نوروزها توجه خاصی به استعدادات وحوادث‌طفولیت دارد. «هربار که هنگام معالجه یك‌نوروزه[2] بالغ موفق به تشخیص‌علت‌معرفهای‌مرضی‌او میشویم، بدون‌استثنا وهمیشه‌به زمان‌های اولیه طفولیت او می‌رسیم» نوروپالت خودرا «درزمان‌بعیدی از گذشتهٔ‌خود، زمانیکه‌لیبیدوی‌اوازهیچ گونه‌رضایتی‌محروم‌نمیشد» وحتی «لحظه‌ای که‌خودطفل شیرخواری ود» قرارمیدهد و علاوه‌بموضوع‌فوق کمپلکس‌اودیپ‌نیزبرنوروزه‌وارد می‌شود: یك پسر بچه‌قادرنیست عضواجتماع گرددمگراینکه امیال‌لیبیدوئی‌خودرا ازمادرش دورساخته وباپدرش آشتی کند ویاخودرا ازسلطه ونفوذ وی‌برهاند درحالیکه «نوروپالت‌ها بکلی دراین مورد شکست می‌خورند، بدین صورت که پسر درتمام مدت زندگی تحت سلطهٔ پدرمیماند و ارراهنمائی لیبیدوی خود بسوی یك معمول جنسی خارجی ناتوان میماند. زندگی دختر نیز برعکس و موازی همین حالت است. دراینجا وبایمعنی‌است که میتوان کمپلکس اودیپ‌را مانند هسته اصلی نوروزها داست.»

پسیکاناليزه‌معتقداست که «هرنوروتیك خود نوعی‌اودیپ[3] بوده یابالا براز

---

۱ - Etiologie

۲ - مبتلا به نوروز

۳ - مراجعه‌به قسمتهای‌قبل Edipe

عکس‌العمل درمقابل این کمپلکس یك هاملت شده است» والبته مطلب اخیر
براصل بالاخدشه‌ای وارد نمیسازد.

بالاخره بجاست یك حادثه تروماتیك traumatique [1] را (قول فروید)
که احتمالا در زمان طفولیت یا پس از آن اتفاق افتاده است، در مورد بالا دخالت دهیم:
«ماواقعه‌ای را که دریك مدت کوتاه چنان تحریك شدیدی در حیوة نفسانی ما
پدید آورد که رفع یا تحلیل آن ازطرق عادی غیرممکن شود و در نتیجه هنگام
صرف انرژی موجب اختلالات مداوم گردد بنام یك واقعه‌تروماتیك مینامیم»
چنین تعریفی برای بعض وقایع که نوروزه ها شاهد آن بوده و موجب ایجاد
بیماری آنها شده‌است، نیز صادق است.

«نوروزرا میتوان به یك عارضه تروماتیك تشبیه کرد، یعنی در اینمورد
بیمار قادر نیست بطورعادی درقبال یك واقعه نفسانی که دارای یك خصوصیت
مرضی آشکاراست مقاومت ورزد.»



نوروزراوسیله حرکات مشخصی که بنام معرف مرضی [2] موسوم‌است
میتوان شناخت. این حرکات مربوط به زندگی عادی و بخودی‌خود بی‌معنی و
مثلا برخاستن، خوابیدن، نظافت یاگردش کردن‌است؛ ولی بیمار باین‌حرکات
یك اهمیت خاص و بی‌جهت قائل است و بطورعجیبی احساس میکند که درانجام
آنها،مطابق باترتیبهای معین قبلی‌و بدون دانستن علت اجبار آن،سعی میورزد.

یکی ازقضایائی که بعداً مورد بررسی دقیق تری قرار خواهد گرفت
اینست که بانوی بیماری‌عادت داشت که روزی چندبار باتسلیم بمیل مزاحم‌خود
ازاطاق‌خواب به اطاق مجاور برود، خادمهٔ خانه را بازنك بطلبد وسپس اورا
مرخص کند وفوراً باطاقش بر گردد. قضیه دیگری‌هم که بعداً دقیقاً بررسی‌خواهد
شد اینست که دخترجوانی خود را مجبور میدید که قبل‌ازخواب حرکاتی‌متواتر
وتشریفاتی انجام دهد.

یك چنین تواترحرکات، اتفاقی و بی‌جهت نبوده، وتظاهرحالات نفسانی
است. پسیکانالیزتأکید میکند که معرفهای مرضی نوروتیك دارای مفهوم و
هدف ومربوط به زندگی مریض است و یکی ازامیال اورا اقناع می کند.

بعض ازمعرفهای مرضی دارای یك مفهوم کاملا فردی وعلت آنهـا در
گذشتهٔ مریض نهفته است. بعض دیگردارای‌جنبه عمومی‌ترهستند؛اینها معرفهای
مرضی [3] مشترك بیماری و تقریباً در تمام موارد کمی است. مثلا، «اغلب

---

۱ ـ حالات مربوط به زخمها وتأثرات شدید
۲ ـ Symptôme ۳ ـ مقصود Typique است

مبتلایان این بیماری زیاد شستشو می کنند ». مرضائی که به بیماری موسوم به **آگورافوبی** [۱] یا ترس از مسافات و بقول فروید هیستری اضطرابی گرفتارند از امکنهٔ باز و گشاده و کوچه‌ها و راههای طولانی بسیار می ترسند. ولی هر مریض بر این اساس متحدالشکل، تغییرات فردی و گاه تصورات مخالفی نیز اضافه میکند.

مثلا یکی از کوچه‌های تنك و دیگری از کوچه‌های پهن می ترسد، یکی از تنهائی و دیگری از اجتماع وحشت دارد. « اگر معرفهای مرضی فردی بدون تردید منوط به حوادثی باشد که بیمار شاهد آن بوده، بنابر این میتوان پذیرفت که معرفهای مرضی مشترك نیز ممکن است ناشی از وقایع مشترك یعنی مشترك برای همهٔ مردم باشد. »

وقایعی که علت نوروزها است موجب تظاهرات و تحریکاتی است که الزاماً جزء ضمیر آشکار است. اجرای اعمال او بسیونل نیز از ضمیر آشکار پنهان نیست. ولی رابطه بین این دو واقعه و این اعمال در ضمیر مخفی وجود دارد. « چطور میتوان در این تظاهرات و تحریکاتی که معلوم نیست از کجا بوجود می آیند، و خود را نسبت بتمام نفوذات زندگی نورمال سرکش نشان داده و نزد خود بیمار نیز مانند مهمانان مقتدر و غریب جلوه میکنند، معرف يك منطقه نفسانی خاص را که از سایرین و از تمام اعمال و تظاهرات حیوة داخلی مستقل است در نظر نگرفت؟ این معرفهای مرضی یعنی این تظاهرات و تحریکات الزاماً وجود ضمیر مخفی نفسانی را بما ثابت میکنند ...

همه جا و همیشه مفهوم معرفهای مرضی از نظر بیماران پنهان و مجهول است. تحلیل این مسئله همیشه نشان میدهد که این گونه معرفهای مرضی ناشی از امتدادات ضمیر مخفی است و معذلك، در بعض شرایط متغیر و موافق ممکن است بصورت ضمیر آشکار در آید. اساس يك معرف مرضی، حادث از تحریکات خارجی است، این تحریکات در لحظهٔ معینی جزء ضمیر آشکار بوده‌اند، ولی در نتیجه فراموش شدن، جزء ضمیر مخفی در آمده‌اند. »

اگر اساس معرف مرضی چنین باشد، هدف آن چیست؟ و برای تحقیق چه قصدی بکار می رود؟. « معرف مرضی و تمایل آن، در هر صورت ممکن، تحقق امتداد يك امتداد Endopsychique [۲] است که در لحظهٔ معینی توانسته است جزء ضمیر آشکار شود، ولی در عین حال قادر است همیشه در ضمیر مخفی پنهان بماند. » معرفهای مرضی « برای اجرای لك مقصود است » و « آن چیزی جز ارضای امیال جنسی نیست »، معرفهای مرضی برای ارضای میل جنسی مریض بکار می رود و هنگامیکه شخص

---

۱ - Agoraphobie

۲ - داخل روان

درزندگی نورمال از چنین ارضائی محروم است ، جانشین آن می شود . تنها طریق صحیح فهم وشناسائی معرفهای مرضی عبارت‌ازاین‌است که آنهارا بصورت یك ارضای جانشین شده ـ یعنی‌مأمور جانشین شدن‌ارضائی که فرد در زندگی عادی، خودرا ازآن محروم می بیند ـ نگریست. . . معرفهای مرضی نوروتیك ، **معرفهای مرضی جانشین هستند .»**

ممکن است‌در بعضی قضایا مثلا قضیهٔ آن دختر جوان که بعداًمورد بررسی واقع خواهدشد ، متذکرشوند که اجرای‌چنان‌تشریفات تصمیماتی است که برای جلوگیری‌ازخاطرات ووسوسه های جنسی‌اتخاذمی‌شود . دراینجابایداقرار کرد که‌اصول حاصله‌ازآزمایش‌های پسیکاناالتیك آنقدرهاساده نیست . ودرحقیقت‌تباین الزاماًتناقض محسوب نمیشود . بجاست که فرمول پیشنهادی قبلی‌راتوسعه دهیم که.« هدف معرفهای مرضی‌یا تحصیل یك ارضای‌جنسی است یا مخالفت باآن؛ بدینمعنی که جنبهٔ مثبت آن، به‌مفهوم اقناع و ارضا، درهیستری‌نیرومند است ، وجنبه منفی وپرهیزکارانه‌آن درنوروز اوبسسیونل تسلط‌دارد » . ولی‌چطور می توان‌آن مسئله را ، که بموجب‌آن معرفهای‌مرضی درعین‌حال برای‌ارضای‌میل جنسی وبرعکس‌آن بکار می روند ، توضیح داد ؟ وبزبان دیگر دوطرفه بودن، ومقصد مضاعف معرفهای مرضی چگونه است ؟

دراینجا باید بیاد داشت که همیشه دراساس نوروز ، کشمکشی بین‌میل جنسی هن فردی ومقتضیات هن اجتماعی وجود دارد . معرفهای مرضی« یکنوع قرار مصالحه ناشی ازتلاقی دوتمایل مخالف بوده‌ودرعین حال معرف واپس‌زده وآنچه که موجب واپس زدگی شده وباین طریق درتولید آنها دخالت داشته، هستند عمل جانشینی ممکن است بیشتر بنفع‌این تمایل یاآن تمایل دیگرصورت گیرد ؛ ولی ندرتاً ممکن است کاملا بنفع یکی از آندو باشد » معمولا « دو نیروئی که ازیکدیگر جداشده بودند درمعرف مرضی جمع می شوند ، و بــه اصطلاح بایکدیگر، منبع توافقی که همان‌تشکیل معرفهای مرضی است ،سازش می کنند » .

« یکی‌از دوطرف مخاصمه نماینده لیبیدوی‌ناراضی‌وجدا ازواقعیت‌است که اجباراً درپی‌طرق دیگر اقناع خودمی گردد .

هنگامی که لیبیدومستعد به انتخاب یك مفعول‌دیگر ، بجای مفعولی که ازآن محروم شده ، باشد ودرعین حال واقعیت زندگی‌نیز خود را بیرحم‌نشان دهد بالاخره مجبور خواهد شد که طریق قهقرا بپیماید وارضای خود را خواه، دریکی ازتشکیلات جنسی پیشین ، یا دریکی از مفعولاتی که قبلا متروك شده بجوید . » قهقرا ، برگشت تمایل به‌یك‌مرحلهٔ قبلی است، این‌قضیه هنگامی‌حادث

می شود که متمایل «هنگام اجرای قصد ، یعنی هنگام تحقق بخشیدن به خوشنودی وارضای خود باموانع عظیم خارجی مصادف میشود. لیبیدو، دراثنای سیرقهقرائی با اشغال مواضع واپس زده ، ازمن وقوانین آن غفلت می ورزد و با التبع از ترتیبی که تحت نفوذ من پذیرفته بود، صرفنظر می کند. لیبیدو اگر بخودوا گذار میشد تا آنجائیکه امید ارضای خویش داشت سیر میکرد ، ولی در اثـر فشار مضاعف محـرومیت های خارجی وداخلی مطیع می شود و با تأسف به خوشبختی گذشته می اندیشد » .

معرف مرضی شبیه خواب ظاهری است که نماینده قرار مسالمت آمیزی بین میل ضمیر مخفی ومقتضیات سانسوراست. مخالفت من بامعمول لیبیدو موجب ایجاد یك حالت بخصوص می شود که ممکن است درعین حال نماینده من نیز باشد. « بدین طریق معرف مرضی که محصول مسخ شده ارضای غیر ارادی (i . c .) لك میل لیبیدوئی است ودارای مفهوم دو پهلو و بطرزی ماهرانه انتخاب شده و دو معنی کاملا متباین را شامل است، بوجود میآید».

میتوان گفت که معرف مرضی وسیله ایست که بدون تصادف باسانسورمن تحریکات جنسی واپس زده را اقناع میکند .

پس ازاین رابطه بین نوروز ومیل جنسی طفولیت را خواهیم فهمید . سیرقهقرائی در نوروز ممکن است دوشکل داشته باشد : « بر گشت به مفعولهای اولیه که وسیله لیبیدو نشانه دار شده و بطوریکه میدانیم از نوع زنا[1] بامحارم است ؛ و بر گشت به تمام تشکیلات جنسی مراحل قبلی.» شخص نوروتیك تاآن زمان که لیبیدوی او ارضاء شده حال اگرچه تادوران طفولیتش هم باشد، بعقب برمیگردد. «معرف مرضی بوسیله ای این اقناع زمان طفولیت را ، همانطور که بیمار خود بخاطر دارد یااز نشانهای قبلی آنرا در نظر مجسم میسازد دوباره ایجادمیکند ، منتهی این اقناع توسط سانسور تغییر شکل میدهد» .

دراینمورد ممکن است انسان ازاینکه ارضای حاصله از معرف مرضی در بیمار ، بایك احساس رنج همراه است ، متعجب شود ولی باید گفت که « آنچه که سابقاً برای فرد اقناع محسوب می شد یقیناً امروزمقاومت یاخشم ویا تحریك میکند». این قضیه رامیتوان بایك استحاله دیگر احساسات مقایسه کـرد مثلا طفلی که با کمال اشتیاق وحرص شیر پستان مادر را میخورد ، ممکن است بعداً بابخاطر آوردن پستان مادر که سابقاً آنهمه میل مکیدنش داشت تنفر زیادی نسبت باین غذا احساس کند. خصوصاً که غشائی نیزروی آن بسته باشد .

---

۱ – زنا با محارم نزدیك از قبیل پدر ، مادر ، خواهر وغیره Insest

یکی از جنبه های جالب معرف مرضی خصوصیت غیر واقعی آنست. «معرف های مرضی بمنظور ارضای میل از هیچ عامل واقعی استفاده نمی کنند. واغلب عمل آنها محدود به تحریك یك احساس، یانمایش یك شکل تصوری مربوط به یك کمپلکس جنسی است» اصل واقعیت، در اینجا بکلی فدای اصل لذت میشود یعنی؛ «معرفهای مرضی تعدیلات جسمی را جانشین تعدیلات جهان خارج میکنند، بنابراین، یك عمل داخلی را بجای یك عمل خارجی ویك واسطهٔ تصنعی را بجای یك عمل واقعی قرارمیدهند.» دراینجا نیز، عیناً مانند خواب، عمل ایجاز و جابجائی دخالت دارد. «معرف مرضی، مانند رؤیا چیزی را بصورت تحقق پذیرفتهٔ آن، ظاهر میسازد و بطریقی بچگانه میلی را ارضا میکند. ولی این ارضای میل، در اثرعمل ایجاز منتهی درجه، ممکن است فقط در یك احساس یایك عمل خاص عناصر عصبی محفی شود ودر نتیجه بایك جابجائی شدیدمیتوانند محدود به یك عمل جزئی ازتمام کمپلکس لیبیدوئی گردد.»

صحنه های بچگانه‌ای که معرفهای مرضی آنچنان بآنها مربوط هستند کمترحقیقتی دربردارد، وهمیشه خیالی‌است، ولی این از اهمیت شناسائی آنها نمی کاهد؛ برعکس «خودمریض این وقایع خیالی را بوجود آورده است. وازنقطه نظرنوروز، این قضیه همانقدر که ممکن بودمریض ناظر آن حوادث ادعائی باشد، پراهمیت است. تصورات دارای یك واقعیت نفسانی ومخالف با واقعیت مادی هستند وماکم کم باین حقیقت، که **درجهان نوروزها، واقعیت نفسانی دارای نقش اساسی است**، پی‌میبریم».

تقریباً درکلیه اتفاقات دوران طفولیت که نوروتیك‌ها نقل کرده‌اند، به وقایعی مربوط به روابط جنسی والدین که طفل، «هنگامی که هنوز ازپستان مادرش شیرمیخورده» یا بعداً، ناظرآن بوده، یا اغلب از روی مشاهدات خود موقع جهت گیری سگها تصور کرده است برمیخوریم، همچنین انحراف وسیله یك شخص بالغ خصوصاً پدر در مورد دختران، تهدید به کاستراسیون نیز در وقایع مزبور وجوددارد.

این وقایع اغلب بیش‌ازآنچه تصورمیشود، ممکن‌است موافق باحقیقت باشد

بیشتراوقات نیزفقط ازساخته‌های خیال وتصور است. حال باید توضیح داد که برای چه‌چنین تصورات شبیه بهم همیشه‌اتفاق می افتد. فروید چنین حدس‌میزند که‌این تصورات ناشی‌ازیك‌میراث فیلوژنیك ۱ (یعنی مربوط به‌نوع) است.

«فرد، وسیلهٔ‌این تصورات، بزندگی ابتدائی برگشته وخویش‌رادوباره

۱ - Phylogenique

درحیوة اولیه فرومیبرد. بنظرمن آنچه که درجریان تحلیلات وتداوی، بعنوان تصورات برای ماقبل‌شده؛ مثلا انحراف کودکان، تحریك جنسی هنگام مشاهده روابط جنسی والدین، خطر کاستراسیون یاخود کاستراسیون، ممکن است، سابقاً درمراحل اولیه خانواده بشر واقعیتی داشته و طفل با آزادگذاردن رشته خیالات وتصورات خود، باکمك واقعیت‌های قبل ازتاریخ، نقائص واقعیت فردی را کامل میکند. من اغلب چنین بنظرم رسیده است که پسیکولوژی نوروزها زیادتر و بهترازسایرمنابع، در خصوص مراحل اولیه توسعه بشر می‌توانند بما اطلاعاتی بدهد.»

درطریقی که به تشکیل معرفهای مرضی منتهی میشود، ممکن است یك مرحلهٔ وسیط در نتیجه‌سیرقهقهرائی لیبیدو بسوی بعض مفعولهای تصوری، ودرجهت تصورات شبیه به رؤیاهای زمان بیداری [1]، که می‌توانند هسته‌اصلی ونمونهٔ کامل رؤیاهای شبانه باشد، ترتیب یابد.

دراینمورد فروید بااستفاده ازاصطلاح س. ژ یونك، «دوری لیبیدو از امکانات ارضای واقعی وجای گرفتن آنرا بر تصوراتی که عموماً بصورت غیرمتعرض تلقی میشود» introversion (انتروورسیون) مینامد. «یك انتروورتی [2] بدون اینکه کاملا یك نوروتیك باشد، در وضع بی ثباتی قرار دارد، و اگر مفری برای لیبیدوی واپس‌زده خویش نجوید، دراولین تغییرمکان نیروها، معرفهای مرضی ازخود بروزخواهد داد.

درعوض جنبه عدم واقعیت یك ارضای نوروتیك وبرطرفی تباین بین تصور وحقیقت ازهمان مرحله انتروورسیون آغازمیشود»



فروید شخصاً با تحلیل چند نوروزه، صحت ادعای خود را ثابت می کند.

اولین مثال وی نیز آنقدرها اززندگی‌عادی دور نیست. «نوروزهادر تظاهرات مختلف خود، زنجیرغیرمتقاطعی را که از بیماری تاتعادل وصحت امتداد دارد، تشکیل میدهند.»

یك افسرجوان به فروید اظهارمیدارد که مادرزنش باوجود دارابودن شرائط مادی موافق، زندگی خود ومتعلقینش رازهرآلود میسازد. این خانم بانوی پنجاه وسه سالهٔ ایست که آنقدرها تحت تأثیرسن واقع نشده و با شوهر خود که‌مدیر کارخانه ایست دردهی زندگی‌میکنند. سی‌سال پیش این‌دودرنتیجه

---

۱ - بقسمت رؤیا مراجعه شود

۲ - مبتلا به انتروورسیون

عشق ازدواج کرده بودند. ازهمان اول هیچگونه نفاقی این خانواده را مختل نکرده بود، وشوهرمهربانی زیادی ازخودنشان میداد. یکسال پیش، این بانو نامهٔ بی‌امضائی که درآن ازروابط عاشقانه شوهراو بامنشی جوانش سخن رفته بوددریافت داشت.

ازآنموقع ببعد، بااعتماد بمطالب نامه، خوشبختی خود را ازبین‌رفته میپنداشت.

پس از بررسی معلوم شد که خانم روزقبل ازدریافت‌آن نامهٔ بی‌امضا به خادمهٔ خود گفته بود که «درنظراوهیچ چیزوحشتناك تراز این نیست که بفهمد شوهر مهربانش بادیگری رابطه دارد.»

این خادمه سابقاً همدرس منشی شوهراین بانو بوده وحسد شدیدی ازاو دردل‌داشته؛ بانوحدس زد که این‌نامه کارخادمه‌است. درنتیجه وی را مرخص وسپس تلخ‌ترین نکوهشهارا نثارشوهرخود کرد. ولی‌شوهرش موفق‌شد او را موقتاً‌آرام کند.

بااینوصف کافی بود که بانوی مزبور با آن‌منشی‌جوان مصادف شود، یا حتی‌سخنی‌از وی شنودودرنتیجه بیك بحران‌رنج‌آور بدبینی‌ونکوهش گرفتار آید وبهمین‌نحواراو بسسیون وحسدرنج برد.

دراینمورد پسیکانالیزاهمیت زیادی به یك جنبه کوچك و ظاهراً بی‌معنی قائل است:

بیمار، خود موجب نوشتن آن‌نامهٔ بی‌امضا بوده وظاهراً همین‌نیز، نقطهٔ شروع او بسسیون اواست؛ وهم اواست که به خادمه خود فکرفرستادن‌این‌نامه را تلقین کرده است.

بنابراین، او بسسیون پیش‌از رسیدن‌نامه وپی بردن بمطالب‌آن، موجود وبطوریقین قبلادر بیمار بصورت‌ترس یاشاید میل وجودداشته است.

حال باید دانست که بانوی مزبور احساساتی عاشقانه تحت ماسك یك مهربانی معصومانه نسبت بداماد خودداشت. این احساسات بسیارنابجاو کریه و چون قابل حضوردرضمیرآشکارنبود، درضمیرمخفی جای داشت. بانوی‌مزبور برای خلاصی ازفشاراین عشق غیرارادی نسبت بیك مردجوان، چنین‌تصور کرد که شوهرش ممکن است دارای رفیقهٔ جوانی باشد: بعبارت دیگرحالت‌شخص خود را بروی شوهرش منعکس کرد؛ «فکرثابت[1] بی وفائی شوهرش مانند مرحم مسکنی که بروی زخم سوزانی جای دهند در وی تأثیرداشت.» یك‌چنین فکرثابت دارای مفهوم و«چون عکس‌العملی بر ضد یك سیر تحولی‌انسانی در

---
۱ - Idée-fixe

ضمیرمخفی است امر لازمی» است .

آزمایشات پسیکاناليتيك كه فقط دوساعت طول کشید قادر بحل کلیه مسائل مربوط به قضیه فوق بود . آیا این بانو در نتیجهٔ «دخول به یك سن بحرانی که موجب تحریك ناگهانی و غیرارادی میل جنسی‌است» عاشق دامادخودشده بود ؟ آیا آن شوهرخوب ووفادار «قدرت جنسی متناسب بااحتیاجات بانوی‌مزبور» را، که سن دروضع جسمی وی تأثیری نکرده بود ، نداشت ؟ آیا «یك بستگی کامل اروتيك مادر ودختر» ، واحساسات اغلب شدیدیکه بین مادرزن وداماد وجود دارد، علت اصلی بود ؟ قدرمسلم اینست که نوروزاین بانودرنتیجهٔ تأثیریك یادو، یاهرسه عامل‌فوق بوجود آمده بود .

فروید چندی بعددونوروزاو بسسیون دیگرراتحلیل کرد و کلیه معرف های مرضی آنرا توضیح داد . یکی از آنها چنین است:

بانوئی که تقریباً سی سال‌دارد ازپدیده‌های مختلف و شدید اوبسسیون عذاب می برد. مثلا ازهمه مهمترچندبارهنگام روزاز اطاق‌خواب خود به اطاق مجاورمی‌دود ودرمحل معینی مقابل میزی که میان اطاق قرار دارد می ایستد ؛ روی فرش نیزیك لکه بزرك قرمز نمایان است . خانم خادمه خودرا وسیلهٔ زنك احضارمی کند ،دستوری باومی‌دهد یابدون اظهار کلمه‌ای وی رامرخص کرده، سپس بسرعت باطاق خود فرارمی کند وبنابه اظهارخودش شخصاًعلت‌این‌اعمال رانمی‌فهمد .

بااینوصف فروید موفق‌شدوسواس شدید ضمیرمخفی‌اورامنکوب‌سازد. وبانوی مزبورواقعه‌ای راکه علت این اعمال مزاحم بود برایش نقل کرد . این خانم ده سال پیش بامردی بسیارمسن‌ترازخودش‌ازدواج کرده وشب زفاف مرد خود را ناتوان نشانداده بود . او ازاطاق خود باطاق زنش دویده ، بیهوده برای اجرای قصد خویش کوشیده بود. صبح گفته بود: «من‌درمقابل خادمه‌ایکه برای مرتب کردن تختخواب خواهد آمد خجالت می کشم . » سپس یك شیشه مرکب قرمزبروی ملحفه تختخواب ،آنهم درمحل نامناسبی ریخته بود.

بنابراین، مریضه‌خودرا باشوهرش تشبیه کرده ونقش اورابادویدن از اين‌اتاق‌بآن اتاق ایفامی کند. همچنین مطابق باتشبیهات سمبولیك‌رؤیا، میزجای تختخواب ، وفرش‌زیرمیز،جای ملحفه‌راگرفته است.

ولی دراینجا زوجه نقش خود رابطوری ایفا می کند که گوئی درمقابل خادمه هیچ خجالت نمی کشد ؛ چون اولا لکه قرمزدرجای مناسبی‌است،واینکه کمك خواستن‌ازجوهر قرمزلازم نیست ، زیراشوهردر کارخودموفق شده‌است. دراینجابایدچنین نتیجه گرفت که زن‌میل‌دارد شوهرخودرا بزرك کندووی راماف

فوق‌شکست گذشته‌اش قرار دهد.

کلیه حالات این بانو مظهر علاقه شدیدی باین شوهر است که بعلت ضعف نمی‌تواند شریك زندگی او شود. وی در عین حال برضد وسوسهٔ طلاق نیز مبارزه می کند، و با اینکه جوان و خواستنی است برای وفاداری باو بتمام وسائل متوسل شده است؛ از ظاهر خود دست کشیده، در مقابل سایر مردم کمتر ظاهر می‌شود. برخاستن از صندلی برایش مشکل؛ و هنگام امضای نامش احساس تردید می کند. و باین عنوان که هیچکس نباید چیزی از او دریافت کند، قادر به دادن هدیه‌ای نیست.

بررسی در این ابسسیون ما را وارد خصوصیات زندگی جنسی او میسازد. در اینجا معرف مرضی ابسسیونل آنچه که وی تمنا دارد تأمین می کند، یعنی شوهرش را بزرك و ضعف اورا برطرف ساخته، ناتوانیش را انکار می‌نماید. «این معرف مرضی درحقیقت، عیناً مانند رؤیا، وسیلهٔ ارضای یك میل و مانند عده‌ای از رؤیاها، به همه آنها، وسیله ارضای یك میل اروتیك است.»

در تحلیل نوروز ابسسیونل زیر باید معرفهای مرضی آنرا به کیفیات قبلی زندگی گذشته بیمار مربوط کرد.

دختر زیبای ۱۹ ساله ایست بسیار باهوش، ولی از مادر خود متنفر است از اگرافوبی[۱] رنج می برد و هنگام خواب تشریفات زیادی مرعی می دارد. تحت این عنوان که برای خوابیدن احتیاج به سکوت دارد، ساعت بزرك دیواری اطاق خود را میخواباند. سایر ساعتها، حتی ساعت مچی خودرا درجلد می گذارد (بنابراین دیگر صدائی شنیده نمی شود در صورتیکه عادتاً تیك تاك یك ساعت بیشتر بخواب آسان کمك می کند). دختر تمام گلدانهای اطاق خودرا برای اینکه هیچ یك از آنها در اثنای شب در معرض افتادن و شکستن نباشد بروی میز قرار می دهد.

سپس اصرار دارد که در بین اطاق او و والدینش نیم باز بماند. متکای بالای سرش نباید با تخته تختخواب تماس یابد. بالش پر که برای گرم کردن پا است باید تحت فشار قرار گیرد تا قسمت مماس با پاها ضخیمتر شود، سپس دو طرف آن مساوی باشد. بالش کوچك مخصوص زیر سر باید طوری روی متکای بزرك قرار گیرد و مریضه نیز خودرا درجهت قطر طولی این لوزی جای میدهد هر یك از این ترتیبات بقدری دقیقانه انجام می گیرد که اجرای آن در مقابل والدین وحشت زده دختر لااقل یك یا دو ساعت وقت می برد.

وسیلهٔ سمبولیسم بالیر می توان علل حقیقی هر یك از این اعمال مرضی را کشف

۱ — ترس از ادامه سر باز و وسعت

کرد . ساعت ، بسبب عمل کرد زمانی خود ، یك سمبل دستگاه تناسلی زن است «تیك تاك پاندول را میتوان بصورت تجسم سمبولیك تپش کلیتریس[1] هنگام تحریکات جنسی تلقی کرد . مریضه دراثراین احساس رنج آوربارها ازخواب بیدارشده است .

بنابراین ترس ازنعوظ موجب دور کردن ساعتهای اطراف هنگام شب است.»

گلدانها نیزسمبل‌های زنانه هستند و شکستن آنها سمبل‌ازدواج‌است. «احتیاطات دخترك برای جلوگیری ازشکستن گلدانها یك نوع مخالفتی است برضد رابطهٔ بکارت باهر گونه جسم وخون‌آمدن درنتیجه اولین رابطه‌جنسی وهمچنین مخالفتی‌است برضدترس ازخون آمدن و نیز برضدترس‌ازخون نیامدن.» دخترك دراطاق والدین خود را بازمی گذارد تاازرابطهٔ جنسی آنها جلوگیری کند . بهانهٔ او نیزیك ترس حقیقی یاتصنعی است که سابقاً اوراوادار می کرددر تختخواب والدینش ، بین آندو بخوابدیاجای مادررا نزدپدراشغال کند دخترك متکارا مادگی ولبهٔ تختخواب‌را نرینه تلقی می کند ؛ و برای جلوگیری از هر گونه رابطهٔ جنسی بین ماده‌ونر، وپدرومادرخود، آنها را ازیکدیگرجدا می سازد . بالش‌زیرپا که دراثرفشارضخیمتر می‌شود سمبل‌آبستنی‌است، این آبستنی سپس ناپدیدمی‌شود : دراینجا باید دانست که دخترك مدت زمانی‌ازاین میترسیده است که والدینش صاحب طفل دیگرشوند . متکای بزرك نمایندهٔ مادروبالش کوچك نمایندهٔ دختر است . لوزی سمبل دستگاه تناسلی زن هنگام گشودگی است ، دخترك ، که سروی بجای آلت تناسلی مرداست دراینجا نقش نررا ایفا می کند .

پسیکانالیز پی برد که دخترك‌ازطفولیت نسبت به پدرخود یك علاقه اروتیك داشته است واین علاقه برزندگی اومسلط میشود.

«اوازوضع خود چنین نتیجه گرفته که تا هنگام امتداد بیماریش قادر بازدواج نیست . درحالی که مادلائل زیادی دردست داریم که وی‌دراثرازدواج نکردن و نزدپدر باقی‌ماندن دچار بیماری شده است.»

تحلیل معرفهای مرضی زندگی این بیمارقسمتهای بسیارخصوصی آنرا برای‌ما روشن‌می کند .

«ترتیب‌این تشریفات، مترجم امیال‌جنسی، گاه مثبت ازلحاظ‌عمل‌جانشینی، و گاه منفی ازلحاظ روشهای دفاعی است.»



در کتابی تحت عنوان پنج پسیکانالیز بررسی های دیگری ازقضایای مختلف

۱ - Clitoris

نوروز جمع آوری شده است : مثلا قضیه **دورا** ، یك دختر جوان هیستریك که از اختلالات مجرای تنفس وعدم صوت رنج می برد و از مردم دوری گزیده بسیار افسرده ولاغرشده بود ، در اوائل آن نقل شده آنالیز بیماری وی نشان داد که اوعاشق پدرش بوده وسپس یـك عشق Gynècophile[1] نیز نسبت به رفیقهٔ پدر خود احساس می کند . سپس قضیه یك پسر بچه کـه از سن چهار سال و ۹ ماه پیوسته می ترسد که اسب سفیدی اورا گاز بـگیرد. پس از تحلیل، چنین کشف می شود، که اسب دراینجا نمایندهٔ پدراست وطفل، چون مادرخودرا بحد پرستش دوست دارد، بوی حسد می ورزد. این بیماری پس از توضیح فوراً رفع شد. زیرا « تحلیل قضیه، پس از محکومیت واپس زدگی، جانشین آن می شود» و با دخول ضمیر آشکار دراین صحنه « نتیجه مهمی بدست میآید » . سپس نوروز ابسیونل **مرد موشها** مورد بررسی قرار گرفته : این شخص که دارای تحصیلات عالیه بود ، دائماً از این می ترسید که پدر ومحبوبه اش قربانی یک شکنجه موحش ، یعنی ادخال موشها در امعاء بشوند . تحلیل این قضیه بادر نظر گرفتن کلیه جزئیات ابسسیون ، سلامت نفسانی مریض را تأمین کرد . فروید بعداً پارا نوئیای[2] دکتر **شربر** ازرؤسای سابق دیوان تمیز **ساکس** را ، بنا بر اعترافات خود بیمار (**خاطرات یك نوروپات**) مورد بررسی قرارداد . آن شخص خود را محبوب خدا ومأمور تهذیب وتجدید جهان ازطرف او تصور می کرد .

برای این منظور ، معتقد بود که بصورت یك زن متغیر خواهد شد. اصل بیماری وی یك میل Homosexuel[3] است که بسوی خودد کترمز بور بر گشته وسپس اندیشه خدا جانشین آن شده است . استحاله بصورت زن نیز معلول واقعه ای درطفولیت او، یعنی تهدید به کاستراسیون است، این تهدید توسط پدرش بعمل آمده بود .

آخرین فصل کتاب مزبور مختص نوروز طفولیت **مرد گرگ ها** است. درست قبل ازجشن چهارمین سال تولدخود این جوان روسی بیك هیستری اضطرابی که ازخصوصیات آن ترس از حیوانات وبیش ازهمه از گرگ بود ، گرفتار آمد تحلیل قضیه نشان داد که در اینمورد وقایع متعدد حیوة طفولیت که همهٔ آنها از انواع اروتیك بوده اند، دخالت شدیـد داشته ومی توان چنین حدس زد که پدر بیمار در آنهنگام باطفل خود بازی گرگ می کرده است و

۱ـ علاقه جنسی زن بهمجنس خود

۲ـ مراجعه بقسمتهای قبل ۳ـ علاقه بجنس موافق



ترس اساسی وی نیز ترس از کاستراسیون است. نوروز های اطفال که وجود نیروهای لیبدوئی در آنها ظاهراست مانند رؤیای اطفال هنگام تحقیق خوابهای بالغین، کمك مهمی درفهم نوروز بالغین است.

☆ ☆ ☆

درانواع مختلف نوروز ها که فوقاً مورد بررسی واقع شد، اگر مانعی مقابل اعمال مزاحم دائمی واقع شود، بیماران اضطراب موحشی احساس می کنند. این ملاحظه برای تأکید وجود یك حد رابط بین **نوروز و اضطراب** کافی است. فروید فصل بیست و پنج **مقدمه ای بر پسیکاناليز** و اوائل فصل چهارم **کنفرانسهای تازه در خصوص پسیکاناليز** را به **اضطراب** تخصیص داده است. در کتاب اخیر اظهار می کند که این مسئله «درحال تحول» است و بعضی حدسهای گذشته خود را ترك می گوید. معذلك بهتر است دراین مورد چند نقطهٔ نظر ثابت راتوضیح دهیم:

کلمه اضطراب رامی توان با اصطلاحات ترس و وحشت مقایسه کرد «اضطراب خود فی نفسه حالتی است و دارای مفعول نیست، درحالیکه هنگام ترس دقت شخص درست بروی یك معمول متمرکز می شود. «ازلعت وحشت نیز انسان« حدوث خطری را، که شخص بایك اضطراب قبلی برای مقابله باآن آماده نشده» درك می کند.

بنا براین، اضطراب «باقیماندهٔ یك واقعه مهم» است وتأثر ناشی ازآن واقعه را دوباره بوجود میآورد. این واقعه را می توان، تولد وسپس جدائی حادث بین مادر وطفل دانست، پدیده های نفسی وقلبی که همراه یك ترس شدید بروز می کنند، دراینجا برای اولین بار ظاهر می شوند؛ پس اولین اضطراب دارای یك ماهیت مسموم است.

بین **اضطراب حقیقی واضطراب نوروتیك** باید فرق گذاشت. ولی ابراز «عکس العمل پس از درك يك خطر خارجی» وترس ازصدمه است. البته هنگامیکه اضطراب آنقدرها شدید نباشد، منتهی به فرار یادفاع مثبت یعنی عکس العملهائی موافق باحفظ فردمی شود وهنگامی که اضطراب بیش از حدزیادشد، فعالیت وحتی فرار رافلج میسازد، واین مسلماً بسیار نابجااست. اضطراب نوروتيك ممکن است دارای سه شکل باشد. بدواً یك اضطراب مواج، که از هرفلاکت احتمالی وممکن احترازمی کند، سپس اضطراب مربوط به بعض تجسمات معین که ازخصوصیات فوبی[1] هااست (مانند فوبی مار، موش، طوفان، تاریکی فضای گشوده وغیره...)

۱ - Phobie (ترس، نفرت)

خطرخارجی که علت واقعی ترس است، یا وجود نداردیا بسیار در آن غلو می‌شود ، بالاخره اضطرابات دیگر که ، مثلادرهیستری، دارای هیچ علت خارجی نبوده ، واصولا مربوط به‌هیچ خطری نیست .

اضطراب نوروتیك چگونه است ؟ این یك اضطراب ناشی از انتظار وهمیشه مربوط به‌حیوة‌جنسی است واغلب علت آن عبارت از یك «تحریك ناکامانه و لیبیدوئی است که نه ارضا شده و نه بکار رفته است . وضع مردان در دوران نامزدی ، وزنانی که‌شوهرانشان دارای یك نیروی جنسی عادی نبوده ، یا در اثر احتیاط عمل جنسی را تلخیص کرده یا بانجام نمی رسانند چنین است. در اینجا اضطراب جای آن نیروی منحرف از عمل خود را اشغال می کند ، ».

اطفال کمتر اضطراب واقعی دارند چون از اغلب مخاطرات بی‌خبرند درعوض از تنهائی وحضور یك مرد بیگانه متوحشند ودر اینموقع میل دارند چهره آشنای مادر خود را ببینند درنتیجه چون نه قادر به تسلط بر این تحریك لیبیدوئی هستندو نه می توانندآنرادرحال تعلیق نگاهدارند، آنرا بصورت اضطراب تغییر می دهند » .

این احساس که‌ظاهراً ترس واقعی است ، درحقیقت یك ترس نوروتیك است .

ترس نوروتیك مغایر با ترس حقیقی است، چون در اینجاترس، بجای علت خارجی، دارای سبب داخلی است .

فروید، درآخرین صفحاتی که به اضطراب تخصیص داده ، بیشتر توجه خودرا به اضطرابات مربوط به کمپلکس اودیپ معطوف‌داشته است ومی نویسد: « پسر بچه ازمقتضیات لیبیدوی خود می‌ترسد ، ودرعین حال از عشقی که نسبت بمادرخود احساس می کند وحشت دارد.

بنابراین، باید حالت وی را منسوب به یك‌اضطراب نوروتیك دانست . بااینهمه آن خطرداخلی فقط چون می‌تواند مخاطره‌ای بوجود آورد که فراراز آن باید باصرفنظر کردن ازمعمول محبوب‌صورت گیرد، موجب ترس سرك شده است .

این خطرواقعی، که طفل بسبب عشق بمادرش ، خودرا درمعرض تهدید آن می بیند چیست ؟

این خطر کاستراسیون و ازدست دادن عضو نرینه است ! ترس از کاستراسیون ازمهمترین و نیرومندترین محرکین واپس زدگی ودر نتیجه، تشکیل نوروز است . ترس از کاستراسیون ممکن است تحت عنوان Syphiliophobie تظاهر کند .

درجنس مخالف مرد ترس ازدست دادن عشق یا امتداد ترسی که طفل شیرخوار از ندیدن مادر خود حس می کند ، جای ترس از کاستراسیون را می گیرد .

اغلب اشخاص ، که محبوب بودن برای آنها احتیاجی شدیدو تفوق ناپذیر است ، هرگزموفق به‌تسلط بر بیم‌فقدان عشق نمی‌شوند وازاین نقطهٔ نظر، همیشا رفتاری مانند اطفال دارند . اشخاصی که نوروزه محسوب می‌شوند بدون شك دارای حالت بچگانه‌ای درمقابل مخاطرات هستند وموفق به تسلط برترسهای قدیمی خود نمی‌شوند .»



در مقابل کشمکشهای روانی ، تشکیل یك معرف مرضی ممکن است « بهترین راه حل ودرعین حال بهترین طریقی باشد که با کادر اصل لذت‌مطابقت کند ، ولی بدون شك یك کارداخلی‌سخت ورنج آور برای من فراهم‌می‌سازد» این رجعت بهٔ طفولیت باخود یك «زندگی تصوری» همراه دارد« که با تحقق بخشیدن به امیال ما ، عدم کفایت حیات واقعی راجبران می کند »

در موارد مزبور ، بمعنی واقعی کلمه می توان گفت که « نوروتیك با بیمـاری پناه می برد » . نوروز اصولا دارای بعض « منافع » مسلمـی است .

زنی که شوهرش باوی رفتاری استفاده جو وخشونت‌آمیز دارد ، و در عین حال ازفرط بیماری یا باشرمی حاضر بمراوده وروابط محعی بامرد دیگر نیست ، وآنقدر قدرت ندارد که کلیه‌آداب ظاهری را بدور افکند وازشوهرش جدا شود، یا قصد تهیهٔ زندگی‌آرامتروبك شوهر بهتر ندارد، وبامهم رازهمه غریزهٔ جنسی او ، علی‌رغم‌هرچیز، او را بسوی همین‌مرد خشن می کشاند، اگر استعداد ووضعش کمك کند ، تقریباً همیشه به نوروز پناه می برد . بیماری او درمبارزه بامردی که نیرویش‌او راخرد می‌سازدسلاحی‌است که می‌تواند برای دفاع‌خود بکار برده، بقصد انتقام ازآن استفاده کند بنابراین هنگامی‌میتوان از نوروزگله داشت که گله‌ای از ازدواج در میان نباشد » وباکمك طبیب بیززن می تواندگاه گاه از استبداد شوهر خود خلاصی یابد .

ایدهٔ پناه بردن به بیماری(Flucht in die Krankheit) نزد بعضی بسیار جالب توجه تلقی شده است و در نظر **پول بورژه** « ذکرین عمیی است که این نقطه نظرقوی‌پاتولوژی راکه مرض‌جزیك‌تظاهر دفاعی‌صحت جسمی ، گری نیست، تاجهان مغز امتداد می دهد » .

با این وصف بنابر سایر ملاحظات ، « دون بسا برك وافزس خود در

نوروز ، مرتکب خبط می شود ». معرفهای مرضی « اعمالی موذی و لااقل بی فایده »است. «اعمالی‌است که انسان باتنفر آنهارا اجرا کرده، وهمراه با یك احساس صعب یا رنج‌آور است. کوششهای شدید روحی برای اجراودرعین حال دفع آنها ضرر اصلی آنست . این‌دو کوشش شدید ، هنگام تشکیل‌اغراق آمیز معرفهای مرضی ممکن است بقدری انرژی روانی موجود را تقلیل دهد که شخص را ناتوان ازاعمال مهم حیاتی سازد .»

بنابراین، باید نوروزه‌ها را مداوا کرده ، سعی در بهبودشان نمود. ما بعداً هنگام بررسی درخصوص نتایج پسیکانالیز فروید خواهیم دید ، که‌اصلا وهدف این‌علم تداوی نوروزها ومنظوراصلی آن تغییرضمیر مخفی به‌ضمیر آشکارودر نتیجه رفع معرفهای مرضی است .

از نقطه نظر تئوریك، وسیلهٔ بررسی نوروزها می توان بطور خاص یك کاوش وسیع وعمیق درضمیر مخفی انجام داد ودرنتیجه بعض جنبه های‌میل جنسی طفولیت را کشف کرد . شاید هم بتوان توسط آن مراحل‌اولیهٔ‌حیوة بشر را حدس زد .

درگذشته مانندامروز بعض افراد درنتیجهٔ توانائی خود ، بالانحراف یك قسمت کم و بیش عظیم‌لیبیدو ، از طریق میل جنسی ، بمنظور متوجه‌ساختن آن بسوی **تصعید** [1] از نوروز رهائی یافته‌اند . بنابراین ، استعداد اولیه بشر برای نوروز تنها ظاهری از استعدادات بشری او است ، » فروید نوروز را « یك امتیاز بشری» میخواند .

---

۱ - Sublimation

X - تصعید [1]

فروید ، بررسی معینی را به آنچه که خود بنام تصعید می نامد اختصاص نداده ، ولی در اغلب آثار خویش نظریاتی در این مورد مذکور داشته است. وی در قسمتی از مقدمه‌ای بر پسیکانالیز معنی و مفهومی را که شخصاً در این خصوص استنباط می کند توضیح می دهد . و آن اینست که بعض نیروهای غریزی از هدف جنسی خود منحرف شده و بسوی هدفهائی که لحاظ اجتماعی عالی و دارای هیچ جنبهٔ جنسی نیستند، متوجه میگردد .

در این مورد تمایل جنسی ، باصرف نظر کردن از لذت جزئی یا لذت ناشی از عمل تولید مثل ، هدف دیگری می گزیند که از لحاظ پیدایشی با اولی مربوط است ولی رابطهٔ خود را با جنسیت قطع کرده اجتماعی شده است . به چنین استعدادی کلمه تصعید اطلاق می کنیم ، و با این عمل در ردیف افکار عموم که بیشتر از هدفهای جنسی - که در حقیقت هدفهای متکبرانه‌ای است - برای هدفهای اجتماعی ارزش قائل است جای می گیریم .»

مکانیسم داخلی تصعید برما مجهول است ولی می توان چنین حدس زد که میل جنسی در سالهای طفولیت بسبب عدم عمل تناسلی بیکار مانده ، و در این دوران اختفا ، تحریکات جنسی موجب عکس العملها و فشارهای متقابل میشود.

با اینوصف ، یك بشر متوسط قادر نیست لیبیدوی خود را ارضانکرده ، حتی یك عدم رضایت جزئی را تحمل کند. غرائز جنسی اغلب بطور کامل رام نمی شوند ؛ و شخص ممکن است بخطر مقاومت غرائز جنسی خود در قبال واپس- زدگی دچار شود . در زنان خصوصاً استعداد تصعید غرائز بسیار ضعیف می ماند. البته تمایل تصعید در آنها تابع اختلافات فردی است

« تصعید یکی از مهمترین عوامل تشکیل تمدن است. » «ما تصور می کنیم که فرهنك تحت فشار احتیاجات حیاتی و نارضایت غرائز بوجود آمده وامروز نیز قسمت اعظم آن بهمین نحو ایجاد می شود و هر فرد تازه که باجتماع بشر قدم می نهد، غرائز خود را بنفع جامعه فدا میکند . درحالیکه تأثرات جنسی ، نقش مهمی در تولیدات روح بشر در زمینه‌های فرهنگی ، هنری ، و زندگی اجتماعی داراست » ومیل جنسی منحرف طفل در نتیجهٔ عکس العملهائی که تولید میکند، « موجب تولید تعداد زیادی از فضائل ما است » و «دقت در زندگی روزانه بما نشان می دهد که اغلب مردان موفق می شوند بنفع فعالیتهای شخصی خود بخش

---

۱ - Sublimation

های عظیمی از نیروهای غریزی جنسی را منحرف سازند.»

«هر کس شغل خود را دوست دارد؛ ودرمورد عشق بین افراد بشر نیز همینطور می توان گفت» این سخن‌را پرنسس ماری بوناپارت در کنفرانسی درخصوص فروید ایرادواضافه کرد: «برای اینکه یك مثال کافی اظهار کنیم باید بگوئیم که یك‌جراح، منفع بشر، سادیسم خودراتصعید کرده‌است.»

تمایل‌جنسی **تصعید**شده ممکن است به‌یك عشق بزرك بشری‌وهمگانی منتهی شود.

بعض مردم «درفعالیتهای عشقی خود تعدیلات بسیاری از لحاظ روانی قائل میشوند. این افراد وسیلهٔ انتقال ارزش، یعنی بااضافه‌کردن جنبه‌ای که بدواً مربوط به امرمحبوب واقع شدن است، به عشق شخصی خود، خویشتن را از مفعول جنسی بی نیازمی‌سازند؛ این اشخاص‌بادرنظرنگرفتن‌موجودات‌معین وانتخاب تمام افراد بشر بطور مساوی بعنوان مفعول، خود را از خطر فقدان موجود محبوب ایمن میدارند؛ وبالاخره باانحراف از هدف عشق تناسلی و با استحاله تحریکات غریزی به یك احساس **ممنوع الهدف** ازسوانح‌وناکامیهای همراه باعشق تناسلی احترازمی‌نمایند. این حیات داخلی که آنهاازاین‌طریق برای خود ایجاد میکنند وروش‌آرام، مساوی ووسیع احساسات‌آنها، که‌درعین حال هیچ نفوذی برآن کارگرنیست، بااینکه ناشی ازعشق جنسی‌است، ظاهراً بهیچ وجه شباهتی بااین عشق وشدت‌عمل وتحریکات آن ندارد. عالیترین‌حالتی که یك‌فرد بشرمیتواند بخود بپذیرد» مفهوم اخلاقی‌این‌عشق‌همگانی به بشریت ودنیا است.



فروید طریق ایجاد **کنجکاوی فکری و فعالیت هنری را وسیلهٔ** عمل **تصعید** بادرنظر گرفتن‌مقداری ازجزئیات آن‌مورد بررسی قرارمیدهد:

کنجکاوی جنسی اطفال منحصراً بروی دستگاههای تناسلی متمرکز است، ولی بعداً ممکن‌است درسراسربدن توسعه یابد وحتی یك شعاع‌همگانی کسب کند.

دراینهنگام لیبیدو به‌کنجکاوی‌فکری بدل میشود. کاوش، «ersatz فعالیت جنسی» ممکن است دریك فرد،ماننددلئونارداوینچی به یکنوع ابسسیون تبدیل گردد. قابل توجه اینجا است که این واپس زدگی جنسی، که لئونارد - اوینچی متحمل است، ویرا به‌احترازازامورجنسی هدایت میکند. هنگام بلوغ فقط قسمت بسیار کوچکی ازلیبیدوی وی‌متوجه میل جنسی باقی میماند:

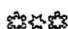
«واپس زدگی عشق کودکی لئونارد به مادرش‌این قسمت کوچك‌لیبیدو

را مجبور میسازد تا شکل Homosexuel [1] بخود بگیرد و بصورت یك عشق افلاطونی به پسر بچه‌ها تظاهر کند».

لئونارد اوینچی در نتیجه کنجکاوی عمومی خود « اولین محقق مدرن طبیعت است » : او صریحاً کلیه قیود گذشتگان را، که تنها موجب تحریك حافظه است، بدور می‌افکند، ومنبع تمام حقایق را فقط در بررسی طبیعت می بیند. ولی کار او در این مورد فقط اینست که « با بهترین وعالیترین وجه تصعید ممکن برای یك بشر، حالت خود را در طفولیت و هنگامیکه چشمانش را با تعجب بر جهان می گشود، دوباره ایجاد کند. **گذشتگان و قیود**، بااستعمال آنها از تجرید علمی به آزمایش فردی جامد معرف پدر، و**طبیعت** تجسم مادر خوب ومهربانی است که بوی شیر داده است. وحال آنکه در اغلب اطفال، بدوا وهمچنین بعداً، احتیاج به کمك و پشتیبانی یك قید وحاکم مقدری شدید است، که تهدید آن، در نظر آنها مساوی با تزلزل جهان است . لئونار بتنهائی توانسته بود خود را از این کمك بی نیاز سازد . واگر از طفولیت طریق صرفنظر کردن از پدر را نیاموخته بود بآن توفیق نمییافت . جسارت واستقلال در تحقیقات علمی آینده وی ، ناشی از تعمقات جنسی طفولیت اواست که وجود یك پدر قادر به جلوگیری آن نشد وهمین تحقیقات است که بعداً موازی بادوری کلیه امیال جنسی ادامه یافت .»

همینطور ، از نقطه نظر مذهبی ، لئونار، خدای مسیحیت را بخاطر طبیعت ترك گفت .

بنابراین ، «خدای عادل وقادر با طبیعت مهربان تصعید های بزرك و عالی پدر ومادر ماهستند.»



فروید ، درخصوص لئونارداوینچی عقیده دارد که « کارخلاقه هنرمند انحرافی ازامیال جنسی اواست» . اوقبلا نیز در اینخصوص چنین تصور داشت که « کنجکاوی تحریك شده »ای، که دارای اصل جنسی است وازقسمتهای تناسلی به تمام بدن توسعه می‌یابد به « مفهوم هنر» تبدیل می شود ، و اصول زیبائی در تحریکات جنسی است واساساً این کلمه مفهومی جز« آنچه که از لحاظ جنسی موجب تحریك است» ندارد .

« تحلیل خصوصیات افراد هنرمندی که دارای ذوقی خاص هستند برحسب اینکه تصعید کامل یاناقص انجام گرفته باشد، نسبتهای متغیری بین استعداد ایجاد، انحراف ونوروز نشان خواهدداد.»

---

۱ ـ علاقه بجنس همانند

فروید درمقدمه‌ای بر پسیکانالیز خود ، درصفحات آخر فصل بیست و سوم درخصوص طریق تشکیل معرفهای مرضی بطرزی جالب،فعالیت تفکر ، یا بقول خودش تصوررادرزندگی جاری و درایجادآثارهنری‌مورد بررسی قرار می‌دهد : احتیاجات خارجی بشررا به فهم‌صحیح واقعیت مجبورمیکند. باالنتیجه دراواصل واقعیت براصل لذت پیروزمیشود. بشرباید بطور موقت یاهمیشه از مفعولها وهدفهای تمایلات خود که مترصد لذت‌اند خصوصاً تمایل جنسی‌صرفنظر کند . این چشم پوشی برای وی بسیاررنج آوراست ، والبته بدون میل به‌جبران آنرا اجرا میکند . «باین نحوفردیك فعالیت روانی برای خود ذخیره کرده است که توسط آن کلیه منابع لذات و تمام وسائل کسب لذتی که وی از آن صرفنظر نموده ، شکلی که از مقتضیات واقعیت و آنچه که ما بنام رنج واقعیت می‌نامیم درایمن باشند ، ادامه حیات میدهند . دراینجا هرتمایل فوراًیك‌ظاهر اقناع شده بخود می گیرد وبدون تردید انسان نتیجه، درسازش با خوشنودی خیالی‌امیال ، رضایتی که درعین حال بهیچوجه موجب جلو گیری از درك عدم واقعیت آن نیست احساس میکند .» بشر بدینطریق عملی انجام میدهد «که در اثرآن می‌تواند بطورمتناوب یك حیوان لذت طلب ویك موجودعاقل باشد» . رؤیاهای‌زمان بیداری نیزازهمینجا وامیال اروتیك یا جاه طلبانه علت‌آنهااست رؤیاهای زمان بیداری هسته رویاهای شبانه را تشکیل داده وهمچنین میتوانند منبع معرفهای مرضی نوروتیك باشند . وسابقاً دیدیم که فرد انترووورتی در راهی که به نوروز منتهی‌میشود، درحسن مراحل‌وسیطی توقف می کند هنرمند «یك انترووورتی است که در کنار نوروزقراردارد» . ،

ولی البته هنر برای وی «راه بازگشتی است که از تصور به واقعیت منتهی میشود». بهتراست این مسئله را از نزدیك بررسی کنیم . هنرمند در اثر تحریکات وتمایلات بسیارقوی میل دارد افتخار، قدرت ، ثروت ، امتیاز وعشق زنان را تحصیل کند . ولی وسائلی برای تامین آنها ندارد .

بنابراین ، مانند تمام انسانهای ناراضی ، ازحقیقت منحرف شده و کلیه توجه ، وهمچنین تمام لیبیدوی خود را بروی امیال ناشی اززندگی تصوری‌خود متمرکزمیسازد، واین امر بسهولت می‌تواند اورا به نوروز بکشاند . و بسیار کیفیات موافقی لازم است تااینکه چنین نتیجه ای حاصل‌نشود ، وروی‌این اصل هنرمندان متعددی ازتوقف ناقص فعالیت خود دراثر نوروزها رنج‌میبرند. بعلاوه درعین حال ممکن‌است ساختمان آنهادارای استعدادی برای تصعیدو بعض ضعفها درراه انجام واپس زدگیهای محرك اغتشاش باشد . »

هنرمند چطورراه واقعیت را می‌یابد ؟ او مانند شکاکها به لذت چند

رویای بیداری اکتفا نمیکند. «هنرمند حقیقی قبل ازهرچیز میتواند به رویاهای بیداری خودشکلی موافق ببخشد تا خصوصیات آن که قادر به برانگیختن کراهت و عدم رضایت ناآشنایان است رفع شده ، برای دیگران یك منبع لذت گردد . همچنین قادراست آنها را، بنحویکه اساس مشکوکشان را کاملا مخفی کند، زیبا سازد .

باضافه دارای قدرت اسرارآمیزی است برای طراحی موضوعات معین بطوریکه آنها را صورت حقیقی تجسم موجود در تصورات خود ساخته به این تجسم تصورات ضمیر مخفی خویش مقدار لذتی کافی برای پوشاندن یا رفع ، لااقل موقت ، واپس زدگیهاهمراه میسازد. هنگامیکه باجرای همه اینهاتوفیق یافت وسیله ای برای سایرین فراهم میسازد که آرامش و تسلی تازه ای از منابع لذت ضمیر مخفی خودشان، که ازدسترس خارج است، بجویند. بالاخره هنرمند لطف و تحسین سایرین را بخود جلب می کند و وسیلهٔ تصورات خود آنچه که سابقاً فقط در تصوراتش وجودداشت یعنی افتخار، قدرت و عشق زنان را بدست می آورد .»



تئوری تصعید ، که عالیترین اشکال زندگی بشری واجتماعی را ناشی ازمیل جنسی میداند ، غالباً بسیارزننده تلقی میشود . «اجتماع دوست ندارداین قسمت ناراحت اساس وی را بیادش آرند ، بمیل وی نیست که نیروهای غرائز جنسی شناخته شود واهمیت زندگی جنسی بهرکس آشکارشود ، برعکس، روش تربیتی او عبارت ازانحراف دقت از این زمینه است و برای همین ، این نتیجه پسیکانالیز را که فعلامشغول آنیم ، تحمل نمیتواند کرد. وباکمال میل حاضراست آنرا بصورت یك امرزننده از نقطه نظراستتیك یا محکوم از نقطه نظراخلاقی یا خطرناك ازهرجهت ، خنثی و بی اعتبار کند. ولی باچنین نکوهشهایك نتیجه اوبژکتیف علمی را نمیتوان ازمیان برد.»

تئوری تصعید باضافه نقطه نظر علمی خود دارای ارزش مهم دیگری است ؛ توسط آن میتوان روش پسیکانالیتیك را درمورد تعداد زیادی ازمسائل و موضوعات بمنظور بررسی های مهم که توسط خود فروید و شاگردانش اجرامیشد توسعه داد پسیکانالیزرا بدون هیچ تخطی ازماهیت آن می توان در مورد تاریخ تمدن، علم مذاهب وافسانه شناسی ودرعین حال نوروزها بکار برد . زیرا تنهاهدف و تنهاروش وی عبارت از کشف ضمیر مخفی درحیوة نفسانی است.»

بررسیهای متمم

پسیکانالیز که مولود ملاحظات پزشکی است ، و بدواً نیز فقط برای مداوای بیماریهای نوروز بکار میرفت کم کم صورت یك علم عمومی حیوة نفسانی را کسب کرد .

سپس فروید و طرفداران مکتب او روش پسیکانالیتیك را در مورد کلیه مسائل مربوطه به زمینه‌های کم و بیش نزدیك به پسیکولوژی. از قبیل اتولوژی ۱ (یا کاراکترولوژی ۲) ، استتیك ، تاریخ ادبیات، تاریخ هنر، علم‌الاجتماع ، نژاد شناسی ، افسانه شناسی ، تاریخ مذاهب ، تاریخ تمدن و غیره بکار بردند. وسیلهٔ پسیکانالیز میتوان بین کلیه این بررسیها روابط قابل توجهی برقرار ساخت . در اینجا ، ما با کنار گذاشتن کارهای مختلف شاگردان فروید، فقط بررسیهای شخصی خود استاد را در پسیکولوژی قیاسی ، استتیك، پسیکولوژی اجتماعی ، و سوسیولوژی مذهبی ذکر میکنیم.

---

۱ - Ethologie ۲ - Caractérologie

چند کاراکتر[1]

مدتی پسیکاآنالیز به عناصر واپس زده بیشتر از نیروهای واپس زننده توجه داشت، سپس به این نیروها نیز علاقمند شد، یکی از آنها به «کاراکتر موسوم است.»

پسیکاآنالیست هنگام مداوای یك بیمار «متوجه میشود که بررسیهای وی در معرض مقاومت متقابل بیمار قرارمیگیرد، وی این مقاومت را باید منسوب به کاراکتر بیمار بداند.

[illegible] کاراکتر [illegible] که بیمار در خود شناخته یا وسیله اطرافیانش [illegible] روشهای زندگی [illegible] کاملا از آن منحصر نیست، [illegible] عیر قابل تصور [illegible] بیمار حالاتی خود می کند که در سایر کیفیات زندگیش سابقه نداشته است.»

پسیکاآنالیز اساس بعض صور کاراکتر را در مراحل مختلف میل جنسی طفل لیبیدو می داند، چون ممکن است این کاراکترها «باقیمانده یا شکل های واکنش بعض اساس ذوق تناسلی لیبیدو» باشد، مثلا عده‌ای این صفت [illegible] [illegible] را داراهستند [illegible] این صفات ناشی از «اروتیسم [illegible] است و از آن نیرو می گیرد [illegible] آنها در آن واحد حاصل، از کاراکتر [illegible] و این کاراکتر، از [illegible] لحاظ [illegible] اروتیسم [illegible] [illegible] است.»

[illegible] اروتیسم Urethral [illegible] [illegible]

[illegible] در اینجا [illegible] را که موجب آن اثر [illegible] قصه [illegible] [illegible] [illegible] اسکندر کبیر آتش زیاد [illegible]، [illegible] کردن و آتش، یا خاموش کردن آتش [illegible]»

[illegible] اطهار [illegible] در خصوص کاراکترها، چند کاراکتر [illegible] از [illegible] [illegible]

---

[1] [illegible] برای بررسی کاراکتر [illegible] است که [illegible] Caractère [illegible] [2] [illegible]

یك فرد غیرعادی و «استثنی» تلقی میکنند .

گاه اتفاق میفتد که پزشك پسیکانالیست از بیماران خود تقاضامی کند از یك لذت آنی بگذرند، ومتحمل یك فداکاری شده، بادر نظر داشتن یك عاقبت بهتر، رنج زودگذری را بخود بپذیرند یا ساده تر اینکه فقط تسلیم الزامات ناگزیر شوند . ولی بعض بیماران باعتقاد اینکه افرادی « مستثنی » هستند از اجرای این دستورات و نصایح خودداری میکنند ، و بقول خودشان در گذشته آنقدر رنج دیده اند که اکنون حق دارند از تحمل مقتضیات تازه امتناع ورزند.

یقیناً همه مردم دوست دارند که بصورت یك موجودمستثنی، ازامتیاز بر سایرین برخوردار شوند؛ ولی اغلب آنها ازاین احساس خودچنان نتایجی اخذ نمی کنند .

پسیکانالیز معتقداست این افراد بیمارانی هستند که درطفولیت خود متحمل دردهای بی انصافانه وغیرعادلانه‌ای شده اند ، ونوروزآنها نیزمربوط به اینقبیل وقایع و رنجها است .

«امتیازی که آنها ازاین عدم عدالت برای خود تراشیده اند و عدم اطاعت ناشی ازآن، درشدت کشمکشی که بعداً موجب گشودگی نوروزآنها شده تأثیرزیادی داشته است. »

بانوئی از نوع این بیماران یك مرض اورگانیك را که بتصوراوزائیده تصادف بود با کمال صبر تحمل میکرد. یك روز مطلع شد که این مرض اساساً ارثی است ودرنتیجه برضد این موروث درد آور خشمگین بود . ـ مرد جوانی قربانی یك بیماری عفونی که دایه‌اش بآن مبتلا بودشده ، بدون اینکه به اساس ادعاهای خود بیندیشد ، با این عقیده میزیست که زندگی مجبور به جبران رنج های اواست وتقدیر باوتوجه دارد.

فروید درباد بیات به « چهره‌ای که مخلوق یکی از بزرگترین شعراو ادعای مستثنی بودن ، درکاراکترآن ، کاملا مربوط به نقائص ارثی وناشی از آنست» استناد میکند وابن ریشارد سوم اثر شکسپیراست. فرومنمونولوگی [۱] را که بعنوان مقدمه پیس است تفسیر کرده، باینطریق کنایه پنهان آن سخنان را آشکار می‌سازد . « طبیعت روی زیبائی که موجب کسب عشق افراد بشراست ازمن دریغ داشته ، باینطریق بی انصافی بزرگی درحقم مرتکب شده است . درعوض زندگی، پاداشی را که من درشرف تهیه آن برای خودم هستم، بمن مدیون است. من حق دارم که فرد مستثنائی باشم ومافوق ملاحظاتی که موجب احتیاط سایرین است، قرار گیرم .من می‌توانم مرتکب بی انصافی شوم، برای اینکه در حق من

۱ ـ با خود حرف زدن

بی انصافی شده است .

در این لحظه ما حس می کنیم که خودمانیز ممکن است ریشارد شویم . و تاکنون نیز بمیزان مختصری نظیر او بوده ایم . ریشارد یك آگراندیسمان عظیم از همان جنبه محسوس درون ماست. ماهمه تصور می کنیم که در کینه ورزی به طبیعت وسرنوشت بسبب نقصهای موروثی وطفولیت محقیم وهمه طالبیم که لطمه های قبل از موقع نارسیسیسم وعزت نفس ما، جبران شود .»

فروید ازخود می پرسد آیا «ادعائی که زنان دائر به استفاده از امتیاز و معاف شدن از اغلب مسئولیتهای زندگی دارند » ناشی از این اندیشه مخفیانه نیست که آنها «خود را بدون تقصیر متحمل مهمترین نقصها در طفولیت ، یعنی جزأ ناقص وخسران دیده می دانند »[۱] ما پس از این نیز دوباره هنگام بررسی مفهوم «تانیث» باین موضوع توجه خواهیم کرد

در اینجا ، فروید آخرین مسئله را در اینمورد مطرح میکند ولی از تحلیل یا توسعهٔ آن اجتناب می ورزد ،

« من تصمیم ندارم در اطراف این قیاس بسیار طبیعی بین شکیل کار- اکتر ناشی از بیماریهای طفولیت وروش مللی که دارای گذشته ای مملو از بدبختی هستند توضیح زیاد تری بدهم .»



یکی دیگر از قضایای جالب ، قضیه افرادی است « که درمقابل موفقیت خودرا ازدست می دهند.»

معمولا «محرومیت، عدم رضایت واقعی، شرط تنهای گشایش نوروز نبوده بلکه شرط اولیه آنست » .

بنابراین طب درنتیجه ملاحظه ذیل که ظاهرا برخلاف این قانون است غافلگیر و بی راه می شود ، توضیح آنکه « بعض اشخاص گاه درست هما نموقع که یك میل عمیق وریشه دار آنها پس از مدتها تحقق می پذیرد بیمار می شوند .

بنابر این ظاهراً این اشخاص قادر بتحمل خوشبختی خود نیستند، زیرا نمی توان درمناسبت بین موفقیت و بیماری تردید ورزید »

دختر جوانی از یك خانواده خوب و دارای تربیت کافی برای اینکه شخصا زندگی خودرا تامین کند ازخانهٔ پدرمی گریزد، ویك زندگی ماجراجویانه ومایاب پیش می گیرد .

سپس باهنرمندی آشنا میشود، و او نیز درنتیجه وقوف به طبیعت و حساسیت وی ، تحت تأثیر جذابیتش قرار می گیرد ودخترك را رفیقه خود میسازد . هردو

---

۱ - محدود عصه نداشتن آلت بر نه سنگام طفولیت است

درجوار هم احساس خوشبختی می کردند ، وتنها نقص سعادت آنها قانونی نبودن زندگی مشترکشان بود .

پس ازسالها زندگی، هنرمند مزبور مهربانی خانواده خود را نسبت بدخترك جلب کرده تصمیم بازدواج بااومیگیرد .

دراینموقع زن جوان منحرف شده، ازدقت درامور خانه‌ای که چندی بعد رسماً کدبانوی آن میشد غفلت می‌ورزد، وخانواده‌ای راکه درشرف دخول بآنست بصورت درخیم خود نگریسته، کلیه روابط هنرمند وسایر بن را درا برحسادت پوچی سلب میکند، مانع کارهایش میشود وبالاخره به بیماری مغزی علاج ناپذیری دچار میشود. همچنین یك پروفسور تعلیمات عالیه سالها آرزو دارد جای استادی که خود اورا باعلوم آشنا ساخته اشغال کند. پس از باز نشستگی استاد مزبور، هم او را برای جانشینی وی انتخاب می کنند، ولی او خود را نالایق دانسته، ازاشغال پست مزبور استنکاف می کند ودرحزن واندوه بسیار شدیدی فرو می رود بطوریکه چندین سال از فعالیت بازمیماند

علت این قضایا چیست ؟ در اینجا باید بین **محرومیت خارجی و محرومیت داخلی** فرق گذاشت درقضایای معمولی محرومیت خارجی فقط درنتیجه تحریك محرومیت داخلی بنوروز منتهی میشود .

« در قضایای استثنائی، که اشخاص در قبال موفقیت به بیماری دچار میشوند، فقط محرومیت باطنی دخیل است ، ومحرومیت خارجی جای خودرا به میل بخشیده است » گاه اتفاق میفتد که من میل رؤیاآمیزی را که از هر-گونه تحقق بعید و بالتبع بیتعرض است تحمل میکند ، ولی همینکه این میل دارای امکان واقعیت پذیری شد حالت تدافعی بخود میگیرد . در اینجا « نیرو های ناشی از ضمیر اخلاقی مانع است که فرد استفاده دلخواه ومدتها موردمیل خودرا ازاین تغییر سعادتمندانه ببرد ، زیرا درست همانجاکه کمتر ازهرموقع دیگر انتظار داریم ، باکمال تعجب تمایلات عدالتخواه و تنبیه گر را مقابل خود میبینیم »

شعرای بزرگ «آشنایان عمیق روح بشر» بدونا یکی ازاین قبیل قضایا را درآثار یکی ازآنها، شکسپیر، ملاحظه میکنیم .

« لیدی مکبث پس ازرسیدن بهدفیکه باتمام انرژی خود ولاینقطع در پی آن بود ازپای درآمد . اوقبل از اجرای جنایت هیچگونه تردید و نشان مبارزه باطنی ازخود ظاهر نساخته بود » ، سپس وقوع حادثه این کار اکتررا که گوئی ازمحکمترین فلزات ساخته شده بود» خرد کرد. « آیااین در اثر

برطرف شدن اشتباه و پی بردن بصورت دیگر قضیه پس از انجام عمل است؟ آیا باید نتیجه گرفت که در لیدی ماکبت یك روحیه زنانگی، با آرامش و مهربانی اولیه خود، بتمرکز و شدت عملی رسیده بود که مجال جلوگیری آن نبود؟ یا باید در پی نشانه هائیکه معرف یك چنین از پای درآمدگی از نقطه نظر بشری و معمولی و در نتیجه یك علت عمیقتر است برآمد. ظاهراً پشیمانی آنکس را که ظاهراً پشیمانی دروی تأثیر نداشت، از پای انداخته است. »

فروید قضیهٔ **کاگامیویك** را نیز در پیس **روسمر شلم** اثر ایبسن (Ibsen) دقیقاً مورد تحلیل قرار میدهد. **ربکا** زن **روسمر** را وادار بخودکشی میکند، و هنگامیکه روسمر از او تقاضا میکند زن دومش شود از فرط خوشحالی بشور می‌افتد و سپس اظهار میکند که این امر غیرممکن است و «گذشته خودش» او را از اینکار باز میدارد. از در گذشته با پدر تعمیدی خود که بدون شک پدر حقیقی او بوده رابطه جنسی در میان داشته بوده و باینصورت زنانگی را که با کمپلکس اودیپ توافق دارد تحقق بخشیده است. در روسمر شلم او دوباره یك وضع مشابه ایجاد میکند و «زن» یعنی مادر خود را دور میسازد تا جای او را در کنار آن مرد، یعنی (شبیه) پدر خود، اشغال کند». ولی او که در اثر تمسفر اخلاقی **روسمر شلم** تهذیب شده است بیداری ضمیر خود را حس کرده، از استفاده از جنایت خود امتناع میورزد.

این نتیجه مطابق با اصول پسیکانالیز است. «کاوشهای پسیکانالیتیك نشان میدهند که نیروهای ضمیر اخلاقی که موجب بیماری در قبال موفقیت، بجای بیماری بطور معمول، در قبال محرومیت، میشوند، با کمپلکس اودیپ و روابط با پدر و مادر بسیار مربوط هستند و شاید قضیه احساس عمومی قصور [1] نیز همینطور باشد. »



اشخاصی هستند که در نتیجه تاثیر یك **احساس** قبلی **قصور** ؛ **جانی** میشوند.

اشخاص شرافتمند هنگام نقل حوادث دوران جوانی خصوصاً سالهای قبل از بلوغ خود برای پسیکانالیست، اظهار میکنند که در آن مواقع مرتکب تقصیرات و حرکات غیرمشروع از قبیل فریب، دزدی، و اعمال موجد نزاع میشده‌اند. بعضی بیماران پس از گذشتن از مرحله قبل از بلوغ مرتکب اینگونه خطاها میشوند و حتی از اجرای آنها در خانه طبیب مداوی خود نیز دریغ نمیکنند

1 - Sentiment de culpabilité

این حرکات فقط ازاینجهت که ممنوع است اجرا میشود و انجام آنها مترادف بایك آسودگی روانی است . « عامل این حرکات از فشار **احساس قصور** رنج میبرد وپس ازارتکاب خطا، فشار تخفیف میبابد. وبالااقل **احساس قصور** متوجه یك شیئی مشخص میشود . »

دراینجا احساس قصور ناشی ازجنایت نیست ، بلکه مقدم وموجب آنست منبع آن کجا است ؟ کمپلکس اودیب ! این **احساس قصور** « عکس العمل دو قصد جنایتکارانه ، یعنی کشتن پدروایجاد روابط جنسی با مادراست. جنایاتیکه بنسبت این دوجنایت بمنظورجلب وتثبیت **احساس قصور** بروی آنها، انجام میگیرد ، آرامشی برای بیمار بدبخت محسوب میشود » .

دربعض اطفال نیزشبیه این قضایارامیتوان ملاحظه کرد

« اطفال اغلب عمدا **شرور** میشوند تا آنها را تنبیه کنند و پس از تنبیه آرام وخوشحال میشوند. بررسی آناتومیك قبلی بما نشان‌میدهد که **احساس قصور** آنهارا وادار بتدارك عمدی‌تنبیه برای‌خودکرده است» .

بنابر این علت جنایات بعض اکابر نیز ممکن است همین بباشد و بعید نیست که چنین‌ملاحظه‌ای اغلب نقاط تاریك پسیکولوژی جنائی » راروشن کند .

تانیث

پسیکولوژی جنسین نیز مانند پسیکولوژی کاراکتر جزئی از کاوشهای موسوم به **پسیکولوژی قیاسی** است . فروید در قسمت پنجم **کنفرانسهای جدید در خصوص پسیکاانالیز** به مسئله **تانیث** توجه کرده وزن را ، نــه از تمام نقطه نظرها ، بلکه «فقط از لحاظ یك موجود مشخص، بواسطه عمل جنسی خود » مورد بررسی قرار داده است .

مادر زندگی عادی بین زن و مرد اختلاف قائلیم ولی علم آناتومیك در اینمورد فقط یك نقطه نظر را می پذیرد: ومی گوید «معرف نر، عضو جنسی نرینه، اسپرماتوزوئید[1] ومحتویات آن،ومعرف مادگی، اوول[2] ودستگاه محافظ آنست. شکل عمومی بدن ناشی از تأثیرات جنس[3] است ولی کاراکترهای جنسی درجه دوم بسیار متغیر هستند واز طرفی ، بعض قسمتهای دستگاه جنسی نر نیز درزنان وهمچنین برعکس وجود دارد؛ بنابراین Bisexualité[4] همیشه برقرار است. معمولا کلمه **نرینه را بمعنای مثبت[5] وکلمه مادگی را بمفهوم منفی[6]** استعمال می کنند و این نیز بی دلیل نیست: «سلول نر مثبت ، ومتحرك است و بسوی سلول مادگی میرود ، در حالیکه **اوول** بی حرکت ومنفی است. باضافه روش افراد نر وماده در اثنای انجام روابط جنسی کاملا شبیه به عمل اورگانیسمهای جنسی ابتدائی است. نرماده دلخواه را تعقیب کرده دراو نفوذ میکند» . با اینوصف در بعض حیوانات ماده نیرومندتر ودارای قدرت تهاجم بیشتر است، در بعضی نیز نرها در پرستاری بچه‌ها شرکت دارند وحتی گاه خود بتنهائی آنرا بعهده می گیرند . در نوع بشر مادر بطـور خاصی در مورد اطفال خود مثبت است . بعض زنان فعالیت بسیار شدیدی از خود نشان میدهند وفقط مردانی که منفی ومطیعند میتوانند با آنها آمیزش کنند . ازطرفی نفوذ ارگانیسم اجتماع را که به قرار زن در وضع منفی واجباروی به واپس زدن غرائز تهاجمی سعی دارد نباید از نظر دور داشت. بنابراین

---

۱ - Spermatozoïde ۲ - Ovule

۳ - Sexe ٤ - وجود دو جنس در حال واحد

٥ - Actif ٦ - Passif

ه مبتنی به‌مربوط ساختن کامل فعالیت ۱ باتذکیر و نفی با تانیث یك مفهوم اشتباهی لاوه‌خشك است .

بجا است که باساس حیوة نفسانی بر گردیم و « ببینیم چگونه یك طفل سایلات Bisexualité ه زن تبدیل میشود » .

ملاحظات اولیه بعض اختلافات را بین اطفال کوچك جنسین نشان می‌دهد . «دختر کوچك معمولا دارای روحیه تهاجمی بسیار قلیلی است ، لجاجت وغرور کمتر ابراز می کند وغیرمستقل ومطیع تر از پسر بچه و به مهر ورزی حریص تراست. بسیار بسهولت وسرعت می توان بوی آموخت که براعمال دفع ۲ خود تسلط داشته باشد ، واین بی‌شك نتیجه سر بزیری واطاعت اواست ؛ ادار ومدفوعات روده اولین هدیه هائی است که طفل به پرستاران خود میدهد ؛ بنابراین باياد دادن تسلط براعمال دفع به بچه اولین فیروزی بر تمایلات بچگانه بدست می آید. ظاهراً دریك سن مساوی یك دختر کوچك باهوش تر وسریع الانتقال تر از پسر بچه وتطابق بیشتری با جهان خارج دارد .» معذلك این اختلافات ممکنست در اثر تغییرات فردی از بین بروند در هرحال آنقدر هاهم مهم نیستند و بطورموقت می توان آنها را نادیده گرفت .

در مراحل کاملا اولیه حیوة جنسی شباهتها بیش از اختلافات بنظر می‌آیند . در مرحله سادیك مقعدی ۳ شدت میل تهاجم دختر بچه همانند پسر بچه است . درمرحله Phallique ۴ دختر بچه با کلیتریس کوچک خود مانند پسر بچه باآلتش کسب لذت شهوانی می کند، « دراینهنگام دختر بچه خود یك مرد کوچك است.»

اما درمورد کمپلکس ادیب تفاوت مهمی رخ میدهد. اولین مفعول عشق پسر بچه مادر اوست ، ودر تمام مدت عمر نسبت باو علاقمنداست . اولین مفعول علاقه دختر بچه نیزمادر یا اشخاصی است که جانشین آن می شوند از قبیل ، دایه پرستار وغیره . و همین علاقه است که باید از مادر بریده و آنرا متوجه پـدر سازد وسپس « مفعول پدری را به یك انتخاب مشخص او نژ کتیف » تبدیل کند.

فروید اقرار می کند که اهمیت خیرگی و تثبیت پر ـ اودیپین ۵ به مادر که گاه ممکن است بعد از سال چهارم نیزدر دختر بچه‌ای وجود داشته باشد تامدتی بروی مجهول بوده است . دراثنای این مرحله پدر فقط بصورت یك رقیب مزاحم تلقی میشود .

---

۱ - Activité ۲ - Fonction excrèmentielle

۳ - Sadique-anal ۴ - مربوط به‌نرینه

۵ - Fixation pre-œdlipienne

برای هیستریکها « رؤیای دلبری»[۱] قبل از پدر، ممکن است مربوط بمادر باشد و، «فقط مادر است که دل‌میبرد. در اینجا رؤیا کنار واقعیت قرار میگیرد؛ زیرا واقعاً مادر است که شاید برای اولین بار با پرستاریهای لازم اطفال نخستین تأثرات جنسی‌شهوانی‌رادر آنها تحریك و حتی بیدار میکند» . بدون شك اگر فقط به بررسی موجودات نورمال‌قناعت‌میشد، اطلاعی‌درخصوص این قضایا بدست نمی‌آمد. «ما فقط وسیله پاتولوژی، که بعض نسبت ها راجدا و بزرك میکند، به آنها پی بردیم .»

توجه [۲] به پدر جای توجه نیرومندد ختر بچه به‌مادر رااشغال‌میکند و علاقه بمادر، به خشمی که ممکن است در سراسر حیوة مداوم باشد، تبدیل می شود . «قدیمترین‌غفلتی که مادر مورد نکوهش آن‌واقع می‌شود کم شیردادن، و درنظر طفل، این‌نشان کم‌علاقگی اواست .طفل گرسنگی تخفیف ناپذیری نسبت‌باولین غذای خود حفظ‌میکند و هرگز از فقدان پستان مادری‌تسلی‌نمی‌یابد .»

محرومیت از پستان مادر ممکن است باترس ازمسمومیت که خود ریشه یك بیماری Paranoïaque بعدی است مناسبت داشته باشد .

یك عمل مذمت پذیر دیگر مادر (درنظر طفل) تولید یك بچه تازه است که طفل را از شیر مادر و پرستاری‌های خاصش محروم میکند. سپس مادر Masturbtion [۳] «منبع شهوتیکه خوداو بچه را باآن آشنا ساخته» ممنوع میسازد . حتی بیقید ترین تربیتها اجبار وقیودی بطفل تحمیل میکند . در دختربچه نیزیك کمپلکس کاستراسیون مغایر با کمپلکس پسربچه وجود دارد ولی دارای تأثیرات عمیقی است، « دختربچه نسبت بما در خود خشمگین است که‌چرا آلتی(شبیه پسربچه‌ها) بوی‌نداده واورا مسئول آن‌میداند. آرزوی آلت ، آرزوئیکه در تحول و تشکیل کاراکتراو تأثیراتی محو نشدنی دارد، مسلط براو می‌شود .»

« پیدایش کاستراسیون‌در تحول دختربچه بمنزله یك نقطه‌عطف است. سه‌راه درمقابل‌وی قراردارد؛ اولی به ممنوعیت[۴] جنسی یا نوروز، دومی بتغییر شکل کاراکتر و بشکل‌یك کمپلکس نرینه و بالاخره سومی بتانیث‌عادی منتهی‌میشود .»

درحالت اول دختربچه ، دراثر لطمه وارده به عزت نفسش از استمناء کلیتریسی ؛ وهمچنین ازعشق‌خودنسبت بمادرش که میداند مانند او بی‌آلت‌است صرفنظر کرده ، قسمتی از تمایلات جنسی خودرا واپس میزند، و برای آینده

۱ - Fantasme de Seduction ۲ - Fixation

۳- استمناء با دست ۴- مقصود از ممنوعیت (inhibition) ضعیف یا ازبین‌رفتن فعالیت یك قسمت او رگانیسم دراثر نوروزاست.

خودزمینه نوروزرا فراهم میسازد.

درحالت دوم، دختربچه ازقبول واقعیت تلخ امتناع کرده، در فعالیت کلیتریسی اصرار میورزد، و دروضع نرینه خود غلو کرده. نجات خودرادر تشابه بامادر، که بخیال‌اودارای آلت است، یابزبان دیگر،پدرش میجوید. یك فعالیت بزرگتر و نرینه‌تر، موجب ایجادیك کمپلکس نرینه دراومیشود. بعضی از این زنان Homoxuelle میشوند، و پس از اینکه موقتاً پدر خودرا بعنوان مفعول عشقی انتخاب کردند ودرنتیجه باناکامیهای ناگزیرآن مواجه شدند به کمپلکس نرینه سابق خودبرمیگردند.

درحالت سوم دختربچه ازتسلیم به استمناء کلیتریسی امتناع میکند و قسمتی ازفعالیت Phallique خودرا ترك میگوید، درنتیجه‌جنبه منفی‌فائق‌میآید واین خود موافق بااستقرارحالت تانیث است واین‌تانیث، «هنگامیکه درواپس زدگی‌غلو نشده باشدعادی بروزمیکند». سپس‌تمایل‌بپدر تسلط یافته، میل بچه‌دارشدن از او ظاهرمیشود. « ازآغازمرحله Phallique دختربچه میل دارد صاحب طفلی شود واین دلیل رجحان وامتیاز بازی عروسك درنظر اواست. ولی این بازی واقعاً یك تظاهرحالت‌تانیث نیست بلکه مبین‌عمل تشابه با مادر است. دخترك باعروسك بازی میکند وعروسك خوداواست. اومیتواندآنچه که مادرش بااو میکند، بسرعروسك بیآورد. فقط هنگامیکه میل به‌آلت ظاهر میشود، عروسك بچهٔ پدرمیشود، وبدینوسیله هدفی‌راکه باشدت بسیارمنظور نظراست معرفی میکند.چه خوشبختی بزرگیست اگراین میل تحقق‌یابدخصوصاً اگرموجود تازه پسری باشد وآلتیکه آنهمه مطمع نظراست باخود بیاورد!» دراین مرحله اودیپی، کینهٔ برضد مادر تقویت میشود. مادر رقیبی است که‌آنچه دخترك میل دارد ازپدربگیرد بخود اختصاص میدهد.

« استقرار حالت تانیث در جریان اختلالات ناشی از تظاهرات باقیمانده حالت نرینه ابتدائی اتفاق میافتد، و برگشت بخیرگی وتثبیت [1] این مرحله قبل ازادیپی Pre œdipienne بسیار فراوان‌است. در بعضی مواقع تناوب مکرری دراثر تسلط متواترحالت نرینه وحالت تانیث‌بوجود میآیدوآنچه که مامردان بنام معمای زن میخوانیم شاید از همین Bisexualité زندگی زنانگی باشد.»

پسیکانالیز باطریقه خود، بدون اینکه بتوان بسهولت آنچه که مربوط بعمل جنسی ازطرفی‌ودیسیپلین اجتماعی ازطرف دیگراست فرق گذاشت، علت بعض کاراکتر های خاص تانیث راتوضیح میدهد. در تانیث « یك نارسیسیسم بسیاروسیع که موثردر انتخاب مفعول‌محبوب‌است» وجوددارد. « بطوریکه میل

۱ - Fixation

محبوب واقع شدن در زن بسیار بیشتراز میل دوست داشتن است. همچنین عقیده زن برتری خود و زیبائی بدن خود ناشی ازآرزوی آلت است؛ یعنی زن جذابیت خود را بعنوان یك جبران بعدی و درعین حال گرانبهای نقص‌جنسی مادر زاد خود میداند، عفت، صفتی که از امروز از حالات خاص زنانگی شماراست و درحقیقت بیش از آنچه که تصور میشود قراردادی است، هدف اولیه آن پنهان ساختن نقص دستگاه جنسی بوده است ». زنان در اکتشافاتی که مورد بررسی‌تاریخ تمدن‌است سهم بسیار کمی دارند. «شاید بااینوصف یك تکنیك یعنی بافتن پارچه و گیس را ابداع کرده باشند. ولی گویا خود طبیعت مدل شبیه بآنرا باروپا ندن موبروی دستگاههای تناسلی برای‌پوشاندن آنها تهیه کرد وتنها کارباقیمانده بهم انداختن بافتهای روئیده درپوست؛ یعنی یکنوع نمد سازی‌بود» !!

عشق، «هنگام آزادی انتخاب، اغلب بموجب ایده ال نارسیسیسك بوجودمیآیدومردمنتخب شبیه کسی است که دختردرموقع خودمیل داشت آنطور بشود؛ اگر دخترجوان بدر خود علاقمند بوده و کمپلکس اودیپ را برطرف نکرده باشد تیپ شبیه پدررا انتخاب میکند» ، وممکن است بقیه کینه مربوط بمادرخودرا متوجه شوهرش سازد. «گاه بسهولت ممکن است که زن پس‌از گذران قسمت اول و کوتاه عمرخود درسر کشی بامادر، قسمت دوم آنراصرف مبارزه باشوهرخود کند. همچنین ممکن است پس‌از اختتام این عکس العمل، ازدواج دوم سعادت بیشتری همراه داشته باشد.»

رضایت واقعی زن هرگز تامین نمیشود مگراینکه مادرپسری شود. « محرك سابق، یعنی‌عدم‌آلت بهیچوجه نیروی خودرا ازدست نداده است. فقط روابط مادر وپسر میتواند موجب ارضای کامل مادرشود؛ زیرا در میان کلیه روابط بشری رابطه اخیر دارای Ambivalence بسیار کمتری است.

مادر، غروری را که خود مجاز بداشتنش‌نیست، به پسرش‌انتقال می دهد، واز این‌طریق سعی درارضای مقتضیات کمپلکس تذکیردارد. بنا براین خوشبختی درازدواج‌فقط هنگامی‌است که زن‌موفق‌شود از همسرخود فرزندی بیاورد ورفتاری‌مادرانه داشته باشد.»

درروابط اجتماعی رشك وحسد، نزد زنان رل مهمتری بعهده دارد: واین نتیجه نعسانی بعیدی از میل‌ناراضی‌آلت‌داشتن است. بهمین‌علت‌حس‌قضاوت زن‌بسیار ضعیف‌است زیرا این‌حس‌ناشی از «زمینه‌چینی‌حسد»، ومعرف‌شرائط

موافق برای امکان فعالیت رشك وحسد است. «منافع اجتماعی زنان کمتر از مردان است و «بدون شك پستی[1] زن ازاین کاراکتر اجتماعی که کاراکتر خاص کلیه روابط جنسی است ناشی میشود. ازطرف دیگر عشاق به یکدیگر قناعت می کنند ودرهمان حال خانواده مانع از اینست که اشخاص ازیك محیط محدود بخاطر یك محیط وشبع تر دست بکشند» .

بالاخره معروف است، که در زنان «استعداد تصعید غرائز، ضعیف باقی می‌ماند.» درحقیقت نزد زنان تمایل به تصعید « تابع تغییرات فردی بسیار متعددی است ».

این نتایجی است که پسیکانالیز از تانیث تحصیل میکند. فروید به این بحث چنین پایان می‌دهد: «اگر میل دارید بیش از اینوارد موضوع شوید از تجارب خود استمداد کنید، بآثار شعرا متوسل شوید یااینکه منتظر شوید تاعلم بدرجه ای رسد که اطلاعاتی منظم وعمیقتر برای شما فراهم کند . »

---

۱ ـ لازم است مفهوم متداول وعامیانه این لغت دراینجا رعایت نشود ۰ م

آثار ادبی و هنری

فروید خود متذکر می‌شود که از کلیه آثار هنری ادبیات بیش‌از‌همه در شخص وی مؤثر است ؛ سپس آثار پلاستیك [1] و بالاخره کمی هم تابلو های نقاشی جالب دقت اوست.

فروید درخصوص **آثار ادبی** ، بسال ۱۹۰۸ در Neue مقاله مهمی نگاشت .

اغلب ما از خود می‌پرسیم «این‌شخصیت خاص» که**خالق آثار ادبی** است (شاعر، رومان نویس وتاتر نویس) عملش‌چگونه است،چطور وی‌موفق می‌شود اثر ادبی بوجودآورد ووسیله آن مارا متأثر سازد . خودآن هنرمند همیشه قادر نیست جواب قانع کننده‌ای باین سئوال بدهد. با اینوصف بی میل نیست که گاه‌جدائی بین‌خود وسایر مردم را کوتاهتر کند وبگوید هر بشری شاعری در خویش پنهان‌دارد . اگر این‌سخن درموردا کابر همیشه صادق‌نباشد حتماً برای کلیه اطفال صدق میکند : «بازی مهمترین و محبوب ترین اشتغالات طفل است .»

بنابراین، «هرطفلی هنگام بازی ، از آنجهته که دنیای جدیدی ابداع میکند وبزبان صحیحتراشیاءجهانی‌راکه درآن زندگی‌میکند بمیزان‌شایستگی خود دریك نظم نوین جای میدهد، روش شاعری دارد.» اواین بازی‌رابسیار جدی می گیرد وقسمت مهمی‌ازحساسیت خودرابآن تخصیص‌میدهد، «جدی‌بودن مغایر با بازی نیست، بلکه واقعیت‌آنست» .

جهان بازی، با اینکه طفل‌آنرا باجهان واقعی فرق می‌نهد، با عناصر اقتباس‌شده ازاین‌جهان قابل‌لمس ومرئی،ساخته شده‌است. بازی طفل ناشی از امیال اواست . یعنی«میل بزرك شدن وبالغ شدن، میلی که کمك به تربیت طفل می کند . طفل‌همیشه بازی‌بزرك شدن میکند ، ودر بازیهای‌خودآنچه‌توانسته است از زندگی اکابر بشناسد تقلید می نماید». او فقط برای‌خود، یابرای‌سایر اطفالی که با آنها «یك سیستم روانی‌متشکل بمنظور بازی» ترتیب داده‌است بازی‌میکند؛ بازی‌او برای بالغین‌نیست، ولی‌چون دلیلی هم برای اختفای میل بزرك شدن خود ندارد ، خویش را ازآنها مخفی‌نمی‌سازد .

کسی که سنش‌زیاد شود دست از بازی میشوید وظاهراً ازلذتی که در

---

۱ - پیکرسازی

نتیجه بازی احساس میکرد صرفنظر میکند. ولی هر کس کمترین اطلاعی از حیوة روانی بشر داشته باشد میداند که برای یك فرد هیچ مشکلی بصعوبت صرفنظر کردن از یك لذت چشیده شده نیست. درحقیقت ما قادر بصرفنظر کردن از هیچ چیز نیستیم، مافقط میتوانیم چیزی را جانشین چیز دیگری سازیم؛ آنچه که ظاهراً صرفنظر کردن است درحقیقت چیزی جز یك شکل جانشین[1] شده نیست. بنابراین جوان بالغ هنگام رشد خود، پس از دست شستن از بازی ازچیزی صرفنظر نکرده جز آنکه مشغول جستن نقطهٔ اتکائی در واقعیت است. دیگر او بجای بازی کردن اوقات خودرا مصروف تصورات خویش می‌سازد ودرخیال کاخهای باشکوه بنامیکند ودرتعقیب رؤیاهای بیداری است. بعقیده من اغلب مردم دربعض سنین زندگی بدینطریق برای خود ایجاد Fantasmes [2] می کنند.»
Fantasme و رؤیای بیداری اصطلاحات معادلی هستند.

فرد بالغ « اشتغالات بقول خودش مهم وجدی را با بازیهای بچگانه مقایسه میکند؛ وسپس ازفشار بسیار شدید زندگی عبور کرده، برای کسب لذت به مزاح دست می‌زند».

با اینوصف معمولا فرد بالغ ازفانتاسمهای خود خجالت کشیده، آنها را از دیگران پنهان می‌سازد وتنها برای خودش نگاه می‌دارد. او می‌داند که اجتماع به‌ترك گفتن تصورات او کاری نداردوفقط ازاو فعالیت درمحیط واقعی را طالب است. وبنابراین بعقیده خود مجبوراست بعض امیال ممنوع را که محرك رؤیاهای اوهستند پنهان کند.

اگر نوروزه‌ها قضایائی را که دراشخاص سالم نیزوجود دارد به‌پزشك پسیکانالیست ابراز نمیکردند، ما امروز درخصوص این اصول اسرار آمیز، فقط اطلاعات مختصری داشتیم. « بشرخوشبخت دارای فانتاسم نیست، تنها بشر ناراضی برای خود فانتاسم ایجاد میکند. امیال اقناع نشده محرك فانتاسم است. هرفانتاسم محقق یك میل است؛ فانتاسم واقعیت را که رضایت بخش نیست جبران وترمیم می کند، امیالی که موجب ایجاد فانتاسم هستند برحسب جنس، کاراکتر وشرائط زندگی فردی که خود را تسلیم تصورات خویش می‌سازد فرق میکنند. ولی میتوان آنها را در دوجهت اصلی دسته بندی کرد اینها امیال اروتیك و یا امیال جاه طلبانه‌ای هستند که بکار تحریك شخصیت میخورند، امیال اروتیك همیشه بطورخاصی در زنان جوان تسلط دارند. در مردان جوان، کنار امیال اروتیك، امیال غرور وجاه طلبی کاملا جالب توجه است. با اینوصف، هماطور

---

۱ - Substitutive

۲ - تصورات عجیب و رؤیا

که اغلب عکس‌هدیه کننده میزجلومحراب در گوشه‌ای نمایان است ، در اغلب فانتاسمهای جاه طلبانه نیزمی‌توان ، خانمی‌را که در گوشه‌ای قراردارد وشخص خالق فانتاسم کلیه اعمال جالب خود را برای‌او انجام داده وتمام موفقیتهای‌خود را بپای وی نثار می‌سازد، کشف کرد.

فانتاسم از تأثیرات آنی که موجب تحریك یك میل شدید است ناشی می‌شود وخاطره‌ای را که اغلب در طفولیت اتفاق افتاده است ، باشکل یکی‌از لحظات گذشته را که در آنهنگام چنین تمایلاتی اقناع‌می‌شد، بیاد می‌آورد ؛ و باینطریق آتیه‌ای موافق بامیل خود مجسم می‌سازد . یك یتیم فقیر، هنگامیکه برای تقاضای شغل‌نزد کارفرمائی می‌رود، خانه پدری را که زندگیش کاملادر آنجا تأمین بود بخاطر می‌آورد؛ بنظرش می‌رسد که با دختر زیبای کارفرما ازدواج کرده وجانشین‌او خواهد شد و باینوسیله زندگی خانوادگی‌سعادتمندی را بوجود خواهد آورد . «میل می‌تواند در وضع مناسبی که فعلا درمقابلش قرار دارد تعمق‌ورزد وشکلی از آتیه موافق با مدل گذشته رسم کند .»

این‌رویاهای روزانه را میتوان بارؤیاهای شبانه که بهمان نحو ناشی‌از امیال است‌مقایسه کرد؛ ولی درمورد اخیر امیال واپس‌زده درضمیرمخفی‌دخالت خاصی‌دارند .

ملاحظات قبلی کمك مهمی‌درفهم‌نحوه ایجادآثار ادبی‌است. ادبیات‌نیز یك بازی، شبیه بازی اطفال است . زبان آلمانی‌آثار ادبی راSpiele(بازیها) کمدی‌را Lustspiel، تراژدی‌را Trauerspiel وبازیگررا Sehauspieler می‌خواند. «شاعررفتاری شبیه اطفال دارد؛ او برای خودجهانی تصوری‌ایجاد کرده، آنرا بسیارجدی می گیرد ؛ یعنی‌آنرا باصنعات‌زیادی تزئین کرده بکلی ازواقعیت‌دورش می‌سازد .. ازاین‌عدم‌واقعیت جهان‌شعر، نتایج بسیارمهمی برای تکنیك هنری بدست می‌آید ؛ زیرا اغلب چیز هائی که در صورت واقعی بودن لذتی‌ایجادنمی کند، هنگام بازی تصورات به ایجاد لذت قادر می‌شود ؛ وبیشتر تأثراتی که فی‌نفسه رنج آور است ممکن است منبع لذتی برای شنوندگان یا تماشاچیان شود .»

ازطرفی، آثار ادبی‌شبیه به رؤیاهای روزانه جوانان وبالغین‌است. یك داستان مورد توجه عموم همیشه تجسم قهرمانی‌است که توجه همه را بخودجلب میکند، وازتمام مخاطرات بسلامت میگریزد . دراین «روئین تنی» اعلیحضرت من، قهرمان تمام رؤیاهای روزانه وکلیه رومانها ، بخوبی هویدا است» این قهرمان تمام زنان را عاشق خود می‌سازد ؛ درمیان‌سایر پرسوناژها ، **خوب ها** آنهائی هستند که بکمك وی می‌شتابند و دشمنان وی همیشه **اشرار** محسوب

میشوند. بین این داستان تیپ عامیانه وسایر آثار ظریفتر، می‌توان همه نوع مراحل وسیط ویك ردیف ممتد از تحولات صعودی کشف کرد . در رمانهای مشهور به پسیکولوژیك ، وضع درونی قهرمان تشریح شده‌است. در آثار او بژ کتیف نیز، مانند بعض رمانهای امیل زولا قهرمان ناظری، بشکل تماشاچی حرکات و بدبختی های دیگران وجود دارد .

اصولا با کشف یك حادثه کنونی ، دراساس آثار ادبی، که محرك یك میل شدید، خاطرات ، خصوصاً خاطرات طفولیت است می‌توان علل آن آثار را توضیح داد. «آثار ادبی ، نظیر رؤیاهای روزانه ، یکنوع امتداد یا جانشین بازیهای طفولیت است .»

البته ، بعض نویسندگان مانند مصنفین حماسه‌ها و تراژدیها بجای ابداع موضوع ، از تم‌های ساخته شده وموجود استفاده میکنند. ولی، ازطرفی، استقلال آنها در انتخاب این موضوعات وطریقه پروراندن آنها نمایان میگردد، وازطرف دیگر این سوژه‌ها از فولکلور، افسانه و روایات اقتباس میشود، افسانه ها نیز خود «انعکاس مسخ‌شده‌ای ازفانتاسمهای امیال ملل مختلف و رؤیاهای باستانی بشر جوان است» .

علت تاثیرات ناشی از آثار ادبی چیست ؟ این راز مربوط به خودمصنف واز اسرار تکنیك مورد استفاده اواست. «خالق هنر، کاراکتر رؤیای روزانه را تعدیل کرده ، وسیله یك نوع لذت استیتك صریح وقطعی ، یعنی نوعی لذت استتیک ،که با تجسمات فانتاسم های خود، بما تقدیم می کند ، مارا مجذوب می‌سازد .

آغاز فریفتگی یا لذت اولیه آنچنان لذتی‌است که بمنظور کسب یك لذت عالی ناشی از منبع روانی بسیار عمیق بما تقدیم شده است . بنظر من کلیه لذات استتیك، کاراکتر لذات اولیه را وسیله خالق خود در مابوجود می‌آورد ، ولی نیرومندی واقعی آثار ادبی بسته باینست که روح ما توسط آنها از بعض شدائد آسوده شود. شایدهم این موضوع که هنرمند موجب میشود، مابعداً بدون ملاحظه وخجالت، ازفانتاسمهای شخص خود لذت ببریم در نتیجه فوق تأثیر شدید داشته باشد.»



درهرصورت ما باید دراحساسات خالق هنر شرکت کنیم ، مقاصدش را حدس بزنیم ، تا در نتیجه محتویات حقیقی و مفهوم اثری که تفسیر می کنیم کشف کنیم .

پسیکانالیز می‌تواند در این عمل بما کمك کند وسابقاً چگونگی تفسیر چند

اثر بزرگ ، شاه اودیب - ازسوفوکل ، هاملت ، ماکبت ، وریشارد سوم اثرشکسپیر ، وروسمرشلم اثر ایبسن را توسط پسیکانالیز ملاحظه کردیم .

فروید شخص گوته‌را بابررسی تنهاخاطره طفولیتی که این متفکرنابغه دراتوبیو گرافی‌خودبنام Dichtung und Wahrheit - شعروحقیقت - نقل می کند، تحت پسیکانالیز قرار داده‌است .

ولفگان ۱ کوچولو اصرار داشت که ظرفهای شکستنی را از پنجره بزیر اندازد . لذت ازصدا وخوشحالی ازخراب کردن‌ممکن است علت اینکار باشد، ولی‌این‌موضوع را توضیح نمیدهد که چرایك‌چنین‌امرفرعی‌مکان‌مداومی را درخاطروی تابلوغ و کبرسن حفظ کرده است .

پسیکانالیز با استفاده ازاعترافات بعض نوروزه‌ها، پی برده‌است که‌عمل پرتاب طرف یك عمل سمبولیك یا بزبان دیگرساحرانه است وطفل‌توسط آن میل دورساختن یك ناخوانده ، ومشخص‌تر، یك برادر جوانتر را ازخودنشان میدهد. ولفگان نیزدر ده سالگی، مرك برادرخود هرمان - یاکوب راکه ٦ سال بیشترنداشت بابی‌اعتنائی‌تلقی کرده بود . هنگامیکه گوته این‌خاطره را نقل‌می کند، «مثل اینست که‌می گوید: من‌طفل‌سعادتمندی بودم وسرنوشت‌موافق من بود ، قضاوقدر، با اینکه هنگام تولد مرا مرده تصورمیکردند، مرامحفوظ داشت . وحتی برادرمراکه شریك عشق مادری‌بود دورساخت. هنگامیکه‌انسان بدون مانع‌طفل‌ممتاز مادرخود باشد ، یك احساس پیروزی واطمینان‌ازموفقیت راکه بی‌نتیجه نمی‌تواند باشد همیشه درخویشتن‌محفوظ دارد . وبنابراین گوته میتوانست چنین اندیشه یاشبیه آنرابصورت اپیگرام درصدر تاریخ حیات‌خود نقل کند که منبع نیروی‌من در روابط با مادرم قرار دارد.»

فرویداثر کوچکی‌را نیزبه بررسی گرادیوا اثرجانسن(۱۹۱۱-۱۸۳۷) اختصاص‌داده است . وی نشان‌می‌دهد که چگونه مصنف این رمان کوچك بدون کمترین اطلاع از پسیکانالیز ، ایده های اصلی آنرا هنگام تشریح رؤیاهای قهرمان خود بکار می برد . این‌قهرمان، جوان‌باستان شناسی است که ظاهراً به «۳ fetichiste ۲Erotomanie » دچارشده‌است، زیرا اوبه یك پیکرسنگی بسمت پاهای‌آن یاصریحتر وضع آن‌پاها، عشق‌جنون‌آمیزی احساس می کند . و سپس به زن جوانی که دارای قدمهائی شبیه بآنست علاقه شدیدی‌مییابد و چندی بعد متوجه می‌شود که‌زن مزبور از رفقای طفولیت‌اواست . این‌خاطره

۱- اسم کوچك گوته ۲ - از امراض عصبی ، ناشی‌از تسلط افکارعشقی‌یاجنسی است
۳ - بت پرستی (ترجمه‌های قبلی‌رجوع شود)

واپس زده طفولیت علت Fetichisme اورا به پا توضیح میدهد.

فروید اظهار می کند که ادبیات ازاین لحاظ «متفق گرانبهائی» برای پسیکانالیز است. در نتیجه توجهی که فروید نسبت به آثارادبی از خودنشان می‌دهد بعض مفسرین چنین عقیده دارند که شاید بعض اصول پسیکانالیز فروید بجای ریشه علمی یاتجربی دارای اساس ادبی بوده‌است. تئاتر نویس‌فرانسوی **ه. ر. لانورماند**، درمقاله‌ای‌درمجله **پانورما** (۲۰ ژوئیه ۱۹۳٤) دیداری راکه از استاد وینی بعمل آورده چنین‌نقل می کند که استاد ویرا در کتابخانه خود پذیرفته، پس‌ازنشان‌دادن‌تراژدیهای یونانی‌وشکسپیر باو گفته بود «اینها جواب مرا می‌دهند! اینها استادان من هستند!» **ه. ر. لانورماند** اضافه می کند: «این‌اعتراف ممکن‌بود اورا در نظر پزشکان اعصاب، مظنون کند ولی درنظر من‌بزرك کرد. این حدس همیشه درخود من‌بود که ارکان واصول دکترین او درالهامات شعرا وامتدادات وتفاسیرسیستماتیك آنها است.»



فروید که پس‌ازآثار ادبی علاقه خاصی به پیکرسازی ابرازمیداشت، یکی‌از بررسیهای خود را به مجسمه **موسی**، اثرمیکل انژ اختصاص‌داد، وآنرا بدون نام مصنف درفوریه ۱۹۱٤ در«imago» انتشار داد. در این بررسی، پس‌از بحث دراطراف تفاسیرمختلف استتیسین‌ها ومورخین‌هنری، نتیجه گرفت که مجسمه‌**موسی** حاکی‌ازاینست که، وی ازترس‌فقدان‌تسلط برنفس‌وشکستن **مجموعه‌قوانینی** که‌ازخدا دریافت کرده ودردست دارد، خشم‌ناشی‌ازملاحظه یهودیان را فرو می‌خورد. «توده نیرومند عضلاتی که نشان قدرت فوق‌العاده این پرسوناژ است وسیله‌ایست که مهیب ترین‌عمل‌خارق‌العاده روحی‌را که‌یك فرد قادر برآن است، یعنی منکوب ساختن حسیات شخصی بنام مأموریتی که شخص خود را وقف‌آن ساخته‌است، بطورمادی بیان‌می کند.»

فروید کتاب کوچکی راکه قبلاهم ازآن‌نام بردیم به بررسی **خاطره طفولیتی ازلئونار داوینچی** اختصاص‌داده‌است. این‌هنرمند نابغه میگوید هنگامیکه هنوز درگهواره بوده، کرکسی بسویش می‌آید و مادم خود دهان اورا می‌گشاید وچند بار آنرا بمیان لبهایش می‌زند. در اینجا یقیناً موضوع عبارت از فانتاسمی است که پس ازتولید متوجه طفولیت شده است و کرکس مادراواست که سرپستانش بین‌لبهای‌وی قراردارد **لئونار** که طفلی نامشروع بود، پنج سال حیات اولیه خودرا تنها درکنار مادر خود گذرانید. رؤیای او «شدت رابطه اروتیك بین مادر وطفل» را بخوبی هویدا می‌سازد. مهمترین

تأثرات حیوة طفولیت او یقیناً لبخند مادرش بوده است : «یك لبخند جامد بروی لبانی طویل و کمانی... لبخند لئو ناردی !» این لبخند پس از لبخندی که بروی لبان ژوکوندش دیده بود، بخاطرش آمد . «این خاطره او را به تجلیل مقام مادری و باز دادن لبخند آن بانوی نجیب به مادر خود واداشت» ؛ و تابلوهای سنت آن ، مریم و طفل موزه لوور از آن بوجود آمد. این لبخند در تمام تابلو های استاد و حتی شاگردانش دیده میشود .

بعداً خواهیم دید که هنر «غیر متعرض» است . زیرا ، با اقرار به ماهیت وهمی و خیالی خود، هرگز با علم سر جنگ ندارد وحتی «سودبخش» است زیرا رضایت های Substitutives[1] برای ما فراهم ساخته ، باینوسیله فداکاریهای افراد را برای تمدن بشر جبران می کند .

۱ ـ جانشین و باقیمانده (مراجعه بقسمتهای قبلی)

ظریفه

فروید کتاب کوچکی را که درسال ۱۹۰۵ تحت عنوان ظریفه (به آلمانی Witz) وروابط آن باضمیر مخفی انتشار یافت، به یکی دیگر ازساخته‌های فکری که عادی‌تر وپائین‌تر از آثارهنری وادبی است اختصاص داده است.

او قبلا تکنیك ظریفه‌را تحلیل می کند، واغلب ظریفه‌هارا «نتیجه یك ایجاز و شکل پذیری جانشین[1] »، مثلا با استعمال یك کلمه قصیر می‌داند یك یهودی از پرسنوژهای هانری‌هاینه[2] خوشحال است از اینکه یکی از اعضای خانواده روچیلید (سرمایه دار معروف یهودی) «بنحو کاملا فامیلیونر» با او رفتار کرده است. (Familionnaire، ترکیب از Famille بمعنی خانواده و milionnaire) یعنی تاآنجائیکه برای یك میلیونر ممکن‌است رفتاری‌خودمانی با او داشته است. لئوپولد، پادشاه بلریك راکه با زن مشکوك الاخلاقی بنام کلئودومرود روابطی‌داشت بنام کلئوپولد می‌خواندند در اینجا ظریفه با کلمات بازی‌میکند. البته ممکن‌است با افکار نیز بازی کند و این در صورتی است که بایك تغییر بسیار کوچك یك فرمول‌خاص‌معنی‌دیگری بیابد. درخصوص یك مرد سیاسی که هرگونه شانس زمامداری را از دست داده بود میگفتند «وی آینده بزرگی درعقب‌دارد.» همچنین ممکن‌است اساس گفتاریکی باشد منتهی‌تغییر بسیار کوچکی در آن‌رعایت‌شود. مثلا، پس‌ازاینکه کشف‌شدیکی‌از ضدیهودان‌مشهوردارای‌اصل‌یهودی‌است‌یکی باو گفت، «من antisémitisme[3] شمارا می‌دانستم، ولی‌ازantésémitisme[4] شما اطلاع نداشتم»

بعض اوقات نیز کلمه‌ای دوپهلو می‌شود، یعنی کلمه یك معنی‌واقعی و یك مفهوم مجاز بخود می گیرد. مثلا ناپلئون سوم پس‌از اینکه اموال خانواده اورلئان را مصادره کرد درباره‌اش گفتند «این اولین پرواز[5] عقاب بود» رویهم رفته، درموارد فوق، تعداد زیادی کلمات وجملات، که برای ابرازهمان ایده ها لازم بود حذف وصرفه جوئی‌شده‌است. بقول‌ژان پل ریختر، «ایجاز بمنزله جسم وجان لطیفه، بلکه خود لطیفه است».

انحراف فکرعادی، جابجائی، مفهوم متقابل، نقص‌استدلال

---

۱ - Formation substitutive

۲ - شاعر شهیرآلمانی ۳ - ضدیت با یهود

۴ - دارای اسلاف یهودی بودن

۵ - (vol) در زبان فرانسه بمعنی پرواز و درعین‌حال دزدی است.

و وجود نوعی اتوماتیسم هنگام توافق بجای فکر و لفظ نیز بسیار اتفاق می‌افتد: مثلا ، مردجوانی ، دلاله‌ای‌را که یك‌زن‌بدریخت بوی‌معرفی می کرد ، بکناری کشید ودر گوشش گفت «اینکه پیر، بدتر کیب وچپ است، چشمهایش هم قی‌آلوداست ودندانهای کیفی‌دارد.» دلاله‌جوابداد: «می‌توانید بلندحرف بزنید، چون کرهم هست.» بعض‌تناقضات وهمچنین بعض‌تشابهات هم ممکن‌است به لطیفه‌منتهی‌شوند. مثلا دوتصویر ازدو بانکدار آمریکائی کنارهم‌قرار داشت. منتقدی محل‌خالی بین‌آندورا نشان داده ، پرسید : «پس‌عیسی کجا است؟ [1] »

درهرصورت ، «یك جمله طریف، یك لفظ کلی‌است که تفکیك قسمت عمده اساس فکر آن از بخش‌تهیه تدریجی ظریفه برای‌ما امکان ندارد».

فروید هنگام بررسی تمایلات ملهم‌ظریفه، ظرائف را بدو قسمت، اول غیرمتعرض که درآن «طریفه‌ازخودتجاوز نمی کند» وتنهاهدف‌آن«تحریك لذت شنونده‌است» وسپس متعدی که «ناشی‌ازقصد خاصی»است تقسیم‌میکند. قسمت اخیر نیز بدو دسته تقسیم می‌شود: «یا اینکه ظریفه تهاجمی است (و برای‌حمله، هجو ودفاع بکار می‌رود) یا بیحیا است (و پرده دری میکند).» صورت اخیر را زمختی می‌نامند : «هدف اساسی زمختی زن است و باقصد دلبری وجلب توجه‌برابری‌میکند» ــ «طریفه وقیحانه(انتقادی ، کفرآمیز)» را نیز که بطورمثال اخلاق، ازدواج‌ومذهب را موردحمله قرار می‌دهدمیتوان به موارد بالا افزود .

هاینه [2] ، دربستر‌مرك، به کشیشی که ویرا به مراحم وعفوخداامیدوار می‌ساخت جوابداد . «البته که‌او مرا خواهد بخشید، چون کارش همین‌است.»

یکی‌از جنبه‌های خاص طریفه ، خوی اجتماعی‌آنست «طریفه اجتماعی ترین‌فعالیتهای روانی بمنظور کسب لذت است . » ظریفه همیشه محتاج وجود شخص‌ثالثی است که بآسانی‌آنرا درك کند. «هیچکس فقط برای خودظریفه نمی‌سازد . تدارك تدریجی لطیفه با احتیاج ابراز آن به‌کس دیگر بستگی ناگسستنی‌دارد .» لطیفه غیرمتعرض‌باید مورد تأئید طرف قرار گیرد وبدون آن بهدف خود نمی‌رسد. کلمات غرض‌آمیز فقط در صورتی به نتیجه می‌رسد که باتمایلات مخالف تصادف کند جمله هاینه مبنی‌برقیاس کشیشان کاتولیك با دلالان یك سرای عمده فروشی و پاستور های پروتستان با جزء فروشان بی‌اهمیت، اگر دریك مجمع کشیشان وپاستورها ایرادمی‌شد موفقیتی‌نمیداشت

۱ ـ معروف است عیسی را بین دوحرامی مصلوب کردند .

۲ ـ شاعرعزلسرای بزرك آلمان

لطیفه هنگامیکه بامانعی مراجه نشود ودرضمن تازگی و لطفی داشته باشد برای شنونده لـذتی ایجاد می کند که تظاهـر آن قهقهه است ، و در عین حال گوینده‌قیافه‌ای خونسرد وجدی بخود می گیرد. سابقاً دیدیم که‌تکنیك لطیفه حاوی یك نوع خود داری، یعنی‌ **یك خود داری از کوشش روانی** است . هنگامیکه کلمه‌ای‌غرض آمیزاست، یك تمایل ممنوع را ارضا کرده ، ما را در برداشتن‌ممنوعیت کمك میکنند و برای‌ما موجب«خود داری از یك کوشش لازم برای ممنوعیت پاسر کوبی» می‌شود .

از نقطه نظرهای مختلف لطیفه با **بازی** روابط بسیار نزدیك دارد . بازی‌هنگامی که‌طفل‌استعمال کلمات‌وتنظیم‌افکار رادرست‌فرا نگرفته‌ظاهر میشود؛ لذتی که وی از این فعالیت بدست می‌آورد اورا وادار به توسعه بازی‌میکند، تا اینکه عقل، وروح انتقاد براین توسعه حدی می‌نهمد: « بازی از این پس بعنوان اینکه بی‌معنی‌وپوچ‌است محکوم می‌شود»، وجوان‌فقط درموارد خاصی بآن می‌پردازد . با اینوصف بشر نمی‌خواهد از چنین تفریحی صرفنظر کند . «مسخره بازی با ایجاد مانع‌درقبال مخالفت وانتقادکه احساس لذت رادرهمان پوست خفه میکند، در تحقق لذت و لطفی که سابقاً از بازی‌بوجود می آمـد می کوشد. وتنها طریق آن اینست که اجتماع‌پوچ‌لغات یا ترتیب ناموزون‌افکار درهرحال دارای مفهومی باشند . اساس مسخره بازی خوشنودی ناشی‌ازمجاز ساختن آنچیزی‌است که انتقاد آنرا ممنوع‌می‌سازد». یعنی باید «در بی- مفهوم، مفهومی» وجود داشته باشد. اگرمسخرگی دارای اساسی باشد، تبدیل به‌لطیفه می‌شود. لطیفه، حتی‌درصورت‌عاری‌بودن‌ازمقصود« به بعض‌اندیشه‌ها کمك کرده، آنها را در قبال یورش داوریها و انتقاد آماده می‌سازد.» سپس بدون اینکه هرگز ازلذت بدوی بازی‌باکلمات صرفنظر کند، ممکن‌است « با تمایلات‌اصلی نفس، که بمنظور از بین بردن ممنوعیتهای شخصی، باسرکوبی و واپس زدگی درحال مبارزه است، منافع‌خودرا تقسیم کند.» بنابراین‌می‌توان آنچه که‌مقدمات سایرلذائذ راتدارك‌می کند بنام(لذت‌اولیه)و(آغازفریفتگی)خواند دراینصورت «لطیفه یك‌نوع توسعه (وسیرتحولی) بازی‌است ».

ملاحظات فوق یك قیاس‌دیگر را ممکن می‌سازد وآن‌مقایسه لطیفه و رؤیا است . در رؤیا نیزهمان سیرتحولات، مانندایجاز وشکل‌پذیری‌جانشین، جابجائی، نقصهای‌استدلال، مفهومات متقابل وتجسمات‌مغایر وجود دارد. البته دراین‌مورد اختلافات‌مهمی‌هست: «رؤیایك محصول‌روانی کاملا اجتماعی‌ولطیفه اجتماعی‌ترین فعالیتهای روانی است رؤیا مخصوصاً برای جلوگیری از عدم رضایت ، ولطیفه برای کسب رضایت بکار می‌رود». ولی علی‌رغم این‌اختلافات

: یك چنین توازی¹ کامل بین‌سیر تحولات تدارك تدریجی لطیفه وسیر تحولات دارك تدریجی رؤیا نمی‌تواند اتفاقی و بی‌معنی باشد» .

علت چنین توازی را باید در نقشی که ضمیر مخفی دراساس رؤیا ولطیفه ازی می کند جستجو کرد .

فروید نظریه زیررا پیشنهاد میکند «یك اندیشهٔ ضمیر مجاور موقتاً طور ضمیر مخفی رفتار می‌شود، و نتیجه حاصل ازاین رفتار فوراً وسیله استدراك میر آشکار دریافت می گردد.» !

ازاینجا علت استعمال حرکات مشابه ، خاصه نقش ایجاز معلوم می‌شود علت اینکه لطیفه دارای کاراکتر «یك ایده ناگهانی و غیر ارادی» است مایان گردیده، چگونگی های آثار بازیهای طفولیت در روح هویدامیگردد: «تدارك تدریجی ضمیر مخفی چیز دیگری جز تیپ بچگانه تفکر و تصور نیست» ، نیزعلت وجود بی- معنی درلطیفه کشف می گردد : «قصد دوباره بدست آوردن ذت سابق³ از بی‌معنی یکی ازمحرکین لطیفه است .»

همچنین علت دخالت تمایلات، خصوصاً تمایلات ضمیر مخفی، مثلادرلطائف ی پرده وجسورانه ظاهر می‌شود . «نیرومندترین محرك تدارك تدریجی لطیفه حضور تمایلات بسیاری است که باضمیر مخفی امتدادددارد، این تمایلات استعداد خاصی رای تولید ظرائف از خودنشان می‌دهند و وسیله آنها میتوان درك کرد که چرا شرائط داخلی و فکری² لطیفه اغلب در نوروزه ها وجود دارد . تحت أثیر تمایلات بسیار لطیفه، حتی از زبان کسانیکه معمولا اهل آن نیستند، نیز بیرون ی جهد .»

---

۱ - Parallélisme ۲ - Subjective

۳ - منظور ارسابق، عهد طفولیت است

پسیکولوژی کولکتیو[1]

در تفاوت بین **پسیکولوژی فردی و پسیکولوژی کولکتیو** یا **پسیکولوژی اجتماعی** نباید اغراق کرد. فرد فقط در موارد بسیار نادر می‌تواند، خارج از روابط باهمنوعان خود، تمایلات خود را ارضا کند. همیشه «در زندگی یك فرد، فرد دیگر دارای یك نقش نمونه، رفیق، یا رقیب است. حالت فرد نسبت به والدین، برادران وخواهران، محبوب وطبیب خود وبالاخره کلیه روابطی که تاکنون موضوع کاوشهای پسیکانالیتیك بوده‌اند، بحق می‌توانند مانند پدیده های اجتماعی تلقی شوند.» این روابط با اعمال، بقول فروید، **نارسیسیك** (یا بلوئر **اوتیستیك**[2]) مخالف است. با اینوصف در مورد فوق فرد جز باعدهٔ بسیار محدودی اشخاص، روابطی ندارد. «پسیکولوژی کولکتیو، فرد را از لحاظ عضو یك قبیله، یك ملت، یك جمع، یك طبقه اجتماعی، وسنن یا از نقطه نظر عنصری از یك توده بشری، که در یك لحظه معین و بمنظور یك هدف مشخص در کولکتویته‌ای، جزء مردم در آمده است در نظر می گیرد.»

فروید «وجود یك روح کولکتیو را که در آن همان سیر تحولات واقع در روح فردی انجام می گیرد» بعنوان یك نظریه بموضوع فوق اضافه میکند. او خود بخوبی متوجه است که چنین نظریه‌ای بامخالفتهای سخت مواجه خواهد شد. ولی همین اشکال در تمام تئوریهای مربوط به این نوع مسائل وجود دارد. «بدون فرض یك روح کولکتیو و یك امتداد حیوة روانی بشری، که دراثر آن بتوان انقطاعات اعمال روانی حاصله از فقدان فردها را نادیده گرفت، پسیکولوژی کولکتیو و پسیکولوژی ملتها ممکن نیست. اگر سیر تحولات روانی یك نسل در نسل دیگر امتداد نداشت، هر کس مجبور بود، بنوبه خود، بتحصیل طرز زندگی بپردازد واین مانع هر نوع ترقی وتوسعه‌ای میشد.»

پسیکولوژی کولکتیو این مسائل را که چطور یك نسل حالات روانی خودرا به نسل دیگر منتقل می‌سازد وچطور امتداد حیوة روانی نسلهای پیاپی تامین میشود، بقدر کافی روشن نکرده است. نظریهٔ انتقال مستقیم توسط عادات وسنن، کافی نیست ولااقل باید «وراثت استعدادات روانی را که بازهم برای قاطعیت خود، محتاج بعض تحریکات ناشی از وقایع حیوة فردی هستند» بعنوان

---

۱ - Collective اشتراکی، دسته جمعی

۲ - Autistique

یك علت جزئی پذیرفت . درخصوص کسب قاطعیت ناشی از وقایع زندگی افراد گفتهٔ یکی ازشعرا را باید نقل کرد: «برای تصاحب آنچه از پدرت بارث برده‌ای، کوشش کن» . درهرصورت هیچ تمایلی در روح کولکتیو و روح فرد بدون باقی گذاردن اثری ازخود، معدوم نمیشود. هیچ سیر تحولی، اعم از مهم یاغیرآن، وجود ندارد که یك نسل قادر به پوشیده داشتن آن از نسل بعدی باشد. پسیکانالیز، باظاهرساختن اهمیت ضمیرمخفی دراینمورد کمك بسیارمفیدی است. «بشر در بین فعالیتهای روحی ضمیرمخفی خود ، دارای دستگاهی است که وسیله آن می‌تواند عکس‌العملهای سایر مردم را تفسیر کند، یعنی نواقصی که همنوعان او در حرکات حاصله از تأثرات خود دارند تعیین و تصحیح کند. بنابراین یك «استدراك نابخود اخلاق، تشریفات و معتقدات» وجود دارد که نسل بعدی وسیله آن می‌تواند « مواریث تاثراتی نسل های قبل را در خویشتن تحلیل کند» .

پسیکولوژی مذهبی بعداً احساس مسئولیتی را، که مربوط به یك اشتباه قدیمی و هیچکس کوچکترین خاطره‌ای ازآن ندارد ، بمانشان می‌دهد . این احساس با انتقال خود ازنسلی به نسل دیگر هزاران سال درضمیر آشکار کولکتیو بشری بای مانده است .

فروید در بررسی خود بسال ۱۹۲۱ تحت عنوان **پسیکولوژی کولکتیو و آنالیزمن**، چگونگی نوع تشکیل کولکتیوهای زودگذررا ازدکتر **گوستاو-لوبون** مولف کتابی بنام **پسیکولوژی توده‌ها** ، ومبحث روابط اجتماعی ممتدرا از**ماك‌دوگال** مولف The Group mind گرفته‌است. فرویدشخصاً بررسی «توده‌های مداوم ، مصنوعی، و دارای درجه تشکیلات بسیار برجسته» که «وسیله رهبران هدایت می‌شوند » ، مخصوصاًدستجات مومنین، اهل **کلیسا** خصوصاً کلیسای کاتولیك، وارتش رابسیار جالب توجه می‌داند. فروید باتجمع کلیه اشکال عشق‌وعلائق تحت عنوان لیبیدو، آنچه خود ـ بااصطلاحاتی که در نظراول‌ممکن‌است خوانندگان‌را متعجب سازد ـ بنام «اساس لیبیدوئی ارتش» و کلیسا می‌خواند، مورد بررسی قرار می‌دهد

درهردو گروه «یك‌وهم، یعنی‌حضور، مرئی‌یاغیرمرئی، یك‌رهبر(عیسی درکلیسای کاتولیك، وفرمانده درارتش) که کلیه‌اعضای کولکتیویته را بایك علاقه مساوی دوست دارد» حکمفرما است . عیسی‌جای‌پدر را می گیرد، امت او نیز خود را مانند برادر می‌نگرند ، «این‌مسلم‌است که رابطه وبستگی هرفرد باعیسی علت‌رابطه هرفرد باسایرین‌است. درارتش نیزهمینطوراست، فرمانده بمنزلهٔ پدری است که کلیه سربازان‌را بیك‌نسبت‌دوست‌دارد، وبرای‌همین‌است که

سربازان بین خود دارای رابطهٔ رفاقت هستند » دسته‌ای که دارای چنین تشکیلاتی بود، با دسته‌های دیگر بمخالفت برمیخیزد. «هرمذهب ، در نظر تمام معتقدین خود یك عشق خاص است، وهریك از آن معتقدین حاضر ندنسبت به کسانیکه باآن عشق شناسائی ندارندهرگونه خشونت وتعصب روادارند،» حال اگر بجای دسته مذهبی، یك شکل دیگر کولکتیو، مثلا حزب سوسیالسیت باشد، باز اصول فوق صدق میکند.

بین اعضای یك گروه تشابه وجود دارد. « پسیکانالیز ، دراین تشابه اولین تظاهرات علائق تأثری نسبت بیك شخص دیگررا کشف می کند.» ولی « یك اجتماع حاصله از تأثرات ، نتیجهٔ ماهیت رابطه و بستگی هرمرداست بارئیس خود». از بین رفتن رهبر موجب و هم و بیم می‌شود. «روابطی که افراد توده را بهم بستگی می‌دهد، معمولا دراثرفقدان روابط بین آنها ورهبرشان ازمیان میرود و توده مانند شیشه ازهم می‌پاشد.»

رابطهٔ بین رهبر ودسته درنتیجه بررسی هیپنوز بخوبی واضح میشود. درهیپنوز (خواب مصنوعی) یك شیئی خارجی یایك کس دیگر جای ایده‌آل‌من را می گیرد. «هیپنوتیزور[1] درنظرهیپنوتیزه[2] تنهاهدف لایق دقت است. رابطه هیپنوتیك عبارت ازیك تسلیم کامل عشقی ، بدون هیچگونه ارضای میل جنسی است.» هیپنوز معمولی یك «توده دوتائی» بوجود می‌آورد و هنگامیکه یك رهبر برعدهٔ کم وبیش کثیری ازموجودات تلقین می کند، یك توده واقعی بوجود می‌آید. «یك توده ابتدائی ، اجتماعی از افراد است که همه آنها یك شیئی را جانشین ایده‌آل‌من خود ساخته‌اند ودر نتیجه بین من‌های آنها تشابهی بوجود آمده‌است.»

فروید بالحن شدیدی مسخ شدن خودرا درنتیجه فشار توده نشان میدهد: «افراد بقدری از توده مرعوب می‌شوند که کلیه قوای خود را برای داوری آزادانه ازدست می‌دهند. هوشهای پست ومتوسط ذکاوتهای عالی را هم سطح می‌سازند. توده درنظر فرد بصورت یك نیروی غیرمحدود و یك خطرعظیم جلوه می کند. مبارزه باآن خطرناك، وتنها شرط یك زندگی آرامانه ، عبارت ازتبعیت نمونه هائی می‌شود که انسان دراطراف خود می بیند؛ یعنی باید با سایر گرگها زوزه بکشد. پدیده عدم استقلال جزء ترکیمات نورمال اجتماع بشری است وچون هرفردی تحت سلطه یك روح کولکتیو حاصل ازخصوصیات اجتماعی وتعصبات طبقاتی قراردارد وعلت هرچیزدرشکلی موسوم به افکار عمومی است،

---

۱ - عامل خواب مصنوعی

۲ - معمول خواب مصنوعی

اصالت فکری و نیروی شخصی بیهوده وحتی موجب مزاحمت است.»

درچنین نوشته‌ها ، اگر انسان دقت بیشتری مبذول دارد متوجه میشود که فروید از خرد شدن فرد در اثرفشار توده متاثر است ، و در اینجا میتوان صفحه‌ای از اتوبیوگرافی اورا که در آن‌شرح‌می‌دهدچگونه بعنوان یهودی بودن «ممنوعیت یك اکثریت فشرده» را تحمل کرده ، و این امر «استقلالی مقابل افکارعمومی» دراو بوجودآورده‌است، بخاطرآورد. اگراین‌صحیح باشد که‌او از اوائل حیوة فکری خود خواهان «تحول اساسی اجتماع‌ما» بوده، بدون‌شك باید گفت که این‌تحول عبارت ازتوسعه آزادیها وحقوق افراد بوده‌است .

درنتیجه ملاحظات قبلی، ماتوده‌را «رستاخیزی‌ازیك گله ودستهٔ بدوی» یعنی گله ودسته‌ای که «مطیع تسلط مطلق یك نیرومند» بوده‌است می بینیم — «همانطور که خواص بشر اولیه با القوه در هرفرد وجود دارد ، همانطور هم کلیه توده های بشری قادر به تشکیل دوباره‌دسته‌های اولیه‌است». هیپنوتیزور مدعی داشتن نیروی‌مرموزی‌است؛ ویالااقل سوژه این‌نیرورا بوی نسبت‌میدهد ودراثرآن‌اراده خودرا فلج‌احساس می کند . شبیه چنین نیروئی (La mana) از رهبران وپادشاهان متصاعداست . «رهبرتوده همیشه تظاهری است از پدر اولیه که آنهمه موجب خوف مابود؛توده همیشه‌میل دارد تحت تسلط یك‌نیروی نامحدود قرار گیرد، وبمیزان زیادی طالب اقتدار ، یا ، با استفاده از اصطلاح گوستاولوبون ، تشنه اطاعت است . پدر اولیه **ایده‌آل توده** است که پس از اشغال‌جای**ایده آل‌من** برمرد مسلط می‌شود.»

باید کاراکتر دسته های اولیه را بررسی‌نمود واساس‌نظم اجتماعی‌را درباستانی‌ترین مذاهب‌یعنی(Totémisme) توتمیسم جستجو کرد(واین‌موضوع فصل آینده است) . از اینجا میتوان «در توسعه روانی بشر ، لحظه‌ای را که پسیکولوژی فردی از پسیکولوژی کولکتیو جدا شده و فرد در مقابـل توده استقلالی بدست آورده‌است ، مشخص»ساخت .

دسته اولیه پدر بیرحمی که دارای محبوبیت کم، و بیم‌زیـادی موجب می‌شده کشته‌است واین‌عمل خارق‌العاده به‌جوانترین‌پسران او که درضمن‌محبوب مادرهم بوده، ازحسادت پدر نیزدرامان‌مانده نسبت داده‌شده‌است این‌قهرمان عمل‌خودرا شاید بدواً فقط درخیال انجام داده باشد؛ درحقیقت او «اولین‌شاعر حماسه گو» بوده‌است و«**افسانه قهرمانی** را ابداع» کرده‌است. فردقهرمان «اولین **ایده‌آل من**» و«طالب جانشینی‌پدر» می‌شود - «بنابراین‌فردتوسط افسانه خودرا ازپسیکولوژی کولکتیو آزاد می‌سازد»، واین‌افسانه «افسانه قهرمانان» است .

پسیکولوژی مذهبی

پسیکولوژی مذهبی رانیز باید در ردیف پسیکولوژی کولکتیو ذکر کرد. فروید درسال ۱۹۱۳ اثرمهمی بنام **توتم وتابو** و سوتیتر تفسیر **حیوة اجتماعی ملل اولیه وسیله پسیکانالیز** را به این موضوع اختصاص داده است. ودر۱۹۲۷ دردیگرآثار خود بنام **آیندهٔیك توهم** وقسمت آخر **کنفرانسهای جدید درخصوص پسیکانالیز** - ۱۹۳۲- نیز بمسائل مذهبی اشاره کرده است.

بنا بعقیده فروید، نفع کتبی ازقبیل **توتم وتابو** «ایجاد رابطه‌ای بین نژاد شناسان، زبان شناسان وفولکلوریست ها وغیره ازطرفی، وپسیکانالیز ازطرف دیگراست»

فروید با بررسی گروههای اولیه بشری، تا آنجا که ممکن است مابشناسیم، یعنی «مردم مشهور به وحشی و نیم وحشی- که حیوة روانی آنها، اگر بتوانیم ثابت کنیم این حیوة روانی یك مرحله قبلی وپایدار توسعه وتحول خودمااست، دارای اهمیت خاصی است - سعی میکنداساس مذهبی و حیوة اخلاقی وتشکیلات اجتماعی را روشن کند.

با اینوصف هرگز نباید فراموش کرد که «حتی بدوی ترین و محافظه کارترین مردم از بعض لحاظ مردمی قدیمی بوده، در پس خود گذشته‌ای طویل دارند ودرجریان آن، مسائل اولیه آنها توسعه وتغییرشکل بسیاری بخود پذیرفته است اضطراراً باید گفت آنچه که در زمان فعلی وجود دارد، درحقیقت شکل متغیر و درجه دومی از تصویر کاملا شبیه یك گذشته بعید است».

بدوی ترین گروههای بشر که ما می‌شناسیم در مرکز استرالیا وجود دارد. فروید دراینمورد معتقداست که ارزش واقعی «حیوة روانی وفرهنك وحشیها تاکنون مورد توجه واقع نشده است» و باتوجه به اندیشه های یك فرد اولیه ونوروزه، می نویسد. «ما باید تحقیری را که جهان خشن ومملوازمادیات نسبت ایده‌ها وامیال پاك روا می‌دارد، به دنیای تصورات یك فرد اولیه و نوروزه که فقط مملو ازوقایع داخلی است روانداریم.»

مذهبی که این افراد اولیه بکارمی بندند **توتمیسم** است، فروید توضیح این امررا ازبعض نژادشناسان مثل **مالك لنان**، **روبرستون اسمیت**، **سر. ج. ژ. فرایزر**، **سالومون ریناخ** و غیره اقتباس می کند.

توتمیسم مذهبی است که گروهی از بشر موسوم به **طایفه** را به بعض موجودات مقدس یا گاه به اشیاء مقدس بنام **توتم** علاقمند می‌سازد.

اصطلاح توتم نه بیك فرد بلکه بـه تمام راسته های مختلفه یك **نوع** اطلاق می‌شود. و معمولا مقصود آن عبارت از یك نوع جانور گاه یك نوع نبات و بندرت اشیاء مختلف است. مثلا تمام اعضای طایفه کانگورو کلیه نمونه های نوع کانگورو و تمام کانگوروها را مقدس می‌دانند.

توتم مانند پدر یا پدر بزرگ یا سلف اعضای طایفه و محافظ و ولی نعمت آنها است. دراغلب اجتماعات، مادر، درنتیجه‌حق زایش، توتم طفل‌است. بنابراین توتم یك نام وهمچنین یك نشانه‌ای‌است، اعضای‌طایفه سعی‌دارند‌ظاهر خودرا شبیه توتم درست کنند.

گاهگاه جشنهائی بر گذار می‌شود که درآنها اعضای طایفه حرکات خاص توتم خودرا مجسم کرده، خصوصاً درضمن رقص آنها را تقلید میکنند.

درجوار ایدهٔ توتم، درتوتمیسم، ایدهٔ **تابو** وجود دارد. این اصطلاح معرف**استثنا** است و بموجب آن بعض‌چیزهاو بعض‌حرکات ممنوعند. این‌اصطلاح را بصورت صفت برای اشیاء یا عملیات ممنوعه بکار میزنند. عمل تابو جدا کردن امر مقدس از ملك مرتد است. وهمچنین‌مانند کلمه لاتینی Sacrer اصطلاح مزبور حاکی ازپاکی واختصاص ودرعین‌حال پلیدی‌وممنوعیت است

دو تابو بیش‌ازهمه اهمیت‌دارند یکی‌ازآنها کشتن وخوردن و گاه دست زدن یا نگاه کردن حیوان توتمیك یا کندن و خوردن نبات توتمیك را ممنوع می‌سازد. با اینوصف، دربعض تشریفات پرشکوه، کلیه اعضای طایفه برای کشتن و صرف دسته جمعی حیوان مقدس اجتماع می کنند. این قربانی، عملی مقدس وعالی‌است وهمبستگی موجود مقدس و وفا دارانش را تحقق می بخشد و درحقیقت یك تقدیس واقعی است.

تابوی‌دیگر رابطهٔ بازنان‌طایفه‌خودی‌راممنوع‌می‌سازد. مرد از لحاظ‌جنسی فقط باید با زنی ازطایفه‌دیگر مربوط شود، واین وظیفه[1] Exogamie است. دراینجا مقصود **ممنوعیت رابطه جنسی با محارم** و وسعت آن بیشتر از ممنوعیت رابطه جنسی با مادر و خواهراست. زیرا کلیه موجوداتی که دارای یك توتم باشند بصورت‌هم خون نگریسته‌شده، در نتیجه بایداز روابط جنسی با یکدیگر اجتناب کنند. وحشیها دارای «فوبی‌روابط جنسی بامحارم» هستند فروید یك سلسله عادات، عاداتی که‌نویسندگان انگلیسی avoidances (آنچه که بایدازآن اجتناب کرد) می‌نامند وناشی‌ازاین تمایل است ازنظرمیگذرانند:

۱ - ازدواج بین دوسوزه‌ای که دارای‌روابط خونی‌نباشند

قبایلی وجود دارد که پسر با مادر، ودختر با پدرش نمی‌توانند تنها باشند؛ ومرد جوان موقعیکه یکی‌ازخواهرانش درخیمه وجود دارد نمی‌تواند داخل‌شود ؛ و حتی درآن قبیله جماع حیوانات خانگی باهم خونهای‌خود مجازات شدیددارد وغیره . فروید اضافه میکند «شایع ترین ممنوعیتها وقابل توجه ترین آنها که بین‌ملل‌متمدن نیزدارای‌اهمیت است مربوط‌بهروابط بین داماد ومادرزن‌است.» بین بعض اقوام بدوی ، هنگامی که این دو در راه یکدیگر واقع شوند ، مادر زن باید پشت خود را بسوی داماد کند تا وی از او رد شود؛ جای‌دیگر داماد باید باتمام سرعت ممکن دویده ، خودرا درجائی پنهان‌سازد .

فروید که در موقع خود بذله‌گو هم هست، در اینجا یك مبحث وسیع مربوط به عادات محافل اجتماعی خودمادرخصوص موق‌می گشاید: «همه‌میدانیم که حتی درملل متمدن، روابط بین داماد و مادر زن یکی از جنبه های ناجور تشکیلات خانواده‌است . یقیناً بین‌ملل سفید پوست اروپا وآمریکا هیچگونه ممنوعیتی درمورد این روابط موجودنیست ، ولی‌اگر ممنوعیتهائی ازاین قبیل طبعاً وجود داشت، بطوریکه هیچکس برای عادت شخصی‌خودمحتاج به تربیت تصنعی آن نمی‌شد، محققاً اغلب مشاجرات ودردسرهای‌امروزی وجودنداشت.

مطمئناً اغلب اروپائیها، عمل اقوام وحشی‌را، که با ممنوعیتهای خود ، هرگونه امکان توافق بین‌این‌دوفرد خانواده‌را قبلاازمیان برده‌اند، کاری بسیار عاقلانه تلقی‌خواهند کرد. چون‌این‌تقریباًمسلم‌است که ازنقطه نظر پسیکولوژیك وجود بعض عوامل موجب کشمکش داماد ومادر زن شده و زندگی مشترك را برای آنها غیر ممکن می‌سازد . استفاده ملل باختر از سوژه روابط داماد و مادر زن برای‌مسخرگی و تفریح ، خودنشانه‌ایست که در روابط دوستی‌آنها ، عناصرمخالف بارزی‌وجوددارد. بعقیده من‌این‌نوعی‌رابطهٔ آمبی‌والانس‌است، یعنی‌درعین‌حال ازعناصردوستانه‌وعناصرستیزه جووومخالف ترکیب شده‌است.»

فروید علت این احساسات را « از طرف مادر زن ، تأسف ناشی از جدائی‌دختر وقادر نبودن به تحمیل نفوذ خود ، و از طرف داماد ، مخالفت با این اراده بیگانه ، حسادت نسبت باشخاصی که قبل از آمدن او محبوب زنش بوده‌اند، ومیل به مختل نشدن توهمات خود که صفات اغراق آمیزی برای زن جوان او بوجود می‌آورد » ، می‌داند . «اغلب اوقات مادر زن موجب اختلال این‌توهمات می‌شود . زیرا ، دراثر شباهت بسیار، دخترش‌را بیاد داماد می‌آورد ودرعین حال دارای آن زیبائی ، جوانی، وطراوت روحی دختر خود نیست» .

وسیله کاوشهای پسیکاناليك می‌توان چند جنبه این تابلورا در نظر گرفت .

مادر وسیلهٔ تشبیه خود با دخترش و با تصاحب یك قسمت بزرك از احساسات او سعی می کند دو باره جوان شود؛ او می خواهد درعشقی که دخترش نسبت بشوهر خود دارد سهیم باشد واغلب عاشق داماد خویش میشود. بنابراین کینه، گاه سادیک، که نسبت بداماد، نشان می دهد بمنظور دفع این تمایل مقصرانه است. داماد نیزعشقی که سابقاً درطفولیت نسبت بمادر یا خواهرخود احساس می کرد متوجه یك زن بیگانه می سازد. «مادر زن جای مادر خودش یا مادر خواهرش را اشغال می کند. اوحس میکند که تمایل دو باره غوطه ورشدن در ادوار اولین انتخابهای عاشقانه دراو تولید و بزرك می شود؛ ولی تمام نیروهای درونی او با این تمایل مخالفت می ورزند» چون او اکنون «از زنا با محارم وحشت» دارد این مقاومت و کشمکش موجب «بعض غضبها و کینه ها» می شود. بنابراین مادر زن، که داماد قبل از دوست داشتن دخترش، اورا دوست دارد «واقعاً درنظر داماد عامل یك وسوسه زنا بامحارم» است.

ملاحظه در حالات ملل متمدن موجبات اصلی احساسات اقوام بدوی را روشن می کند: «هیچ مانعی برای پذیرفتن این مطلب وجود ندارد که فقط همین عامل محرك زنا با محارم، درملل وحشی، موجب ایجاد ممنوعیتهائی درخصوص روابط بین مادر زن وداماد شده است» ومنظور، «جلوگیری از احتمال زنا با محارم» است.

به تابوهای مشخص کننده روابط سن جنسین، تابوهای روابط بین رعایا ورؤسا، پادشاهان و کشیشان وهمچنین قوانین باطن فعالیتهای متقابل کلیه اعضای یك طایفه را نیز باید اضافه کرد: همه باید خود را مانند برادر و خواهر بنگرند، همه از ریختن خون یکدیگر اجتناب می ورزند، همه مجبورند بیکدیگر کمك کنند، یکدیگر را حفظ کنند ومشترکاً ازخود دفاع کنند. قتل یکی از آنها باید موجب انتقامجوئی کلیه اعضای طایفه بشود. بنابراین «توتمیسم سیستمی است در عین حال مذهبی واجتماعی. درجریان تحولات بعدی توتمیسم، این دو جنبه میل جدائی ازهم دارند، واغلب سیستم اجتماعی پس ازسیستم مذهبی باقی می ماند. برعکس، در کشورهائیکه سیستم اجتماعی مبنی برتوتمیسم آنها از بین رفته، بقایای توتمیسم مذهبی را می توان یافت».

توتمیسم، در صورتیکه یك سیستم اجتماعی باشد، احساس وظیفه را بوجود می آورد. «تابو، از نقطه نظر پسیکولوژی چیزدیگری غیراز مبحث امر قاطع[1] کانت نیست، با این فرق که تابووسیله اجبار و باجدا ساختن کلیه

۱ - Impératif-catégorique

محرکات ضمیر آشکار فعالیت میکند. ممنوعیتهائی که نتیجهٔ عادات اخلاقی است وخود ما از آنها اطاعت می کنیم، از لحاظ جنبه های اساسی نزدیک باتابوهای اولیه است بنابراین توضیح ماهیت خاص تابو ممکن است شعاعی بروی اساس تیره امر قاطع خودما بیفکند.»



تئوریهای زیادی برای توضیح معمای توتمیسم و تابوهای آن و قربانیهائی که آداب تقدیس بزرگ آنرا تشکیل می‌دهد بوجود آمده‌اند. فروید، بدون اینکه هیچ یك از آنها را بپذیرد، همه را مرور کرده است. با اینوصف برای تائید یك فرض عجیب ماقبل تاریخی مربوط به ممنوعیت زنا بامحارم، از چند حالتی که وسیله داروین بیان شده استفاده کرده است و آن اینکه «حسادت تمام پستانداران ایده اختلاط و بهم ریختگی عمومی جنسین را در حالت طبیعی باطل می‌سازد؛ بشر نیز ممکن است، مانند گوریل بدواً با زنان زیادی که فقط باو تعلق داشته‌و وی با کمال حسادت در مقابل نران دیگر از آنها دفاع می کرده، زندگی می گذرانده است؛ در دستجات کوچك نر جوان در اول مطیع نر پیر است، ولی هنگامی که بزرك شد می تواند برضد او طغیان کند، بعد قویتر رقبای خودرا کشته یا بیرون می کند ورئیس اجتماع می‌شود سایر نرهای جوان که توسط او دفع شده‌اند، برای خود بجستجوی زن می پردازند وسپس، بعد از یافتن آن، از زناشوئی‌های هم خونی بین اعضای یك فامیل جلوگیری می کنند. باینطریق حسادت رهبر، در داخل آن دسته موجب ممنوعیت روابط جنسی می‌شود یك نژاد شناس دیگر بنام **آتکنیسون** که تمام عمر خود را در **کالدونی جدید** گذرانده و با اغلب عادات بومیان آشنا است، باتفسیر نظریه داروین، چنین می‌اندیشد که برادران با محکومیت بیك عزوبت اجباری برای تصاحب زن یا زنان و دفع استبداد و کشتن پدر متحد می‌شوند وسپس شدائد خود را متوجه یکدیگر ساخته، در یك مبارزه برادر کشی خودرا تحلیل می برند سپس تذکر می‌دهد که چنین حالاتی در گله‌های گاوان واسبان وحشی نیز وجود دارد وهمیشه منتهی به قتل پدر میشود. فروید، با استفاده ازاین ملاحظات واین نظریات، یك تئوری سیستماتیك پیشنهاد کرد که سایر عناصر آن هم بوسیله اکتشافات پسیکانالیز تهیه شد.

ایدهٔ توتم بسیار مبهم ومجهول تر از تابو است، ولی با اینوصف ممکن است با توضیح ذیل روشن شود : حالت طفل نسبت بحیوانات شباهت[1] بسیاری با حالات افراد اولیه دارد طفل، غروری را که یك فرد بالغ متمدن دارد و در

1 - analogie

اثر آن بین خود و کلیه انواع حیوانات یك مرز کاملامشخص قائل است ، درخود احساس نمی کند... او بدون تردید حیوان را مساوی خودمی نگرد». با اینوصف ممکن است بعض اطفال ناگهان از حیواناتی که تاچندی پیش علاقه زیادی بآنها نشان می دادند ازقبیل اسب ، سگ ، گربه ، زنبور طلائی و پروانه بترسند.

پسیکاناليزعلت این Zoophobie[۱] را چنین توضیح می دهد: پسربچه اضطرابی که پدرش دراو ایجاد میکند متوجه یك حیوان می سازد، او پدر خودرارقیبی می بیند که در نوازشهای مادرش شرکت دارد ، ولی کینه ناشی ازاین رقابت در اثرمهربانی وتحسین خنثی می شود. از این حالت آمبی والانس یك کشمکش داخلی حاصل شده، طفل باانتقال احساسات خود بیك شیئی جانشین آنراتخفیف می دهد. این شیئی درعین حال ترس و یك علاقه آغشته با محبت در او ایجاد می کند، و حالت آمبی والانس با اینصورت باقی می ماند.

این آمبی والانس وتشبیه خود باحیوان در طفل وفرد اولیه مشترك است. «ما خودرا مجازمی دانیم که پدر را بجای حیوان توتمیك در فورمول توتمیسم داخل کنیم.» باضافه ، «آنچه که ما در اینمورد نظر خود کشف کرده ایم ، افراد اولیه خودشان آنها را بما می گویند، وهرجا که سیستم توتمیسم هنوز مورد اجرا است، توتم بعنوان يك سلف نشان داده می شود. تنهاعمل ما تعیین يك مفهوم واضح مادی برای این نشانه بوده است که نژاد شناسان در خصوص آن کاری نمیتوانستند وبهمین جهته متروکش گذارده بودند. درحالیکه برعکس پسیکاناليز مارا وادارمی سازد این نقطه راموردد دقت قراردهیم و از لحاظ توتمیسم درصدد کشف علت آن برآئیم».

این نظر به درصورت صحت ، مفهوم تابورا کاملا بیان می کند: «تابو عبارت ازممنوعیت عملی است که ضمیر مخفی، در اثر يك تمایل بسیار قوی، بسوی آن جذب می شود.» نیرومندترین وسوسه های فکری وحشیان مطابق با امیال بدوی طفلی است که تحت فشار کمپلکس اودیپ ، یعنی کشتن پدر و ازدواج با مادر، واقع شده است. دواصل اساسی توتمیسم نیز کشتن حیوان توتمیك را که نشانه ای ازپدر، وجمع آمدن با زنی ازطایفه خودی را که معرف مادر یاخواهر است ممنوع می دارد.

بین تابو ونوروز ابسسیونل، که آنهم معلول کمپلکس اودیپ وبنابر- این می توان آنرا بیماری تابو نیز خواند، شباهات بسیار وجالب دقتی موجود است. درهر دوحالت ممنوعیت بردلیلی استوار نیست ، واصل آن مجهول است ويك فشار درونی، و يك اضطراب تحمل ناپذیر همیشه اندیشهٔ تخطی از یك

---

۱ - ترس - تنفر از حیوان

ترتیب قبلی‌وتحمیلی را پیروی می کند . ممنوعیت اصلی ناشی از یك قرار داد مادی یا اخلاقی در تابو وهمچنین درنوروزاست، و می‌توان این را **اضطراب ناشی ازتجاوز ولمس** نامید . در هر دوحالت فوق ممکن است ممنوعیت‌را وسیلهٔ تصفیه و بعض تشریفات ازبین برد.

« افراد اولیه نسبت به تابو های خود یك حالت آمبی والانس اختیار می کنند . یعنی‌ضمیرمخفی آنها درصورت برطرف ساختن این ممنوعیتها آرام و راضی می‌شود، معذلك درعین‌حال خود آنها از عملی کردن این امر وحشت دارند ؛ آنها می‌ترسند ، برای این که میل عملی کردن آنرا دارند و بیم آنها قوی‌تر از میل آنها است ولی‌میل‌هرفردی که عضوجماعتی‌است، مانند نوروزه ها درضمیرمخفی قرار دارد .»

ملاحظات قبلی، بعلاوه واقعیات مـؤید عقاید داروین که سابقاً مذکور افتاد، علت قربانی وتقدیس اصلی‌توتمیسم را بیان می کند : بدینصورت که یك عمل ممنوع برای هریك از افراد ، هنگام شرکت تمام طایفه دراجرای آن ، مشروع وحتی اجباری‌می‌شود؛ یعنی‌همه باجلال وشکوه موجود مقدس رامیکشند ودرعزایش اظهار تأسف کرده ، می گریند. سپس‌درپیروعزاداری جشن‌پرسر وصدائی بر گذار می‌شود. همه از گوشت توتم می‌خورند و باینطریق شباهتی که موجب رابطه آنها با حیوان مقدس و سبب ارتباط آنها با یکدیگر است تقویت می کنند .

بنابراین توتم جانشین پدراست. دراقوام بدوی پدر با شدت و حسادت کلیه ماده‌ها‌را برای خود نگاه داشته پسران خودرا به نسبت رشدآنها بیرون میکند. او باینصورت‌ترتیب‌ممنوعیت‌قرابت‌جنسی‌رادرداخل قوم برقرار می‌سازد. حال درصورتیکه دسته ها هریك عنوان حیوانی [1] داشته باشند اصل ممنوعیت قرابت جنسی بین موجودات هم توتم برقرار می‌شود پسران نسبت به پدر خود که مخالف ارضای مقتضیات جنسی و میل استقلال آنهااست کینه می‌ورزند ؛ با اینوصف بهمان‌نسبت که از وی بیم داشته، براوحسد دارندتحسینش‌میکنند. بالاخره برادران مطرود ، دور یکدیگر گرد آمده ، پدر را می کشند و او را می‌خورند ؛ زیرا آنها آدمخوارند و با لمع گوشت او خودرا شبیهٔ او می سازند وقسمتی ازنیرو یش‌را بدست می‌آورند . سپس حالت‌آمبی‌والانس‌آنها درنتیجه ندامت حاصله ازاین عمل‌وسیله یك **احساس تقصیر** بسیار شدید تظاهرمیکنند ومرده دارای نیروئی بسیار عظیم‌تر ازهنگام زنده بودن خود می‌شود . پسران نسبت بگذشته درخود احساس‌اطاعتی‌میکنند . وباممنوعیت مرك توتم ، جانشین

۱ - مقصود ایست که هردسته حیوان مخصوصی را پرستش کند .

پدر، و باصرفنظر کردن ازجمع آمدن با زنان قوم ، عمل‌خودرا انکار و تقبیح می‌نمایند. احساس تقصیرخود موجب ایجاد این دو تابوی اساسی است. غذای توتمیك که شاید اولین جشن افراد بشراست ، تجسم و یادبودی از آن عمل جنایتکارانه واز یاد نرفتنی‌است. او باخود تظاهرات ندامت را بهمراه داشته مؤید صفات عالی پدر است وتشابه بین برادران را تحقق می‌بخشد ، و خاطره پیروزی‌آنها را حفظ می‌کند. ازطرفی‌ممکن است درامی که‌خاطره آن وسیله غذای توتمیك تجدید می‌شود، فقط درخیال و تصورات اقوام اولیه اتفاق افتاده باشد. درآنها، مانندنوروزه‌ها، واقعیت روانی، لااقل بقدر واقعیت‌مادی،دارای اهمیت است ودرنتیجه وقایع درونی مهمتر از هرچیزاست. «تنها ، احساسات مخالف نسبت به پدر و وجود یك میل‌تصوری دائربه کشتن‌وبلع او کافی برای تحریك عکس‌العمل اخلاقی ودرنتیجه ایجاد توتمیسم وتابواست.»

تحولات غذای توتمیك را تا eucharistie[۱] مسیحیت میتوان درتاریخ مذاهب ملاحظه می‌کرد. آن گناه اساسی، که دراثرمرك‌عیسی ، بشریت از آن رها میشود - چون بنابرقوانین باستانی موسی، فقط قربانی یك موجود دیگر می‌تواند چنین‌جنایتی را جبران کند - جزقتل، آنهم قتل‌پدر چیز دیگری نیست. سپس پسرشبیه پدر وبجای او خدا می‌شود، وازاین‌پس برادران بابلع گوشت و خون پسرشباهت خودرا با او و با التبع با یکدیگر تأمین می‌سازند (البته خوانندگان توجه دارند که فروید امثله خود را از دین‌مسیح می گیرد وفرزند خدا بودن عیسی ومراسم خوردن نان وشراب ودرحقیقت بلع گوشت وخون او مربوط به‌اصول‌مسیحیت‌است م)

بنابراین نفوذ توتمیسم‌درتاریخ بشر بسیارعظیم بوده‌است. ازلحاظ نفوذ مذهبی باید گفت که کلیه مذاهب بعدار آن‌دارای یك احساس‌تقصیردرقبال‌پدرند، و دراثر اطاعت نسبت بگذشته،قصد دارند عفوومحبت اوراتحصیل کنند. ازلحاظ نفوذ اجتماعی و اخلاقی، برادران سعی‌دارند با یکدیگر شبیه پدر خود رفتار نکنند؛ ومتقابلا حقوق یکدیگر را تضمین‌می کنند. «ازاین‌پس به ممنوعیت قتل توتم‌آنها که‌دارای‌یك‌ماهیت مذهبی‌است یك ممنوعیت دیگر که‌دارای کاراکتر اجتماعـی است ، یعنی ممنوعیت قتل پدر اضافه می‌شود. سپس زمان بسیاری می‌گذرد تا این ممنوعیت از حیطه طایفه تجاوز کرده به اصل ساده و روشن هرگز نباید قتل نفس کرد تبدیل‌شود. طایفه برادری که اساس‌آن برروابط

۱ - نان وشرابی که مطابق‌عقاید کاتولیکها روح ، جان ، خون، قدس وعلویت مسیح درآن موجود است

خونی‌است جای قوم‌پدری را اشغال‌می کند. وازاین‌پس اجتماع بروی‌یک تقصیر همگانی ویک جنایت مشترک؛ مذهب بروی‌احساس‌تقصیرو ندامت؛ اخلاق بروی مقتضیات اجتماع مزبور ازطرفی، ومیل‌به استغفار وآمرزش ناشی از احساس تقصیرازطرف‌دیگر، استوارمی گردد.»

هنر ویالااقل بعض اشکال‌آن مانند تراژدیهای یونانی نیز شاید ناشی ازتوتمیسم باشد. دراین تراژدیها، چون قهرمان بار تقصیر شومی را بدوش دارد ومتهم به سرکشی برضد یك حاکمیت الهی یا بشری‌است باید رنج ببرد دسته ۱ Chœur بامهربانی خود ازوی‌حمایت می کند. درحقیقت قهرمان، تجسم پدر اولیه است؛ و جنایتی که بوی منسوب است برضد او، وسیله اعضای کور Chœur که سمبل دسته برادران هستند انجام یافته است. « قهرمان تراژیك علی‌رغم اراده خود مربی کورشده است.» درقرون وسطی نیزدرامی ازاینقبیل باعشق مسیح توام شد.



فروید درهمان کتاب **توتم وتابو** جنبه دیگری ازحیوة روانی اقوام اولیه، یعنی **آنی‌میسم** را نیز مورد بررسی قرار داده‌است. بنابر **آنی‌میسم** جهان پرار ارواحی‌شبیه به ارواح بشراست. این ارواح یا شیاطین موجب‌جنبش طبیعت هستند و نه تنها حیوانات و گیاهان بلکه اشیاء نیز وسیله آن بحرکت می‌آیند. **آنی‌میسم** معتقداست که ارواح بشر دارای یك استقلال‌نسبی نسبت‌به بدن بوده، بطورموقت می‌توانندآنراترك کنند.

آنی‌میسم یك سیستم‌فکری است و وسیله آن می‌توان جهان‌رابصورت یك توده وسیع نگریست. باید گفت که آنی‌میسم تنها ناشی از یك کنجکاوی ساده نیست ودراثر یك احتیاج واقعی تولید شده مقصوداز آن تسلط بر کائنات واستفاده ازآن است. شیوه یابزبان دیگر تکنیك **آنی‌میسم، افسون** است. ولی فروید آنرا باجادوگری بمعنی‌خاص کلمه فرق می گذارد و آنرا هنر نفوذ درارواح وموجب تسکین یا ارعاب آنهامی‌داند۲. افسون‌دارای روشهای‌خاصی است که وسیله آنها می‌توان طبیعت را مطیع اراده انسان نمود و کلیه روابط ایده های بشر را، درنتیجه آن به واقعیت نزدیك کرد. مثلا افسون تقلیدی، با پراکنده ساختن مایعی‌شبیه به باران، طلب باران می کند. آنی‌میسم وافسون چگونه است؟

---

۱ - آواز دسته جمعی

۲ - باید متوجه بود که فروید مشغول تشریح یك مذهب قدیمی (آنی‌میسم) است و این تشریحات را باافکارخوداو نباید‌اشتباه کرد.

پسیکانالیز دراینجا نیز اقوام اولیه را با اطفال و نوروزه ها مقایسه مینماید : طفل می‌تواند امیال خودرا وسیله توهمات حسی راضی کند؛ فرد اولیه این‌عمل را وسیله «یك نوع توهم محرك ۱» انجام‌می‌دهد؛ تظاهرمیل ناراضی درفرد اولیه شبیه به بازی اطفال است: «فرد وحشی‌معتقداست که عمل افسون، درنتیجه شباهت با میل او ، موجب تحقق‌واقعه دلخواه می‌شود.»

بیمار بسیار هوشی که وسیله فروید پرستاری‌ومعالجه شده بود، نوروز خودرا با اصطلاح **قدرت‌مطلقه فکر** مشخص کرد. این‌فرمول‌درموردافسون‌نیز کاملا صادق است . فرد اولیه ونوروزه ، هردویك ارزش اغراق آمیز برای اعمال روانی قائلند . سابقاً دیدیم که لیبیدو می‌تواند خود شخص را نیز بعنوان معمول موردعلاقه بگیردواین‌همان نارسیسیسم‌است. بشرحتی‌هنگامی که‌لیبیدوی او متوجه اشیاء خارج‌وسایر موجودات شود ، باز تا اندازه‌ای نارسیسیك باقی می‌ماند و**نارسیسیسم** فکری نیزاساس افسون را تشکیل می‌دهد .

فروید برای سه حالت مختلف که از بعض نقطه نظر ها مغایر با اصل **اگوست کنت** است، قانونی‌وضع میکند باینصورت که « بشریت درجریان‌زمان به ترتیب دارای سه سیستم فکری وسه نوع استنباط مختلف در خصوص‌کائنات بوده‌است . استنباط آنی‌میسم (میتولوژیك)، استنباط مذهبی واستنباط علمی » ولی‌یك نظر کلی‌شامل‌اصول متعدد روانی درهمه آنهامشترك است؛ زیرا« نوع ذکاوت ما یقیناً طوری‌است که از کلیه موادی که‌درمقابل استنباط وفکر، واقع می‌شوند یك حداقل وحدت ، توافق و وضوح را مطالبه می کند » . (بیگمان مقصود فروید در اینجا نیروئی است که بسیاری از متفکرین دیگر آنرا منطق وحدت می‌نامند.) مرحله آنی‌میسم‌مطابق با نارسیسیسم است و بشرقدرت‌مطلقه را به خود نسبت می‌دهد .

مرحله‌مذهبی، مطابق بامرحله اوبرکتیواسیون ۲ است ودراینجا لیبیدو متوجه والدین می شود. بشرقدرت مطلقه را بخدایان واگذار می کند، ولی‌در عین‌حال نیروی نفوذ رابرای‌خود محفوظ می‌دارد تا خدایان مزبور را بنابامیال خویش‌حرکت دهد .

مرحله علمی، مطابق با « حالت بلوغ فردی است که جنبه مشخص‌آن صرفنظر کردن ازلذت‌طلبی‌وانتخاب معمول خارحی‌موافق بامناسبات ومقتضیات واقعیت است . بشردراین‌مورد به قدرت مطلقه شخصی‌معتقدنیست ، با اینوصف

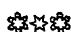
---

۱ - Hallucination motrice

۲ - ارتباط به آثار خارجی

به ارزش عملی روح خود اعتماد دارد .

بهتر است مرحله مذهبی را از نزدیك مورد مطالعه قرار دهیم ، بعداً خواهیم دید چگونه علم برنظریات کلی فروید درخصوص کائنات مسلط است . قبل از ترك آنی میسم باید خاطرنشان ساخت که قدرت مطلقه فکر ، امروز فقط دریك زمینه ، یعنی زمینه هنرپایدار مانده است .سابقاً « هنر برای هنر » مفهومی نداشت . هنر بدواً درخدمت افسون بود؛ صورحك شده یا منقوش بروی دیوار های سرباز خانه های فرانسه بخاطر دورساختن ارواح خبیثه بود نه برای تولید لذت . هنرمند همچنان یك افسونگر باقی مانده است و بشر در اثر فشار امیال خود بمنظور اقناع آنها به ایجاد آثارهنری دست می زند: «واین بازی، درنتیجه اوهام هنری ، همان نتیجه موثر ناشی از یك امر واقعی را ایجاد می کند » . درنتیجه اصل «افسون هنری» همیشه صادق است .



فروید نه تنها در بعض قسمتهای **توتم و تابو** ، بلکه دراثر دیگری که در ۱۹۲۷ تحت عنوان **آینده یك توهم** منتشرشد و همچنین درآخرین قسمت **کنفرانسهای جدید درخصوص پسیکانالیز** (۱۹۳۲) نیز مذهب را مورد بررسی قرار می‌دهد .

هرمذهبی عبارت ازیك مجموعه عجیب دستورات نسلی‌ها واحکام است. بدواً ، مانند آنی‌میسم قبل ازخود ومانند عمل بعدی علم ، یك نظریه کلی در خصوص کائنات پیشنهاد کرده بدینوسیله حس کنجکاوی را اقناع‌میکند وسپس «درمیان پلیدیهای زندگی ، یاری خداوند وسعادت اخروی را به بشر وعده می‌دهد » و بالاخره « پس از تقویت احکام خویش، با استفاده ازتمام اقتدار خود، افکار وعملیات خلق را تنظیم می کند». این دو امراخیر رابطه بسیاری دارند، یعنی « یاری‌وخوشبختی تحقیقاً برای اطاعت ازقوانین اخلاقی است؛ فقط کسیکه از آنها تبعیت کند حق سعادت ابدی دارد ، و فرد سر کش دچار کیفر خواهد شد» . نفوذ عظیم مذهب بیشترناشی ازاین است که دل را قوی کرده ، موجب تسلی است .

اساس مذهب چیست؟ بعقیده پسیکانالیز « استنباط مذهبی‌ما ازکائنات، مشروط به وضع طفولیت ما است». طفل‌خودرامقابل‌جهان‌عظیمی‌احساس‌میکند. مادر، « برضد کلیه خطرهای‌مبهمی که طفل را در جهان‌خارج تهدید می نماید، اولین حامی اوست ؛ ومی‌توان گفت نخستین یاوروی در مقابل اضطراب است .

بزودی پدراین نقش را اشغال میکند، ودر تمام مدت طفولیت این نقش بعهده پدر باقی می‌ماند» . با اینوصف احساسات نسبت به پدر آنبی والاس است و پدر هماندر که مورد تحسین است، موجب بیم نیز هست .

بیم طفولیت در بلوغ نیز امتداد دارد و فرد بالغ بکلیه خطراتی که زندگی وی را تهدید میکند آشنا می‌شود ؛ او نیزمانند طفلی، درقبال جهان، ضعیف و به پشتیبانی وحمایتی، نظیرآنچه درسنین اولیه کنارپدر از آن برخوردار می‌شد، نیازمنداست .

بنابراین پس از جستن چهره این پدر درخاطر خود، که درطفولیت اقتدار بی‌نهایتی برایش تصورمی کرد ، وی را بصورت یك واقعیت ویك **الوهیت** ، یعنی «یك نوع فوق شر تحقق یافته» می‌نگرد .

الوهیت حمایت کننده ، بدواً در توتمیسم بصورت یك سلف حیوانی قبول شده است . ولی هنگامیکه خدایان ظاهر می‌شوند ، حیوانات توتمیك ، حیوانات مقدس آنهاشده ، بمنظور ابراز فداکاری، برای آنها قربانی میشوند. خدای مذاهب بعداز توتمیسم، همیشه بصورت «پدری بارتبه بسیار رفیع» است. «دراینجا نیز، مانند توتمیسم، پسیکانالیز بما تذکر می‌دهد که به سخن معتقدین بخدا، هنگامی که از خدا صورت پدری سخن می‌گویند ـ نظیر توتمیستها هنگامی که از توتم بصورت سلف خود یاد میکردند ـ اعتقاد کنیم» .

در اطراف همین ایدهٔ **خدا ـ پدر** است که معتقدین به خدا اصول Cosmogonie[1] خودرا ترتیب می‌دهند . فردمعتقدبه خدا «ایجاد عالم راشبیه تولدخود تصور میکند» . این، **پدرمقدس** است که از او حفاظت کرده همچنین طرز تشخیص امور مجاز و ممنوع را بوی می‌آموزد و تعدیل غرائز را بوی تعلیم کرده، باو فرمان اطاعت ازضمیراخلاقی می‌دهد .

اگر استدلالات قبلی درخصوص ممنوعیت قتل نفس مورد قبول افتد ، می‌توان این قانون اخلاقی را نیزناشی ازخدا دانست؛ بزبان دیگرمذهب حقیقت را،منتهابایك شکل مسخ شده، بیان می‌گوید.

درهرصورت خدا، مانند پدر درخانواده ، تنبیه کرده یا پاداش می‌دهد، واطمینان به دوستی او ، به بشر نیروئی می‌بخشد تا برضد هر خطری مبارزه کند. بالاخره دعا ، که وسیله آن می‌توان در اراده آسمانی تأثیر داشت ، یك قسمت ازقدرت مطلقه الهی را برای بشرتامین کند .

بنابراین مذهب «درنتیجه احتیاج بقابل تحمل ساختن اضطراب بشر تولید» شده است. ودراینصورت بایدآنرا مانند یك «توهم» تلقی کرد «یك توهم الزاماً

---

۱ ـ اصل تکوین وپیدایش عالم

یك اشتباه نیست . جنبه خاص توهم ، ناشی بودن آن از امیال بشری است. ما یك اعتقاد را ، هنگامی که محرك اساسی آن تحقق یك میل باشد ، توهم می نامیم» هیچ مذهبی با دلیل همراه نیست. «مذهب توهمی است که قدرت خود را در نتیجه استقبال از امیال غریزی ما کسب می کند» . و از این نقطه نظر می توان آنرا با «یك بیماری دماغی که موجب ضلالت حواس[1] است در عین حال یك حالت اختلال مغزی (غیرمتعرض) و مسعودی» است، مقایسه کرد . از یك نقطه نظر دیگر مذهب را می توان با نوروز ابسسیونل قیاس نمود. بین حرکات مصدع و دائمی نوروتیك ها و تکالیفی که فرد معتقد به خدا وسیله آن ابراز ایمان و خلوص می کند شباهات خاصی وجود دارد. و در هر دو صورت فوق ، تشریفاتی اجرا میشود، و منظور یك رشته حرکات کاملا جدا از تمام جنبه های حیوة ، و عملیاتی است که با یك دقت وسواس آمیز انجام میگیرد، و غفلت از کوچکترین اصول آن موجب بیم است. حرکات مصدع دائمی در نظر اول بی معنی بنظر می رسند، ولی پسیکانالیز نشان می دهد که منظور از آن تظاهر افکار و احساساتی است که برای فرد اهمیت عظیمی دارد. ملاحظات اخیر شباهت آنها را با تکالیف مذهبی بیشتر نشان می دهد. بنابراین نوروز ابسسیونل یك نوع «مذهب خاص از شکل خارج شده است ؛ و در نتیجه مذهب را می توان بصورت «نوروز ابسسیونل همگانی» توصیف کرد.

بعداً خواهیم دید چگونه اصول پسیکولوژی مذهبی موجب شد تا فروید در کشمکشی، که از نقطه نظر جهان خارج و فکر بشر، مذهب را در مقابل علم قرار داده، جایگاه خود را مشخص سازد.

۱ - Psychose hallucinatoire

موارد استعمال

نتایج پزشکی

پسیکانالیز قبل ازاینکه صورت یك بررسی وسیع پسیکولوژیك ضمیر مخفی را کسب کند، وسیله‌ای برای مداوای بعض بیماریهای روانی بود. امروز هم این جنبه را از دست نداده است و مداوای نوروز ها از موارد استعمال اساسی آنست.

قبل از بررسی جزئیات تکنیکی این ترابوتیك[1]، لازم است ابده های اصلی آنرا، خصوصاً بنابر مقدمه‌ای بر پسیکانالیز تعیین کنیم.

در درجه اول «مداوای پسیکانالیتیك فقط عبارت از گفتگو بین بیمار وطبیب است». این موضوع وسیله‌ای بدست رقبای پسیکانالیز می‌دهد تا از قاطعیت روشی که محدود به «گفتگوهای ساده» است اظهارشك و تردید کنند. فروید دراین مورد جواب می‌دهد: «کلمات بدواً جزئی از افسون بوده، حتی در زمان فعلی نیز بیشتر قدرت سابق خودرا محفوظ دارند. یك بشر وسیله کلمات می‌تواند همنوع خود را خوشبخت یا مأیوس سازد. کلمات بسیار مؤثر وبرای بشریك وسیله عمومی نفوذ متقابل است. بنابراین نباید ارزش استعمال کلمات را در پسیکوتراپی قلیل گرفت».

گفتگوی بین پزشك ومریض چنین است که «بیمارسخن می‌گوید، وقایع زندگی گذشته وتأثرات فعلی خودرا نقل می‌کند، اظهارشکایت نموده، تمایلات وهیجانات خویش را آشکار می‌سازد. سپس طبیب سعی در هدایت افکار بیمار کرده، خاطراتش را برمیانگیزد ودقتش را بسوی بعض جهات راهنمائی میکند وتوضیحاتی باو می‌دهد و عکس‌العملها وتفاهم یاعدم تفاهمی را که بدینطریق در بیمار ایجادشده مورد ملاحظه قرار می‌دهد.»

مهمترین تقاضای طبیب از بیمار اجرای یك عمل اتو - اوبسرواسیون[2] است. «ما از بیمار دعوت می‌کنیم، بدون یك خیال وفکر مخفی، خودرا دریك حالت اتو - اوبسرواسیون قرار دهد واز کلیه استنباطات درونی که بدینوسیله

---

۱ - Thérapautique معالجه.

۲ - Auto-observation ملاحظه وضع درخویشتن

کسب می کند ازقبیل احساسات، افکاروخاطرات، بدون تغییردرترتیب زمانی آن ما را مطلع سازد . مخصوصاً بوی توصیه می کنیم بهیچ محرکی که انتخاب یا طرد بعض استنباطات را ـ خواه ازلحاظ نامطبوع بودن، یاربط به مسائل شخصی داشتن ، یابوچی وعدم اهمیت آن ـ ممکن است بوی تلقین کند، تسلیم نشود. مابوی می گوئیم فقط درسطح ضمیرآشکارقرار گیرد وازانتقادات ممکن درآن محیط ازهرنوع که هست بیم نداشته باشد. ما باو اطمینان می دهیم که موفقیت وخصوصاً مدت مداوا منوط به درجه دقت وصحت او در اجرای این ترتیب اساسی آنالیز است ومعمولا درست همان افکاری که بیشتر شك ومخالفت درونی تولید میکند، دارای موادی است که ما بوسیله آن بهتر بکشف ضمیر مخفی موفق می شویم »

نخستین کوششهای پسیکانالیست موجب تحریك **مقاومت** بیمار می شود. مریض « باتمام وسائل سعی دارد ازاجرای دستورات طبیب شانه خالی کند. گاه مدعی است که هیچ ایده، خاطره یا احساسی درك نمی کند و گاه ادعا دارد که تعداد این خاطرات واحساسات قدری زیاد است که اخذ و تشخیص آنها برایش میسر نیست . و درهرحال بینهایت اشکال می تراشد . اصولا بیماری که درحفظ یك قسمت روانی بمنظور دورنگاهداشتن آن از نفوذ معالجات سعی نکند بسیار نادر است ...

پس ازآنکه بالاخره انسان بانیروی پشتکار وانرژی موفق شد اطاعتی دربیمار نسبت به ترتیب تکنیکی واساسی متد ایجاد کند، مقاومتی که از یك سو منکوب شده، فوراً به زمینه دیگری منتقل می شود درحقیقت یك مقاومت فکری تولید می گردد و با کمك استدلال مبارزه کرده، مشکلات وعدم احتمالاتی را که یك فکر نورمال، وغیرمطلع ، درتئوریهای آنالیست تصورمیکند میپذیرد. این مقاومتها درنظرآنالیست غیرمنتظره نیست . ما از نظاهر حتمی آنها مطلعیم و می دانیم دفع این مقاومتهاعمل اساسی آنالیزوفقط قسمتی از کار ما است که اگر بنحو شایسته‌ای موفق باجرای آن شویم ، خدمتی بمریض کرده‌ایم » .

یك واقعه دیگر که پس ازپیشرفت کافی امرمداوا ممکن است ایجادشود ومی توان آنرا بصورت آخرین شکل مقاومت نگریست **انتقال** [1] نامیده میشود . دراینمورد مریض، مخصوصاً مریضه «توجه خاصی به شخص پزشك ابراز میدارد. هرچه متعلق به پزشك است مهمتر از کارهای اوجلوه می کند و در نتیجه دقت ویرا ازبیمار بش سلب می سازد . بیمار خودرا فوق العاده مهربان نشان میدهد ومیل دارد هرموقع که می تواند تشکرات خودرا اظهار کند» . بالاخره مریض نسبت به طبیب «محبت عمیق وشدیدی» ابراز می دارد « که اصولا باوضع پزشك

1 - Transfert

و روابط بین آندو درجریان معالجات فاقد تناسب است» . واین ممکن است در صورتیکه مریض یك دختر جوان یازن بدبختی از لحاظ خانوادگی باشد به یك عشق واقعی منتهی شود . بعض بیماران «ادعا می کنند، که بنا باعتقاد خودشان، جز عشق وسیله دیگری برای بهبودشان نبوده است، واز بدو معالجات مطمئن بوده اند که رابطهٔ با پزشك معالج، بالاخره ، آنچه را زندگی مدتها از آنان دریغ میداشت برایشان فراهم خواهد ساخت» . واین «یك انتقال احساسات برشخص پزشك است . این امر در بیماران مرد نیز اتفاق می افتد؛ منتهی احساسات آنها بسهولت اشکال تصعید شده بخود می گیرد .

انتقال را می توان بصورت «نوروزی که تازه تشکیل شده و پس از تغییر شکل، جانشین اولی گردیده است»، تلقی کرد. «کلیه علائم مرضی بیمار مفهوم اولیه خودرا از دست می دهد ویك معنی جدید ومربوط به انتقال کسب میکند، یااینکه فقط سمپتوم ۱ هائی باقی میماند که چنین تغییر شکلی را تحمل کرده باشد . فائق آمدن براین نوروز تصنعی ، یعنی از بین بردن بیماری . این دو نتیجه، در پیرو یکدیگر بدست می آید وپس از وصول به آن عمل ترا پوتیك ما خاتمه پذیرفته است: مردی، که در روابط خود با پزشك، نورمال شده واز نفوذ تمایلات واپس زده گریخته است ، در زندگی عادی خود پس از بودن پزشك نیز همانگونه خواهد بود» . لیبیدو، پس از جدائی از شخص پزشك، دیگر متوجه مفعولهای قبلی خود نخواهد شد .

معالجات پسیکانالیتیك باشکستن مقاومت بیمار امتدادات و تحـولات ضمیر مخفی را که موجب تعداد زیادی نوروزهای مختلف است به ضمیر آشکار می آورد. «ما با انتقال ضمیر مخفی به ضمیر آشکار واپس زدگی ها را از بین برده، شرائط موجب تشکیل سمپتومها را معدوم میسازیم و کشمکش ولد مرض را به یك مبارزه عادی که بالاخره بطریقی تصفیه خواهد شد، تبدیل می کنیم . سمپتومها ، پس از اینکه شرائط آنها درضمیر مخفی با ضمیر آشکار منتقل شد از بین می روند .

عمل اصلی ترا پوتیك ما عبارت از تبدیل ضمیر مخفی به ضمیر آشکار است . وفقط درصورتیکه قادر باین تبدیل باشد مؤثر واقع می شود . بنا براین نفع پسیکانالیز جانشین ساختن ضمیر آشکار بجای ضمیر مخفی و تفسیر ضمیر مخفی وسیله ضمیر آشکار است ... .

یك بیمار روانی پس از شفایافتن بشر دیگری می شود ، یعنی همانطور که در کیفیات موافق و بدون معالجه می بایست باشد .» حیوة نفسانی بیمار «توسعه

---

۱ - علامت مرض

بسیاری یافته ، درمقابل امکان هر نوع بیماری جدید محفوظ می‌ماند. پزشك ، مخصوصاً با استفاده از تلقین های تربیتی ، کمك به بیمار را ادامه می‌دهد. بنابراین‌درست گفته‌اند که معالجه پسیکاانالتیك یك نوع تربیت بعدی[1] است

پس ازاینکه تراپوتیك فروید را می‌توان بصورت «زندگی با حداکثر استفاده از لذت‌جنسی» خلاصه کرد، اشتباه محض‌است. اگردر نوروزه « کشمکش لجوجانه‌ای بین‌تمایل لیبیدوئی و واپس زدگی‌جنسی، بین‌جنبه شهوانی وجنبه اخلاقی او وجود دارد ، تحلیل آن این نیست که یکی‌از رقبارا بردیگری فاتح سازیم». با اینوصف پسیکاانالیز، هنگامی که فرد « پس از مبارزه باخود ، توانست بحقیقت نائل شود»، اجازه می‌دهد که «اخلاقش کمی متفاوت با اخلاق معمول درجامعه باشد». چون بایدتوجه داشت که دفاع از کلیه جنبه‌های«اخلاق جنسی وقرار دادی» اجتماع فعلی و ترتیبات احمقانه این اخلاق کهنه و قدیمی ممکن نیست. «مامی‌توانیم صریحاً باجتماع بگوئیم که آنچه بنام اخلاق‌موسوم است بقیمت فداکاریهائی بیشتراز ارزش خود تمام میشود ، و این شیوه ها از صداقت وعقل‌خالی است . ما از اظهار انتقادات‌خود نزد بیماران غفلت نمیکنیم، ما آنها را عادت می‌دهیم بدون تعصب به مسائل جنسی‌مانند سایر مسائل فکر کنند. وهنگامیکه، پس‌از اتمام معالجات ، مستقل‌شده، شخصاً بمیل‌خویش بین حیوة جنسی بی‌بند و بار و محرومیت و ریاضت مطلق یك راه حل وسط را انتخاب می کنند، وجدان ما آسوده‌است .»

بین پسیکاانالیز ، آنطور که فوقاً مشروح افتاد ، و Psychiâtrie [2] (پسی‌شیاتری) بمعنی‌معمولی کلمه ازلحاظ اصول تفاوتی‌نیست، چنانکه بین نسج شناسی [3] ، مبحث مربوط به سلول‌ها ، و آناتومی ، مبحث مربوط به اندامهای ساخته شده ازتجمع این‌سلولها، اختلافی اساسی نمیتوان یافت. ولی پسی‌شیاتری کلاسیك تاکنون فقط به ضمیرآشکار پرداخته است . «شاید مدت زیادی‌طول نکشد و همه متوجه شوند که پسی‌شیاتری واقعاً عملی ، شامل یك معرفت کافی درخصوص تحولات عمیق ونابخود (مربوط به ضمیرمخفی) حیوة نفسانی‌است».

ازطرفی تراپوتیك آنالیتیك، کاملا باتراپوتیك هیپنوتیك فرق‌دارد تراپوتیك اخیر« برای‌جلوگیری سمپتومها، از تلقین استفاده کرده ، باینطریق واپس‌زدگیهارا تقویت‌می کند، و کلیه‌جریانات وتحولات موجب‌تشکیل‌سمپتومها را بحال‌خود باقی میگذارد درنتیجه بیمار را غیرفعال و بدون تغییر نگاهداشته

---

۱ - Post-éducation

۲ - مبحث امراض دماغی

۳ - Histologie

وی را درقبال علل جدید اختلالات مرضی بی‌دفاع میدارد» .

برعکس بطوریکه قبلادیدیم تراپوتیك پسیکانالیتیك بدواً علت‌اصلی مرض راجسته وسپس تلقین را برای جلوگیری‌ازظهور دوباره آن بکارمیبرد. ازهمین‌جهته است که می‌توان آنرا بصورت یك تربیت بعدی نگریست .



درمعالجات پسیکانالیتیك ایده های اصلی‌ومشروحه فوق‌چگونه‌رعایت میشود ؟ پسیکانالیست برای مداوا ازچه تکنیکی استفاده میکند ؟

دراینخصوص‌می‌توان در**نوشته‌های مختصر**[1] استاد وهمچنین‌درآثار بعض‌شاگرداش خاصه ر . **دوسوسور** و ر . **لافورك** راهنمائیهای متعددی یافت .

فروید دریکی ازبررسیهای خود بسال ۱۹۲۹ متذکرمیشود که درآن هنگام چهارپنجم پسیکانالیستهای حرفه‌ای‌طبیب بوده‌اند ؛ ولی‌او برای کسانی که بررسیهائی در زمینه پسیکانالیز انجام داده‌اند و طبیب هم نبوده‌اند حق استفاده قائل است . ودرمیان دسته اخیر دکترهای فلسفه، مدرسین وچندتن‌زن وجود دارند . البته در مورد اخیر تجارب بسیار در زندگی‌لازم‌است .

دراین تاریخ (۱۹۲۹) پسیکانالیز را در دو انستیتو، یکی دربرلین و دیگری در وین، تعلیم میدادند . برای پسیکانالیست‌شدن تقریباً دوسال تحصیل لازم است .

بجا است، طبیب امراض دماغی که ازپسیکانالیز استفاده میکندخودش قبلا پسیکانالیزه شود. واین بهترین وسیله‌ای‌است که مخصوصاً نقش‌مهم‌سکوت پزشك را در اثنای معالجه بوی می‌فهماند .

ازنقطه‌نظرطبی‌هدف‌پسیکانالیزمعالجه‌هستریکها، مضطربین، کسانیکه دائماً در فشار افکار سیاه واقعند ، پسیکوپاتهائی[2] که عادتاً دچار انقباضات و رعشه هستند ، فوبیها یا جنون های خاص‌است . پسیکانالیستهای محتاط مدعی معالجه دیوانگان زودرس وقربانیان هیستری بدنی نیستند .

برای موفقیت پسیکانالیز باید آنرا درافراد جوان، که هنوز کمپلکس آنها ریشه گیرنشده ، یعنی افرادی که سن‌آنها ازپنجاه نگذشته‌است بکاربرد. مقتضی‌است بیماران خودطالب شفایافتن باشند؛ وتا اندازه‌ای تربیت وتعلیم دیده بوده، ودرنتیجه استعداد شخصی اتو-آنالیز[3] بتوانند بطبیب کمك کنند. بسیار

---

۱ - Klein schriften

۲ - Psychopathe بیمار روانی

۳ - تحلیل نفس‌خود

لازم است که پسیکانالیست و پسیکانالیزه بخوبی بزبانی که انالیز وسیله آن جریان می‌یابد آشنا باشند، چون دقائق زبان خود نقش مهمی درایندورد بعهده دارد.

معالجات پسیکانالیز همیشه طولانی است وپزشك را مجبور میسازد مدت چند هفته یا چندماه روزانه یك ساعت از وقت خودرا مصروف یك بیمار سازد. در نتیجه این معالجات بسیار گران تمام می‌شود و بعلاوه مشتری باید از خود پشتکار ونظم نشان دهد.

در این اطاق انتظار واطاق کار پسیکانالیست، باید مضاعف وجوف آن انباشته بوده واز خود مریض برای بستن آن دعوت شود.

در جلسات مربوطه، بیمار بروی صندلی طویلی «en decapitus dorsal» به پشت دراز می کشد. طبیب در پشت سرش قرار میگیرد واز او تقاضامیکند تاهرچه بخاطرش می‌رسد، حتی اگر در نظرش بی‌معنی، نامطبوع یا خالی از نزاکت جلوه کرده کرد، وآسمان وریسمانهم بود بزبان آورد. چون حالت مشهور بگفتگوی آزادانه را نیروهای خصوصی شخصیت نابخود ما اداره میکنند. در نتیجه تقاضای دکتر، بیمار بانحاء مختلفه عکس‌العمل نشان میدهد؛ گاه، سرگذشت خود را به ترتیب تاریخی آن نقل می کند، یا از مشغله‌ای که موجب تشویق احلال اواست سخن می گوید؛ و اغلب نیز سکوت پیشه میسازد. می‌توان گفت تقریباً همیشه پس از ابراز چندواقعه سکوت برقرار میشود.

پزشك نیزخاموش می‌ماند. این سکوت لجوجانه، که بسهولت ممکن است تاده دقیقه هم برقرار باشد، بیمار را عصبانی میکند. ودرنتیجه اواظهار می‌دارد که این شیوه پسند وی نیست، ودیگر چیزی بخاطرش نمیآید. ولی در عین‌حال نسبت بچیزی می‌اندیشد ومیل ابراز آنرا ندارد، ازاینجهة درخصوص شیئی که مقابل چشماش واقع شده، یا باران ویا بد وخوب هوا باجملات مقطع ومکثهای متوالی سخن میگوید، زیرا ایده‌ای «که قصد پنهان کردنش دارد درون اورا می‌خورد ودراینمواقع گاه به طبیب که خونسرد باقی مانده اهانت میکند. ولی دراثر این سکوت شکست خورده، باعتراف متوسل می‌شود. این اعتراف ممکن است چند دقیقه یاچند جلسه طول بکشد.

طبیب بخاموشی خود ادامه می‌دهد و مریض گاه بعض جزئیات سخنان اولیه خود را اصلاح میکند و مقصودی که از بیان آنها داشته، تحریفاتی که بعمل آورده وقسمتهائی را که از اهمیتش کاسته است کاملاروشن می نماید. سپس سعی میکند رنجهای خودراشرح دهد باسامع خونسردخودرامتأثرسازد. و بالتبع صداقت رای در صورت یك احتیاج کسب میکند. بالاخره بیمار از سکوت

این ناشناس، که وی اسرار خصوصی خودرا برایش‌فاش کرده‌است و درعوض هیچ محبتی‌ازاو نمی‌بیند خشمگین‌می‌شود، وممکن‌است به قطع معالجات اظهار علاقه کند. ولی‌دراین‌لحظهٔ پسیکولوژیك که گاه پس‌ازچند جلسه اتفاق میافتد پزشك برای اولین بار دخالت کرده، به بیمار توضیح میدهد که سر کشی وی طبیعی‌است وعادتاً درهر مریضی بروزمی کند، ودیگراینکه اعترافات او وضعش را روشن کرده‌است، ومی‌توان به نتیجه رسید.

بیمار که‌ازاین توجه‌ومحبت دکترخوشحال‌شده‌است،عقیده‌او رادرخصوص وضع‌خود می‌پرسد. آنالیست‌نیز برای احتراز از بحثهای بیهودهٔ دیاگنوستیك ۱ جواب میدهد که هنوز بمرحله نتیجه گیری نرسیده‌است؛ والبته قبلا باید کلیه تمایلات بیمار را مورد بررسی دقیقی‌قراردهد.

اگر برای کسب اعترافات ناگهانی وغیر ارادی‌موفقیتی بدست‌نیاید، پزشك می‌تواند از بیمار تقاضا کند که سرگذشت و زندگی خود را برایش نقل کند ودراین‌مورد مجبور است بیشتر از قبل دخالت کند: مثلا می‌تواند بمریض متذکرشود که درفلان‌مورد نام مخاطبین‌خود را ذکر کرده یابرعکس. وبعض منقولات اورا تکرار کند، و وی را درتعقیب کلمه امکاری که‌درضمن‌این گفتگو ازخاطرش می گذرد تشجیع نماید. درنتیجهٔ این اسلوب غیرمستقیم، اطلاعاتی را که بطورغیرارادی بدست نیامده بود کسب میکنند.

پس‌ازاینکه پسیکاانالیست بقدرکافی‌ومشبع‌مواد لازم راتهیه کرد ودر پس‌اشغالات ضمیرآشکار بیمار،تمایلاتی‌راکه براو مجهولند کشف نمود، بدون اینکه استنتاجات مهم خودرابوی‌ظاهرسازدمی‌تواندیکنوع‌تابلوی‌پسیکولوژیك یا بزبان دیگر یکنوع « طرح ساده کاراکترولوژیك » را بوی بنماید، و بعض از تمایلات ناېخود وی را برایش آشکار کند. این‌عمل‌آشکار ساختن باید در اولین مرحلهٔ یکی ازجلسات صورت‌گیرد؛ زیرا قبل ازهرچیز مقصود ازآن تحریك عکس‌العمل بیمار است.

بیمار گاه باشدت وحرارت بعض تذکرات اصلاحی می‌دهد و درنتیجه بعض‌قضایائی که تاآنموقع‌مجهول‌مانده‌روشن‌می‌سازد؛ گاه نیزاظهارات پزشك راقبول کرده ومواد جدیدی برای‌تقویت نظریه‌پیشنهادی‌او می‌آورد.

بعداً، ممکن است آنالیز یك جنبه استنتاج بخود بگیرد. اگر شکل پسیکولوژیك درنظر بیمار درست جلوه کرد، علل‌حوادث زندگی خودرا که تا آن هنگام براو مجهول بودمی‌فهمد؛ ودرنتیجه ماده جدیدی تهیه کرده‌خود

---

۱ - علم تشخیص امراض

در تحلیل آن سعی می نماید، و احساس آسایش می کند .

این ممکن است بهترین لحظه شروع تحلیل رؤیاها باشد، چون این عمل اگر زودتر ازموقع آغازشود ممکن است جزئیات بسیار خصوصی زندگی بیمار را کشف کرده ، ظرفیت اورا از بین ببرد و بدینجهة خطرناك شود . ولی احساس آسایش فوق الذکر موجب می شود که مریض در گفتن و ابراز هیچ چیز، تردیدی روا ندارد .

پزشك از بیمار تقاضا می کند که رؤیای خودرا برایش شرح دهد. پس ازخاتمه ، از او میخواهد که جمله اول اظهارات خودرا دوباره در نظر بگیرد و کلیه تصورات و افکاری را که می تواند به این تصویر رؤیائی منسوب دارد بآن اضافه کند . ودرخصوص جملات بعدی نیز بهمین نحو رفتارمی کند . یعنی سعی او برای کشف اینست که آیا بیمار هردوبار خواب خودرا بیك وجه بیان میکند یا برعکس . پارهٔ اوقات مریض ، در دفعهٔ دوم، بعض جزئیات را فراموش میکند؛ وگاه نیز چند تصویر رؤیا راکه بدواً فراموش کرده بود بخاطر می آورد این تجسمات که سعی به فرار دارند معمولا بسیار مهم هستند ودرایجاد کمپلکسهای واپس زده بسیار مؤثرند .

پزشك پس ازخاتمهٔ کاوش خود ، یعنی اطلاع برتصورات وافکارفرعی بیمار می تواند از اوسئوال کند که این رؤیا درنظرش مفهومی دارد یا نه . این سئوال خودممکن است موجب تصورات وافکار دیگری شود . گاه ممکن است یك رؤیای تازه سبب وضوح یك رؤیای قبلی گردد . رویهم رفته تنها بررسی یك رؤیا شاید چند جلسه طول بکشد .

یکی ازخصوصیات آنالیز فروید اینست که بیمار را وادار می کند تا خاطرات خود را با تمام قدرت آن دوباره زنده کند. معمولا احساسی که خاطره در آن شناور است قبل ازخودخاطره ظاهرمیشود ومریض دراثرفشار آن خاموش می ماند ؛ سپس ممکن است مضطرب وهراسان گردد گاه برمی خیزد وحرکات عجیبی ازخود نشان میدهد؛ وبالاخره دربحرانی ازاضطراب وپریشانی وخشم خاطرهٔ واپس زده اش نمودار می شود .

این تخلیه تأثر آمیز بیمار را راحت کرده، و وی نسبت به پزشك که [illegible] نشاط او شده است ممنونیت [illegible] احساس می کند . و این [illegible] آغاز [illegible] باشد . [illegible] احتمال ممکن است در مداوا تأثیر کند ، [illegible] خود را تسلیم می کند . ولی سابقاً

---

۱ - [illegible]

دیدیم که اگر محبت بصورت یك احساس عشقی منحرف شود پزشك باید قبل از معالجه نهائی بیمار را از آن خلاص کند.

پس از اینکه بیمار تأثرات و زخمهای شدید[1] طفولیت، یعنی موجبات انحراف جریان نورمال رشد خویش را کسف کرد ودیگر هیچگونه سمپتومهای مرضی ازخود ظاهر نساخت معالجه را می‌توان کامل ومختوم دانست.

پسیکانالیستها، اختلافاتی را که حتی درجزئیات بین روش آنها (تکنیکی که فوقاً مشروح افتاد) وتکنیك معالجات روانشناسی کلاسیك وجود دارد، بنفع خود، تشریح کرده توضیح دهند. درمعالجات اخیر، پزشك درمقابل مریض ایستاده چشمان خودرا بچشمان او میدوزد وسعی دارد باسخنان خود وی را وادار باعتراف کند، یاسئوالاتی منظور تحریك افکار درونیش بمیان می‌آورد. مریض هم سعی می‌کند فکر پزشك را حدس بزند درنتیجه سئوالات و پاسخها در زمینه ضمیر آشکار جریان می‌یابد، واین طریقهٔ بیهوده و بدی برای کشف ضمیر مخفی است. زیرادقت فکری تأثرات را، که بروزآن دارای اهمیت بسیاری است، خنثی می‌سازد. درحالیکه اگرطبیب باخاموشی کامل درپس بیمار جای گیرد و بادقت مونولوك منقطع بیمار را، که سکوت وتظاهرات تأثر آمیزموجب قطع آنست تعقیب کند شانس وصول بحقیقت بیشتراست

درحقیقت اگر پسیکانالیز، خصوصاً ازنقطهٔ نظر تئوریك، صورت یك وسیله کاوش مخفی بخود گرفته‌است، مورد استعمال اصلی و همیشگی آن معالجه نوروزها است.

---

۱ - Traumatisme

نتایج پداگوژیک[1]

خارج از نقطهٔ نظر طبی ، عملی ترین نتایج پسیکانالیز و مهمترین آنها در نظر فروید قسمتهای مربوط به پداگوژی است. وی در قسمت ششم **کنفرانس های جدید درخصوص پسیکانالیز** بالحن صریحی می نویسد : «این امر از اینجهة که دورنمای باشکوهی برای آتیه مجسم می سازد ، از کلیه سوژه هائی که وسیلهٔ پسیکانالیز بررسی شده در نظر ما مهمتر است : مقصود من استعمال پسیکانالیز در پداگوژی و تربیت نسل آینده است . »

فروید ازاین که دراین زمینه فعالیتی ننموده ، اظهار تأسف می کند ، ولی خوشحال است ازاینکه دخترش **آنافروید** هم خودرا دراین خصوص مصروف ساخته ، بدینوسیله نقص او را جبران خواهدنمود. با اینوصف در **کنفرانسهای جدید...** خود بعض ایده های شخصی را درمورد فوق بیان کرده است .

وی بدواً تذکر می دهد که پسیکانالیز پس از تدقیق نوروزه ها ، بطور خاصی متوجه طفولیت شده است . «هرموقع که درانثنای معالجه یك نوروزه بالغ موفق بدرك علل سمپتومهای او می شدیم ، بدون استثنا بمراحل اولیه طفولیت او می رسیدیم. شناسائی اتیولوژی[2] بعدی ، برای فهم مرض ومعالجهٔ آن کافی نبود مادراثر اجبار به شناسائی خصوصیات روانی کودکی به اصول زیادی پی بردیم که بجز انالیز ، هیچ طریق دیگری آنها را بما نمیآموخت . »

ماقبلا تزهای فروید را درخصوص میل جنسی طفولیت ، انحراف طفل و کمپلکس اودیپ شرح داده ایم . «هرکس می داند که طفل فاقد اخلاق است : هیچگونه ممنوعیت داخلی ، مخالف تحریکات متمایل بلذت ، در او وجود ندارد . نقشی که بعداً وسیله **فوق من** ایفا می شود بدواً بعهده یك نیروی خارجی ، و حاکمیت والدین است . نفوذ الدین وسیله ابراز محبت ، وتهدید به تنبیه تأمین میشود ، تنبیهات در نظر اطفال مساوی بافقدان عشق وفی النفسه موجب بیم واین ترس واقعی مقدمهٔ بیم آتیه از وجدان است .»

سپس ضمیر اخلاقی مربوط به آنچه فروید بنام **فوق من** می خواند ظاهر می شود وموجب آن درونی شدن تأثیرات خانوادگی است که برطفل تحمیل شده است . «پس از درونی شدن مانع خارجی ، فوق من جای تنبیه والدین رامیگیرد.

---

۱ - تعلیم Pédagogie

۲ - سبب شناسی

وهمانطور که سابقاً والدین طفل را مراقبت، راهنمائی و تهدید میکردند این فوق من نیز مراقبت ، راهنمائی و تهدید می کند .»

بنظر فروید تئوری فوق من ممکن است دارای نتایج بسیار مفید پداگوژیك باشد . و «مارا بمنظور اینکه مربیان خوبی باشیم ، بهتر آماده» کند. فوق من «ناشی از یك امر قاطع پسیکولوژی ؛ یعنی بستگی طفل به و الدین و کمپلکس اودیپ است . این دو عامل بسیار بهم مربوط هستند. و نمایندهٔ کلیه موانع اخلاقی و همچنین میل به تکامل و خلاصه هر آنچه ما امروز از لحاظ پسیکولوژی، بعنوان عالیترین اصول زندگی می شناسیم، فوق من است. ما با توجه بمنبع تولید کننده فوق من بسهولت اساس آنرا خواهیم شناخت . ازطرفی هم می دانیم که فوق من ناشی از اعمال نفوذ والدین ، مربیان وغیره .. است . اشخاص اخیر معمولا برای تربیت کودك از دستورات فوق من خود اطاعت کرده ، مبارزه بین فوق من و من آنها هرچه باشد، بهمان نسبت به اطفال سختگیری میکنند. آنها مشکلات کودکی خودرا فراموش نموده، ازاینکه اکنون می توانند خویش را باوالدین خود، یعنی کسانیکه سابقاً محدودیتهای خشنی بر آنان تحمیل می کردند، تشبیه نمایند ، لذت میبرند. پس، فوق من طفل ناشی از منش والدین نیست بلکه تصویری از نقش فوق من والدین و بنابراین از همان محتویات، و نماینده سنن و کلیه داوریهای ارزشمندی است، که بدینصورت درجریان نسلها دوام دارد» .

دراینصورت طفل باید «دریك مدت کم، تمدنی را که درعرض هزاران سال تهیه شده درخود تحلیل کند او باید فن تسلط برغرائز، وتوافق خودرا بامحیط احتماعی، فرا گرفته، یا به یاد گرفتنش آغاز کند. بنابراین «طفولیت مرحله ایست که عبور از آن مشکل است. طفل بخودی خود موفق بتعدیل خویش بآنصورت نیست ، ولازم است که تربیت سهم عمده ای در آن داراشود . بنابراین جای تعجب نیست که این امر اغلب بمقصود نهائی خود نرسد» .

مربی باید از دو نقص متباین احتراز کند : یکی ضعف، و دیگری زیاده روی دراعمال زور . «هدف اصلی تربیت اینست که طرز تسلط برغرائز به طفل آموخته شود : درحقیقت غیرممکن است بوی آزادی کامل داد، و وی را باطاعت بی مانع ازهر گونه تحریکی مجاز ساخت ، البته چنین امری برای روانشناسان اطفال یك آزمایش پرثمر است، ولی زندگی والدین را غیرممکن ساخته، ضرری که فوراً یا بعداً به اطفال می رسد بسیار خواهد بود . بنابراین وظیفه تربیت ممنوع ساختن ، جلوگیری ودفع است وهمیشه نیزدراین زمینه فعالیت کرده است. ولی آنالیز بما نشان میدهد که درست همین گونه سرکوبی غرائز علت نوروزها است بنابراین تربیت باید راه خودرا بین چاه بی قیدی وچاله ممنوعیت اختیار کند . و

اگر این مسئله قابل تحلیل نیست مقتضی است که اوپتیموم (optimum) این تربیت یعنی طریقی که مفیدتر و کمتر خطرناك است جستجو کرد و بزبان دیگر آنچه که باید ممنوع شود مشخص کرد وسپس راجع به موقع و وسیلهٔ تحمل این ممنوعیت تصمیم گرفت . باضافه نباید فراموش کرد که سوژه های مختلف دارای استعدادات جسمی وروحی مختلف هستند وروش مربی نسبت بتمام اطفال نباید یکی باشد . تحقیق دراینمورد نشان میدهد که تا امروز تربیت وظیفه خودرا به بدترین وضعی انجام داده ، برای اطفال تولید مزاحمت بسیار کرده است . شناسائی خصوصیات جسمی وروانی طفل ، وتوانائی به حدس زدن جریانات روحیه غیر کامل او وسیلهٔ بعض نشانه‌ها ، وابراز یك عشق شایسته و بی اغراق بوی باحفظ آمریت لازم ، عمل مشکلی است که برعهده مربی قرار دارد . »

من طفل ، که ضعیف وناقص است مورد تصادمات متعدد وتأثرات شدید واقع میشود . «وفقط دراثر واپس‌زدگی می‌تواند درقبال حمله تأثرات ، ازخود دفاع کند . بنابراین ازهمان طفولیت استعداد اختلالات بعدی وبیماریهای آتیه بوجود می‌آید .

دراغلب اطفال ، وبطور یقین در کلیه بیماران آینده ازهمان طفولیت و قبل ازبلوغ بعض اختلالات نوروتیك ملاحظه می‌شود که والدین وپزشکان نباید آنرا باسهل انگاری تلقی کنند . » در اینمورد بهتر است اطفال تحت درمان پسیکانالتیك قرار گیرند . ومخصوصاً اینعمل باید بوسیله پسیکانالیستهای زن صورت گیرد . بعلاوه برای اینمنظور باید درتکنیك پسیکانالیز تعدیل کافی رعایت شود . مثلا روش گفتگوی آزاد دراینجافاقد نتیجه‌است ، وانتقال نمی‌تواند نقش مهمی داشته باشد . ولی درهرصورت «موفقیت کامل ومداوم است» . بجااست کلیه اطفال ، حتی آنهائیکه دارای عوارض مرضی نیستند ، ازنقطه نظر احتیاط تحت چنین درمانی قرار گیرند . همین عمل پروفیلاکتیك ۱ برای کلیه مربیان آتیه نیز لازمست . از طرفی ، والدینی که خود تحت این درمان واقع شوند « از نقائص تربیت شخص خود آگاه خواهند شد . وازآن ببعد تفاهم بیشتری در قبال اطفال خود نشان داده ، آنها را ، از رنجهائی که شخصاً تحمل کرده‌اند ، معاف خواهند داشت» .

بالاخره این مسئله مورد نظر واقع می‌شود که آیا «تربیت پسیکانالیتیك» الزاماً مخالف باتمایلات عمومی کلیه سیستمهای تربیتی قبلی است وبه توافق طفل با یك مرتب اجتماعی معین بدون درنظر گرفتن ارزش وآتیه احتمالی آن اعتراض می‌کند ؛ وآیا نباید «به نقص تشکیلات اجتماعی فعلی معتقد بود» ؟ آیا نباید با

۱- Prophylactique جلوگیری قبل از مرض

«قراردادهای اجتماعی سابق» مخالفت ورزید؛ فروید خود معتقداست که نقش پسیکانالیز نباید این باشد و «سرکشی اطفال ازهر نقطه نظرقابل تأسف است. منظور اصلی از تربیت پسیکانالنیك فقط عبارت از اینست که اطفال را تاحد مقدور سالم وقادر بفعالیت بسازد.» با اینوصف استاد اضافه میکند: «عوامل انقلابی موجود درپسیکانالیز بقدری است که میتوان اطمینان داشت طفل تربیت شده وسیله پسیکانالیز، بعدها جنبه عکس‌العمل وفشار بخوداختیار نخواهد کرد.»

علاقهٔ فروید به مسائل پداگوژیك، میزان اهمیتی‌را که وی برای کلیه مسائل مربوط به طفل‌قائل‌است ، نشان می‌دهد.

او دراین‌مورد ، درعلم خوابها می‌نویسد ؛ « آیاتنها وسیله رسیدن به بقاء ابدی، بچه داشتن نیست ؟»

یك تصویر عمومی

فروید درقسمت دوم ازحیوة خود، پس‌از۱۹۱٤ راضی‌شد، تمایلی که در وجود او «مدتها منکوب بود، یعنی‌میل به اندیشهٔ و تفکر» را اقناع کند. بنابراین باتر کیب دیدهای مختلف، تحلیلات قبلی خودرا بروی کائنات، بشرو نوع بشر توسعه داد.

کائنات

فروید، در ۱۹۳۲، در هفتمین و آخرین قسمت کتاب **کنفرانسهای جدید در خصوص پسیکانالیز**، **مفهوم کائنات** را تحت عنوان «Weltanschaung» مورد بحث قرار داد. بعض از ایده های این فصل، باتزی که درسال ۱۹۲۷ در کتاب **آینده یك توهم** توسط وی مورد دقت و بررسی وسیعی واقع شد، ربط بسیار دارد.

مفهومی از جهان عبارت از یك بنای فکری است که قادر است کلیه مسائل حیوة ما را بنابر یك اصل واحد تحلیل کند. این مفهوم پاسخی برای تمام مسائل ممکن است و توسط آن می توان کلیه جنبه های مورد نظر را در یك مکان مشخص معین ساخت. همه مردم سعی دارند چنین تظاهری از جهان برای خود ترتیب دهند و این خود امری طبیعی و از ایده الهای آنها است. در نتیجه اعتقاد شدیدی که در اینمورد دارند خودرا در زندگی آسوده تر احساس کرده، می دانند سوی چه چیز متمایلند و به چه طریق می توانند احساسات و علائق خود را با نفع بیشتری راهنمائی کنند.»

پسیکانالیز، پسیکولوژی ضمیر مخفی، پسیکولوژی اعماق، شعبه ای از پسیکولوژی و بنابراین خود یك علم است. تنها مفهوم کائنات که مورد موافقت او است، مفهومی ناشی از علوم فعلی است. باید فوراً قبول کنیم که اکنون علم بسیار ضعیف تر از آن است تا راه حل کلیه مسائل را بما بیاموزد. بنابراین پسیکانالیز خودرا بآنچه تاکنون شناخته شده محدود می کند. «البته، او اصل **وحدت** را در مورد تعریف جهان می پذیرد، منتهی بصورت برنامه ای که اجرای آن به بعد محول شده است. و مدعی است که شناسائی جهان فقط از طریق یك فعالیت فکری، جستجوهای دقیق و کاوشهائی که شدیداً تحت کنترل واقع شده باشد میسر می شود.»

علم ناشی از تجلی، تقدس والهام نیست (ظاهراً فروید کلمه اخیر را بمعنای **برگسون** استعمال نکرده است). علم ساخته شدهٔ عقل است؛ وازطرفی «دادگاه فوق عقل نیز وجود ندارد. وهیچ چیز قادر نیست برای مدتی طولانی با عقل و تجربه مقاومت ورزد».

«تفکر علمی، در اصل، با تفکر معمولی و عادی که ما، اعم از معتقد یا غیر معتقد (بخدا و مذهب) در کیفیات مختلف زندگی خود بکار می بریم فرقی ندارد. تنها امتیاز آن چند کارا کتر خاص است، مثل: بررسی اشیاء بدون نفع مادی و آنی، و کوشش برای حذف دقیقانهٔ کلیه نظریات شخصی و هرگونه نفوذ یا ترات.

تفکر علمی واقعیت مستدرکات حسی را که باینطریق استنتاج می کند، تحت کنترل قرار داده، مستدرکات جدیدی را که ازطرق عادی تهیه آنها مشکل است برای خود تحصیل کرده در آزمایشات عمداً مختلف، شرائط تجارب تازه خودرا بررسی می نماید. وبالاخره کلیه کوششهای آن درجهت توافق با واقعیت ـ یعنی آنچه که خارج ومستقل ازما است، وبموجب تجربه، تحقق یا ناکامی تمایلات ما را تعیین می کند ـ واقع است.

ما این توافق باجهان واقعی خارج را حقیقت می نامیم. واین مقصود و هدف مورد نظر هرفعل علمی وحتی فعالیتیست که فاقد ارزش عملی است.»

بدون شك «بازجوئیهای ما معمای جهان را، آهسته آهسته کشف خواهد کرد. با اینوصف فعالیتهای علمی تنها راهی است که می تواند ما را به شناسائی واقعیت خارجی رهبری نماید»

مخالفین، اعتراض می کنند که ترقی علم بسیار بطئی و استنتاجات آن موقتی است. وحقیقت امروزی، فردا جای خودرا به حقیقت دیگر خواهد سپرد، که آنهم زود گذراست « بنابر این حقیقت بزبان دیگر تازه ترین اشتباهات است.»

البته علم «هنوز بسیار جوان، و درمیان فعالیتهای مختلف بشریکی از آنهائیست که خیلی دیر توسعه یافته»، و بدیهی است که ترقی آن آهسته و بزحمت انجام می گیرد. ولی «این فکر که علم قدمهای لرزان خودرا کورکورانه از تجربه‌ای به تجربهٔ دیگر می برد، یا اینکه بتعویض اشتباهی با اشتباه دیگر عادت کرده است خطای بزرگی است معمولا علم شبیه هنرمندی است که طرح مجسمه خودرا باگل رس تنظیم کرده ولاینقطع کاردك او بفعالیت مشغول است، یعنی آنقدر حذف واضافه می کند تااینکه شباهت منظور را باشیئی که دیده یاتصور نموده، بدست می آورد».

«استحاله افکار علمی، تحول وترقی است، نه تخریب واز بین رفتگی. قانونی که قبلا دارای یك ارزش عمومی بوده است، بصورت یك امر خصوصی تغییر کرده، درعین حال ارزش قانونی مقبول تری کسب می کند؛ یا اینکه زمینه آن وسیله قانون دیگری که بعداً کشف می شود، محدودشده با النتیجه یك قرابت کلی باحقیقت، جای خودرا بدیگری، که توافق آن باواقعیت دقیق تراست وخود نیز نوبه خود باید منتظر تکامل دیگری باشد، می سپارد.» مادرقدیمی ترین و تحول پذیرفته ترین علوم «یك هسته معرفت مطمئن وتقریباً لایتغیر مشاهده می کنیم».

فروید با امتداد دفاع خوداز علم، که آتیه یك توهم را نیز از آن نتیجه می گیرد، دلائلی راکه ما برای اعتماد به ارزش روحیه خود در مورد

شناسائی کائنات در دست داریم می‌شمارد : « اول ، اورگانیزاسیون یا دستگاه نفسانی مافقط در نتیجه سعی بمنظور فهم جهان‌خارج توسعه یافته، سپس مجبور شده‌است اساس وچوب بست خودرا تا درجاتی با آن توافق دهد . دوم ، دستگاه نفسانی ما خود یك‌قسمت از شای کائناتی‌است که‌ماسعی درفهم آن می کنیم ودرواقع نیز برای بازجوئی‌ماآماده است. سوم اگرماعلم رامجبور کنیم‌جهان را، بموجب ترتیبی که شخصاً، بنابر کاراکترخاص اورگانیزاسیون خودخواهان آنیم، بمانشان‌دهد، عمل‌آنرا کاملا محدود کرده‌ایم .

چهارم، نتایج‌نهائی‌علم، بسبب طریق کسب آنها ، فقط محدود به‌شرائط اورگانیزاسیون مانبوده ، بلکه آنچه براورگانیزاسیون ما تأثیرداشته نیز بر آنها مؤثربوده است . وبالاخره ، رعایت معمای ماهیت کائنات بصورت مستقل ازماشین استدراك نفسانی‌ما ، یك عزلت فکری‌خالی وعاری ازنفع عملی‌است. خیر ، علم امروزی ما توهم نیست . توهم اینست که ما تصورکنیم چیزی که علم بمانمی‌دهد می‌توانیم ازجای‌دیگر تهیه کنیم »

این‌فکر که جستجوهای اسلوبی علم بتنهائی‌ممکن است مفهوم رضایت بخشی‌ازجهان برای ما تهیه کند درقرون قبل‌تقریباً مورد قبول عموم بود. «و این برای معاصرین ما ماند که مغرورانه اعتراض نموده ، ادعاکنند کـه چنین مفهومی کوته فکرانه ونا امیدانه است ونه با مقتضیات روح سروکار دارد ونه با احتیاجات روانی بشر متوافق‌است»، برای تفاهم بیشتر دراین‌مورد بایدسایر فعالیتهای نفسانی بشرازقبیل‌هنر ، فلسفه ، مذهب را هم‌ردیف علم ساخت. بشر می‌تواند ، بین استنتاجات مختلف آنها بآزادی یکـی را انتخاب کند . « این فکری بسیار جالب، بی‌تعصب ، وسیع وعاری از عقاید بی‌اساس و کوته فکرانه است .»

فروید می گوید دراینمورد وجود« یك تظاهر ضدعلمی‌ازجهان»ممکن نیست؛ و« حقیقت نمی‌تواند بی‌تعصب باشد»، زیرا « نمی‌تواند سازش یامحدودیتی بپذیرد .»

ازسه نیروئی که درصدد اشغال زمینه علم هستند، هنرازهمه بی‌تعرض تراست . زیرا « او ادعائی جزوهم بودن ندارد و بجز بعض اشخاص که بنا بمعروف مملوك آن‌شده‌اند، هنرمند هرگزقصد حمله به واقعیت نمی‌کند .»

فلسفه نیزگاه خویش را بصورت علم معرفـی کرده ؛ وبعض اوقات نیز متدهای خود را ازعلم بقرض‌می‌گیرد. ولی« با چسبیدن به اوهام وادعای‌تنظیم یك تابلوی قابل قبول‌و بی‌نقص‌ازجهان- یعنی‌ادعائی که ترقیات تازه معرفت‌بشر، بی‌اساس بودن آنرا ثابت می نماید ـ خود را ازعلم دور می‌سازد . ازنقطه‌نظر

روش، نیز فلسفه با اغراق درارزش واقعی منطق و ناپذیرش واقعیت سایر منابع معرفت ازقبیل، مثلا: الهام، خویشتن به بیراهه میافکند اغلب انسان مجبور میشود این سخن هانری هاینه شاعر آلمانی را مورد تأیید قرار دهد، که در باره فیلسوف می‌گفت: او، باشب کلاه و ژنده‌های لباس خانه‌اش، سوراخهای بنای کائنات را می‌گیرد.» دره صورت، «فلسفه هیچ نفوذی برتوده ندارد وحتی ازمیان کسانیکه گروه کوچك روشنفکران را تشکیل می‌دهند، تعداد بسیار محدودی را بخود علاقمند می‌سازد».

درمیان نیروهائی که مخالف علم اند «تنها مذهب خطرناك است».

زیرا «مذهب نیروی عظیمی است که قویترین احساسات بشر را دراختیار دارد» فروید پس از ملاحظه اختلاف بین استدراك مذهبی واستدراك علمی، خود را مجبور به انتخاب یکی از آنها دید؛ و باصراحت مؤثری اعلام داشت: «هر چند پسیکاناليز عادت به جانبداری ومبارزه ندارد، با اینوصف مادراین مشاجره در انتخاب جبهه خود تردید نمی‌ورزیم.» وسپس از مفهوم علمی کائنات، دفاع کرده، باشدت مذهب را مورد انتقاد قرار می‌دهد.



فروید نشان می‌دهد که چگونه مفهوم مذهبی جهان در اثر حمله افکار علمی، که «مذهب قادر بمقاومت با آن نیست» «سرنگون» شده‌است: بدین‌طریق که بدواً معجزات ایجاد تعجب وعدم اعتماد کردندوسپس دگمهای مربوط به خلقت جهان از بین رفت. وسپس معلوم‌شد که نوشته های‌مقدس مملواز اضافات واضداد است. «اضافه» بررسی قیاسی سیستمهای مختلف مذهبی و تأثیر ناشی از انحصار طلبی وتعصب متقابل آنها نیز نقشی دراین‌مورد ایفاء کردند» درقرون سالفه، معتقدین‌مذاهب‌زندگی کوتاهی‌داشتند، وازاینجهته موقع مناسب برایشان فراهم بود که فوراً بروند «و درخصوص حیوة آتیه - بعدازاین‌جهان - تحقیقات شخصی بعمل آرند» !!

سپس‌علم، خودرا بخطرانداخت و مهمترین عناصر استدراك مذهبی، ایدهٔ حمایت و تبرك موعود به بشر درعوض اطاعت از قوانین اخلاقی را مورد بررسی‌قرار داد. درنتیجه وجود یك عدالت ثابت ویك‌مهرجهانی، یعنی دوامر غیرقابل سازش با یکدیگر مورد سوء ظن واقع شد: قبول این مسئله مشکل است که «در کائنات‌نیروئی‌مملواز رحمت برای‌همه وجود داشته، قصد داشته‌باشد تمام مسائل مربوط بافراد را حسن ختام بخشد. در حالیکه زمین لرزه، طغیان رودخانه ها وحریق، بین‌مردم بافضلیت وپرهیزگار، و اشرار و بی‌دینان فرق نمی‌نهند. جائیکه طبیعت بی‌روح نیز دخالتی نداشته و سرنوشت بشر بسته به

روابط او باهمنوعان است، هرگز ترتیبی وجود ندارد که بموجب آن به فضیلت پاداش داده شود و نتیجه شرارت تنبیه باشد».

دراینهنگام پسیکانالیز دخالت کرده بدون اینکه قصد اصلاح مذهب را داشته باشد، فعالیت خودرا به تنظیم شناسائیهای ما دراینمورد محدود میسازد وبنابراستنتاج آن مذهب توهمی است ناشی از امیال طفولیت که درسنین بلوغ باقی میماند وبنابراین یك نوع نوروز جهانی است.

تسلی روحی مذهب نقش مادهٔ مخدری را ایفا میکند، با اینوصف پس از هزاران سال حکومت براجتماعات بشر، به خوشبخت ساختن مردم قادر نیامده است واکثریت مؤمنین بآن درهیچ تاریخی، در گذشته روی خوشبختی ندیده‌اند. امروز تعداد ناراضیان از آن، بمیزان وحشت آوری بالغ شده است

در ازمنه‌ای هم که مذهب حکومت مطلق داشته، مردم آنقدرها اهل اخلاق وپرهیزگاری نبوده‌اند. بلکه «همیشه سعی داشته‌اند دستورات وقوانین مذهبی را بصورتی تغییر دهند که دارای مفهوم خارجی، وعملی باشد. در نتیجه مقصود اصلی این دستورات را تحریف کرده‌اند. کشیشان هم که عمل آنها دقت ونظارت دراجرای اصول مذهبی بود. تقریباً با آنها همدست بودند. مهربانی خدا الزاماً بایستی عدالت وی را خنثی کند، در نتیجه گناه را مرتکب شده، سپس به هدیه، یا استغفار متوسل میشدند و در اینموقع بازهم بارتکاب گناه دیگری آزاد بودند. حتی عرفان روس معتقد بود که استفاده از کلیه مواهب لطف خدائی، مستلزم ارتکاب گناه است؛ وبنابراین گناه، برای خداوند اثر مطبوعی است.»

اطاعت از قوانین اخلاقی و اجتماعی را با اعتقاد بخدا ارتباط دادن، امر خطرناکی است. بهتر است مردم رامتوجه کرد که این ترتیبات (اطاعت از قوانین اجتماعی) برای اجتماع بشر لازم وضروری است؛ و بعوض تخریب، بجا است آنها را از لحاظ منافع همگانی ترمیم کرد.

بالاخره باید معترف بود که «جبر نیرومند مذهبی فکر» سدی درقبال فعالیت آزادانه ذکاوت است. «درست به تناقض غم انگیزیکه بین فکر پرتشعشع یك طفل سالم وضعف مغزی یك بالغ متوسط وجود دارد بیندیشید! آیا تربیت مذهبی از بسیاری جهات علت اصلی این پژمردگی نیست؟ چطور میتوان انتظار داشت اشخاصی که تحت نفوذ ممنوعیتهای فکری واقع هستند، باین ایدهآل رفیع که در پسیکولوژی **طراوت فکری** نامیده میشود، نائل آیند؟»

میتوان امید داشت که بالاخره روزی این طراوت فکری تحقق یابد.

«بی گمان زمان طراوت فکری بسیار بعید است، ولی به یقین فاصله‌ای که مارا

از آن‌جدا می کند، بی‌نهایت نیست . این‌یکی از نقاط معدودی است که از نقطه نظر آینده بشر می‌توان بآن خوشبین بود، معذلك باید توجه داشت که این‌امر کم اهمیتی نیست. » سپس، فروید خطاب به معتقدین خدا اضافه می کند : «چون طراوت فکری‌نیز منظورش برادری خلق‌وتخفیف آلام است و قصد وصول به همان هدفها، که خدای شما به شما وعده کرده است، دارد بنابراین‌حق داریم بگوئیم که مشاجره ما موقتی‌است وهرگز غیرقابل حل نمی‌تواند باشد . ما همه یك امیدداریم ، ولی شما بسیار بی‌حوصله، پرتوقع و- چرا پنهان کنیم ـ مغرور ترازمن وامثال من‌هستید . شما می‌خواهید سعادت فوراً پس‌ازمرك آغاز شود ومیل ندارید از ادعاهای فردی صرف نظر کنید . » ما می‌دانیم که بهیچوجه انتظار «هیچگونه جبران» نباید داشته باشیم وامیال وخواسته‌های‌ما « کم کم، در یك آتیه غیر قابل پیش بینی و برای فرزندان نسل‌های دیگر » تحقق خواهد یافت .

فروید همچنان خطاب به متدینین ادامه می دهد : « دین در نتیجه یك رشد محتوم و بی‌رحمانه ، بفراموشی سپرده خواهد شد ، و مادر لحظات فعلی درست درهمان مرحله تحول قرار داریم» . ـ «جهان شما درهم خواهدریخت و برایشان جـز نا امیدی نسبت به تمدن و آینده بشر ، چیز دیگـری باقی نخواهد ماند .»

ما، برعکس، «چون آماده صرفنظر کردن قسمتی‌ازخواسته‌های کودکانه خود هستیم، اگر بعض امیدهای مانیز وهم وخیال درآید، می‌توانیم آنرا تحمل کنیم . وبخاطر این‌امر یکباره ازحیوة، جهان ومافیها ناامید نمی‌شویم .»

یقیناً بشر ، باصرفنظر کردن از اوهام مذهبی ، و بقول **هانری‌هاینه** واگذار کردن آسمان « به فرشتگان‌وپرندگان»، در وضع مشکلی قرارخواهد گرفت ؛ او مجبور خواهد شد که به بیچارگی وحقارت خود در کائنات اقرار کند ؛ او دیگر مرکز خلقت و هدف مواظبتهای محبت آمیز یك پروردگار مهربان نخواهد بود؛ اوخودرا شبیه طفلی خواهد دید که منزل پدری وآسایش و گرم نرمی‌آنرا ترك گفته باشد . ولی بالاخره باید ازمرحلهٔ کودکی گذشت. بشرهمیشه نمی‌تواند یك کودك بماند وعاقبت باید در این جهان مخالف و پر اشکال به مبارزه پردازد وبالاخره **تربیت بمنظور وصول به واقعیت را** تحمل کند».

در اینجا باید صفات بشر را در قبال کائنات ، هنگامی که از قید اوهام مذهبی آزادشده باشد، توصیف کرد . چنین بشری« فقط به نیروی‌شخصی‌خود» متکی‌خواهد بود و راه «استفاده از آن را چنانکه شاید ، فرا خواهد گرفت».

وباینمنظور ازعلم که ترقی‌آن موجب فزونی نیروی انسانی است، کمك خواهد گرفت وسعی خواهد کرد «زمین کوچك خودرا پرورش دهد. بدون شك بشر باسلب امید از ماوراء طبیعت، و در اثر تمرکز کلیه انرژیهای آزادشده خود برحیوة دنیوی، موفق خواهدشد زندگی را برهمه‌قابل تحمل کنند. و دیگر در آنهنگام تمدن هیچکس‌را بافشار خودخردنخواهد کرد» مرك وسایر احتیاجات طبیعی نیزعادی خواهد شد و «بشر طریق تحمل وتسلیم درقبال آنها راخواهد آموخت».

باینصورت تسلیم درقبال‌امر ناگزیردرمفهوم فرویدی کائنات نیز ـ مانند سایر دکترینهای بزرك حکما و دوستان‌حکمت، یعنی فلاسفه ـ ظاهرمیگردد.

بشر

درسال۱۹۱۸ - ۱۹۱٦فرویددرفصل جالبی از **مقدمه‌ای بر پسیکانالیز** اکتشافات بعدی راکه موجب فروتنی بیشتر بشر در قبال کائنات خواهد شد و پسیکانالیز نیزدرآن سهمی خواهد داشت چنین بیان می کند: «درجریان قرون متمادی ، علم دو لطمهٔ بزرگ به غرور احمقانه بشر وارد ساخت . بار اول به او نشان داد که زمین به‌تنها مرکزکائنات نیست ، بلکه‌ذرهٔ بیمقدار دستگاهی است که حدس عظمت آن نیز برای ما مشکل است . این‌اولین استدلال با اینکه علوم قدیمه مصری‌هم چیزی شبیه باین گفته بودند ، برای‌ما ، بانام **کوپرنیك** همراه است .

کاوشهای بیولوژیك نیز ، هنگامی که ادعای امتیاز بشررا در جهان خلقت باطل ساخت واو را ازاخلاف حیوان معرفی کرده ، عدم انهدام طبیعت حیوانی اورا اثبات نمود لطمه دوم را به بشر وارد ساخت. این تحول آخر در ایام معلی ، درپیروفعالیتهای **چارلزداروین و والاس** وجانشینان آنها اتفاق افتاد . و مواجه با مقاومت بسیار شدید معاصرین‌شد . لطمه سوم را نیزکاوش های پسیکولوژیك کنونی بر خود پرستی جنون آمیز بشروارد خواهد ساخت چون به من نشان خواهد داد که وی صاحب اختیار خانه‌اش نیست وازجریانات خارج ازضمیرآشکاریعنی ، حیوهٔ روانی خوداطلاعاتی بسیار نادروجزئی‌دارد » بنابر این به تحقیرات Cosmologique [1] و Biologique [2] یك تحقیر Psychologique نیز اضافه می‌شود . یعیناً «پسیکانالیستها اولین‌وتنها کسانی که موجب این تواضع وتعمق درنفس‌شده‌اند نیستند. ولی یقیناًوظیفه یك‌دفاع پرحرارت از نقطه نظر مزبور و پشتیبانی آن با مواد تجربی قابل فهم عامه بعهده آنها است. وبرای همین یك شورش همگانی برضد علم مابرخاسته ودر این‌پیکار کلیه ترتیبات نزاکت اصولی‌زیرپای مانده است وچنان مخالفتی‌آغاز شده که سراسر موانع یك منطق بی‌طرف را نیزمتزلزل کرده‌است» .

درجریان مشاجرات ناشی از پسیکانالیز مهمترین نکوهش نسبت باین علم جدید ، عدم اعتنای وی به عالیترین‌خواص بشر ، بود فروید در اثری بنام **من و نفس** که در۱۹۲۳ انتشار داد وایده‌هایش را نسبت به بشردرآن روشن

۱ ـ مربوط به تکوین عالم

۲ ـ مربوط به زیست شناسی

کرد، نگوهش فوق‌را جواب گفت .

بنابعقیده فروید نکوهش به بهانهٔ عدم اعتنا به عالیترین جنبه‌های حیوة بشر ، یك بی‌انصافی مضاعف است : یکی از نقطه نظر تاریخ، زیرا پسیکانالیز، باتجزیه واپس زدگی همیشه نقش مهمی برای تمایلات اخلاقی استتیك ملحوظ داشته‌است. ودیگری ازلحاظ اسلوب ، چون « کاوشهای پسیکاالیتیك بهیچوجه شباهتی بایك سیستم‌فلسفی‌نداشت ودارای یك دکترین کامل‌ونهائی نبود، بلکه مجبور بود ، بمنظور یك تشریح انالیتیك پدیده های عادی یاغیرعادی، تدریجاً درصدد فهم پیچیدگیهای‌روانی برآید . دراینصورت ما درابتدای‌بررسی‌عناصر واپس‌زده حیوة روانی بهیچوجه نمیتوانستیم دراضطراب و دلواپسی کسانیکه میخواستند ، بهرقیمت ممکن ، تمامیت جنبه‌های‌عالی وممتاز روح بشر راحفظ کنند، شرکت‌داشته باشیم». ولی‌با ترتیب یك نظر ترکیبی‌و کلی‌از بشر، می‌توان این‌اضطراب را تخفیف داد .



فروید سه عامل **نفس** (es) ، **من**(ich) و**فوق من** (Uber - ich) یا **من ایده‌آل** ، یا **ایده‌آل من** (ich - idéal) رادرفرد بشرتشخیص‌میدهد.

نفس یك عامل نابخود(i . c .) است. ومستقیماً نمی‌توان آنراشناخت و اساس مواریث وبازمانده های سلفی در آن محفوظ است . همچنین غرائز و محرکات غریزی وعشقی؛ از قبیل غریزه بقاء وغریزه جنسی ، منبع احتیاجات اروتیك (غرائز بقاء وجماع را می‌توان eros نامید) وباضافه غریزه مرك که خواهان تبدیل زنده به بی‌جان وعامل‌تعدی وتخریب است ، درآن وجود دارد علی‌رغم این تمایل **نفس** ، برای لیبیدو که شامل کلیه اشکال عشق وعلاقه‌است، مخزن بزرگی است .



در اطراف **نفس** ، عامل **من** وجود دارد کــه تقریباً مانند پوست تخم مرغ اطراف آنرا پوشانده است . ضمیرآشکار « سطح‌خارجی دستگاه روانی را تشکیل می‌دهد » . وحدبین‌جهان خارج وحیوة داخلی است . مکان وی در پوسته مغزی ودرمحیطی‌ترین وخارجی‌ترین‌قشرمغز قرار دارد . **من**قبل ازهر چیزیك واحد بدنی‌است ونه تنها کاملا درسطح خارجی‌واقع است، بلکه‌ماهیت آن نیزشبیه انعکاس یك سطح خارجی است » بنابراین بدن یك فرد، وقبل‌از همه ، سطح خارجی آن منبعی است کــه مستدرکات خارجی و داخلی از آن ناشی می‌شود .

«رابطهٔ استدراك با **من** ، نظیر رابطهٔ غریزه ومحرك غریزی است با

نفس.» اصولا مستدرکات خارجی و همچنین تاثرات و احساسات داخلی، خاصه احساسات ناشی از لذت و رنج، مربوط به ضمیر آشکار هستند. « خاطرات Mnémique »، یعنی خاطرات محفوظ در حافظه نیز، ممکن است جزء ضمیر آشکار درآیند. اغلب این خاطرات Mnémique که در گذشته بصورت استدراك و خصوصاً استدراك سماعی بوده اند (وچون کلمه ملفوظ چیزی جز خاطرهٔ Mnémique کلمه مسموع نیست) دارای تظاهرات زبانی و بیانی هستند. وسیلهٔ ارتباط با تظاهرات بیانی مربوطه می‌توان ضمیر مخفی را به ضمیر مجاور و بالتبع به ضمیر آشکار آورد. عناصر واپس‌زده در نفس در نتیجه مقاومت از من دور هستند، عمل تجزیه با استفاده از خاطرات بیانی که در حقیقت واسطه‌ای هستند می‌توانند آنها را بضمیر مجاور بیاورد.

من یك عمل مهم دیگر نیز دارد؛ یعنی « مجاری تحریك را کنترل می کند. من را در روابط خود با نفس می‌توان شبیه اسب سواری دانست که مجبور به تسلط بر نیروی زیاد اسب است: با این فرق که راکب اسب را با نیروی شخصی، و من این عمل را وسیلهٔ قدرتی که از جای دیگر بعاریت گرفته انجام می‌دهند. این قیاس دامنه‌ای وسیع می‌جوید و همانطور که اسب سوار اگر نخواهد از اسب جدا شود، اغلب مجبوراست حیوان را بهمان راهی که می‌خواهد هدایت کند، من نیز اغلب اراده نفس را عملی می‌سازد، چنانکه گوئی اراده خود او است».

معذلك بشر عادت شده است که عمل واستدلال را به من منسوب کنند و نفس را مطیع هوسها و عشقها دانند. «من» دراثر روابط خود با جهان استدراك جانشینی تحولات روانی را درزمانهای مختلف منظم کرده، آنها را باواقعیت مقابله می کند. من با دخالت دادن تحولات فکری، فشارهای محرك را تعدیل و راههای مربوط به Motilité[1] را کنترل می کند.» ودرحالیکه نفس تحت تسلط اصل لذت قرار دارد، من ممکن است درصدد پیروز کردن **اصل واقعیت** که موجب توجه اجباری به واقعیات موجوداست، برآید. ولی اغلب این سلطان مشروطه درمخالفت بارأی پارلمان تردید می‌ورزد. اکثراوقات من رفتاری «کاملا منفی دارد و نیروهای ناشناسی که خارج ازحیطه قدرت ماهستند، برما مسلط می‌شوند.»

دراینجا فروید این جملهٔ معمولی و رایج فرانسه را بعنوان مثال ذکر می کند: « C'était plus fort que moi [2] »

---

۱ - نیروی حرکت وجنبش

۲ - این عمل، یا این قصد قویتر از من بود بطوریکه مقاومت درمقابل آن نمی‌توانستم.

دراصل، همهٔ لیبیدو در نفس جمع آمده است. یك قسمت از لیبیدو طبیعتاً بمصرف توجهات اروتیك برمفعولهای خارجی وسایر موجودات می‌رسد. ولی بهمان نسبت که من توسعه یافته و نیرو می گیرد، درصدد برمی‌آید که لیبیدوی مذکور را بروی خود متمرکزسازد وخویش‌را بصورت تنهامفعول لایق‌علاقه به نفس تحمیل کند؛ درنتیجه نارسیسسم بوجود می‌آید.

من‌سعی دارد نفس راتحت سلطه قرار دهد وغرائزوی را ممنوع کند. «پسیکانالیز وسیله‌ایست که تسلط بر نفس را برای من تسهیل‌می کند». ولی، من پس‌ازاین پیروزی، با استفاده از غرائز مرك، ممکن است، بنوبه خود وسیلهٔ همانها از بین برود «بنابراین‌وی مجبوراست‌لیبیدورا درخویشتن‌متمرکز کند. وپس‌ازآنکه بانوسیله و بنوبه‌خود نماینده Eros شد، به زیستن‌ومحبوب واقع شدن علاقمند می‌شود»

پس ازاین خواهیم دید که من در مبارزه خود با نفس، با فوق من همکاری‌می کند و درعین‌حال اغلب قربانی تجاوزات فوق‌من می‌شود.

روبهم رفته، من«درنظرما بصورت موجود بیچاره‌ای‌جلوه می نماید که مجبور به اطاعت ازسه عامل‌است ودرنتیجه، یك خطر سه جانبه؛ جهان‌خارجی، لیبیدوی نفس و خشونت فوق من وی را تهدید می کند. سه نوع اضطراب مختلف نیز منطبق با این سه خطراست؛ زیرا اضطراب خود تظاهری از واکنش درقبال خطراست. بنابراین من رامی‌توان یك مخزن بزرك‌اضطراب دانست».

فروید بالحنی حاکی از اغماض و افسردگی راجع به من چنین نتیجه می گیرد «من، که بین نفس وجهان خارج واقع است، وسیله توافق نفس با جهان، ودراثر اعمال‌ماهیچه‌ای‌خود، وسیلهٔ توافق محیط بامقتضیات نفس، سعی درآشتی آندو دارد. و بزبان صریحتر رفتار وی‌مانند یك‌طبیب درجریان‌معالجات پسیکانالیتیك‌است؛ یعنی‌خود را، با تجارب مکتسبه از جهان خارج به تمایلات لیبیدوئی نفس واگذار کرده، درصدد است که‌تمام لیبیدوی او را متوجه‌خود سازد. من، نه تنها یاور نفس بلکه برده مطیع او است و بمنظور کسب‌محبت ارباب خود فعالیت می کند. او کوشش دارد، که تا سرحدامکان- باپوشاندن تصویر دستورات ضمیرمخفی نفس وسیلهٔ تعقلات ضمیرآشکارخود، وبا وانمود اینکه نفس موافق با ملزومات واقعیت‌است (درحالیکه نفس‌همچنان درخشونت و امتناع خود از پذیرش مقتضیات حیوة واقعی اصرار می‌ورزد) و بسا تعدیل مشاجراتی که بین نفس، ازطرفی، و واقعیت وفوق‌من از طرف دیگر وجود دارد- با نفس‌حسن‌تفاهم‌داشته باشد.

بنابراین، چون من بین نفس و واقعیت واقع است ـ مانندسیاستمداری که تابع کیفیات واوضاع روزاست و درعین حال برای حفظ وجهه خویش در قبال افکار عمومی بیش‌ازپیش خود را پایبند های سابق وفادار نشان می‌دهد ـ اغلب درمقابل وسوسهٔ ابراز بندگی ، اپورتونیسم وظاهرسازی مغلوب‌میشود.»

☆☆☆

بر بالای من ، فوق‌من ، یا من‌عالی، یا من‌ایده‌آل ، که اعمال‌من را قضاوت کرده ، دستوراتی بوی تحمیل‌می کند ومی‌تواند باآن مبارزه کند ، قرار دارد. سابقاً دیدیم که فوق‌من « نماینده بقایای کمپلکس اودیپ است» . ـ «وفقط پس‌ازاین‌واپس‌زدگی‌بوجودآمده‌است .» طفل بارهائی‌از کمپلکس اودیپ ، خودرا باوالدینش همانند وتشبیه می نماید ودرنتیجه فوق‌من بمنظور حفظ صفات والدین که بمنزله «موجودات عالی» تلقی‌می‌شوند، برای تولد و استقرار خود تلاش‌می کند . فوق‌من درجریان توسعه خود، و درآغاز از بین رفتن تأثیرات خانوادگی می‌تواند، نموذاشخاصی که جانشین والدین میشوندازقبیل . مربیان ، معلمین ونمونه‌های ایده‌آل‌را، تصرف کند وبیش‌ازپیش مستقل شود .

معذلك او مانند والدین همچنان به مراقبت فرد ادامه می‌دهد ، ودر صورت لزوم ویرا تنبیه می کند . اوسعی‌دارد که ، « بعنوان مظهر آداب ضمیر آشکار وهمچنین ، شاید ، مظهر یك احساس تقصیر نابخود (i . c .) بر من حکومت کند .

فوق من درعین حال می‌تواند هم جزء ضمیر آشکار باشد وهم جزء ضمیرمخفی . موقعیکه جزء ضمیر آشکار است ، می‌توان آنرا بعنوان قسمتی ازمن تلقی کرد ، ولی این موجب عدم مخالفت وی‌باسایر عناصرمن نیست .

فروید دراثرخود موسوم به‌تئوری‌جنسیت، این‌ایده را، که در بشریت کنونی نیرو هـای ممنوع کننده مسائل جنسی ، ارثی است ، پـذیرفته است . درمن‌ونفس نیزمی‌نویسد: « تجارب‌مکتسبه من بدواً از نقطهٔ نظر انتقال‌ارثی غیرمؤثر می‌نماید، ولی‌هنگامی که بقدر کافی فزونی‌یافت و بحدکفایت درتعداد زیادی افرادمربوط به نسلهای‌متوالی تکرارشد، می‌توان گفت بصورت تجارب نفس که نشانه های Mnémique آن، بنفع مواریث حفظ ونگاهداری مشود، تغییرخواهد یافت . وبدینطریق نفس موروثی قسمتی‌از زندگی‌اغلب افراد را تعیین‌می کند. بنابراین هنگامیکه‌من، فوق‌من‌خودرا ازنفس‌می‌جوید درحقیقت شاید کاری جزباز یافت وزنده کردن جنبه های سابق من انجام نمی‌دهد . »

همچنین : «فوق‌من تجسم کلیه من‌های‌سابق، که نشانه‌واماتی‌از خود در نفس نهاده‌اند ، بوده ، درنتیجه این کیفیت با نفس رابطه‌ای تنك و مستقیم دارد و می‌تواند نزدمن نماینده او باشد . وچون دراعماق نفس فرومی‌رودباوجدان ۱ (پسیکولوژیك) بسیار بیشتر ازمن فاصله دارد .»

ازاین امرنتیجهٔ قابل توجهی بدست می‌آید : یعنی « شرکت مؤثر من ایده‌ال در تحریکات غریزی ضمیرمخفی ، علت این‌پدیدهٔ ظاهراً معما آمیز را که عبارت از نابخود(. i . c) بودن قسمت اعظم من‌ایده‌ال ودسترسی‌نداشتن من بآن است ، توضیح می‌دهد .

سابقاً متوجه شدیم که فوق من « مقر پدیده‌ایست که ما بنام ضمیر اخلاقی می‌خوانیم» . فروید در اینجا نیز همان اصطلاح کانت یعنی فرمان قاطع را بکار می‌برد. «هماطور که طفل خود را مجبور به اطاعت والدین خود می‌بیند، من نیز از فوق‌من تبعیت می کند .»

فروید ، بحق در مورد اهمیت مفهوم فلسفی فوق من ، که خود مکتشف آن است ، اصرار زیادی می‌ورزد: «ثبوت این‌امر آسان‌است که من ایده‌ال ، تمام شرائطی را که جوهر عالی بشر باید ارضاء کند ، اقناع می کند . من‌ایده‌ال چون‌شکل جانشین‌عشق به پدراست ، تخمی که تمام ادیان ازآن بوجودآمده‌اند درخود نهان‌دارد . بشر، باسنجش فاصله بین من و من ایده‌ال خود این‌احساس‌پستی‌مذهبی‌را که بخش‌تفکیك ناپذیرهرایمان‌پرحرارت وجنون‌آمیزاست درخود درك‌می کند. درجریان توسعه وتحولات بعدی،مربیان واولیائی که سفارشات وممنوعیتهای آنان باکمال نیرومندی در من ایده‌ال جای می گیرد ، و تحت عنوان آداب وجدانی ، سانسور اخلاقی خود را اعمال می کند، نقش پدر را بعهده‌می گیرند . فاصله‌ای که بین‌مقتضیات آداب‌وجدانی وتظاهرات من وجود دارد احساس تقصیررا بوجود می‌آورداحساسات اجتماعی نیز در نتیجهٔ تشابه با سایر اعضای کلکتیوبته که دارای یك نوع من ایده‌ال هستند تولید می‌شود . بنابراین دین، اخلاق ، احساسات اجتماعی، این سه عنصر اساسی عالیترین جوهر بشر ، در بدوامر یك جنبه تفکیك ناپذیر را تشکیل می‌داده‌اند.» فرویددراینجاتز توتم‌وتابوی خودرا بیادآورده ، بعنوان‌تذکر اضافه می کند : «هنروعلم را اینجا مستثنی‌می کنیم .»

گاه اتفاق میفتد که «فوق من بیش از من در خصوص نفس نابخود اطلاع دارد». مثلا در بعض اشکال نوروز ابسسیونل،من بیمار با اتهام‌تقصیری که من‌ایده‌ال بر او وارد می‌سازد مبارزه می کند؛ سپس انالیزنشان میدهد که فوق‌من خود تحت فشارهائی که برمن مجهول است قرار دارد .

---

۱ - Conscience

فوق‌من ممکن‌است خودرا نسبت به‌من متعدی وخشن نشان دهد. ولی درپس اضطرابی که من ممکن‌است، در نتیجه ملاحظات خطیر وجدانی ناشی از تحریکات فوق‌من، احساس کند، تهدید وخطر کاستراسیون وجود دارد.

من منتظراست که فوق من مانند یك پدر یا یك خداوی رادوست‌داشته ازاو حمایت کند، ولی در بیماریهای شدید Mélancolie[1] من اضطراب کشنده‌ای احساس کرده، چون خویش‌را مغضوب وشکنجه دیدهٔ فوق‌من تصور می کند، خودرا فدا می سازد.

بطور خلاصه «نفس بکلی فاقد اخلاق است، من نیز برای کسب اخلاق تلاش میکند، فوق‌من هم ممکن‌است بیش‌ازحد به اخلاق وابسته شود ودرعین حال مانند نفس خشن باشد».

حال «اگر کسی پیدا می‌شد وتعجب آور ادعا میکرد که انسان نورمال نه تنها بیش‌از آنچه تصور میکند فاقد اخلاق‌است، بلکه درعین‌حال بیش‌از آنچه می‌اندیشد مقید باخلاق است، پسیکاناليز، که نظریات آن اساس قسمت اول ادعای فوق است، هیچ مخالفتی برضد قسمت دوم آن نمیکرد.» زیرا «بشردر بدی ودرعین حال خوبی بیش‌از آنچه خیال میکنند می‌تواند پیش‌رود».

---

۱ ـ حزن واندوه دائم

سرشت انسانی

فروید در اثرخود موسوم به **آینده یك توهم** سال ۱۹۲۷ ، و در بررسی خود بنام **ناراحتی تمدن** در ۱۹۳٤ وهمچنین در نگارشات خود، درسال های ۱۹۱۵ و ۱۹۳۲ راجع بجنگ، نظریات کلی وسیعی درخصوص انسان بطور عمومی، ابراز کرد .

هنگام اندیشه به انسان ، آنچه بیش‌ازهمه مورد توجه واقع می شود ، **فرهنگ** و **تمدن** است . (فروید این دو کلمه را باهم شبیه می‌داند ، درحالیکه متفکرین آلمانی معاصر وی از قبیل **اوسوالد سپنگلر**[۱] و **توماس مان**[۲] لغات مذکور را مختلف وحتی ضد یکدیگر می‌دانستند) .

بنظر فروید، مفهوم فرهنگ یا تمدن «تمام آنچیزهائی است که زندگی بشر را برشرائط حیوانی فزونی داده و آنرا ازحیوة حیوانات ممتازساخته‌است».

بعقیده فروید «عمل اصلی تمدن وعلت اساسی بودن آن، اینست که ما را درمقابل طبیعت حمایت میکند . ما بسبب خطرات وتهدیدات طبیعت، بیکدیگر نزدیك شده‌ایم وتمدن را بوجود آورده‌ایم، که از وظایف مختلف آن ، برای ما یکی تولید امکان برای یك زندگی مشترك است ... فراموشی اختلافات ، ترك مشاجرات وکینه‌های موجب نفاق و بخاطر آوردن وظیفه بزرك مشترك، درقبال یك سانحه موحش طبیعی، یعنی حفظ بشو در برابر نیروهای مهیب طبیعت، ازمناظر نادر ، شریف ومهیج اجتماع انسانها است» .

یکی از جنبه های خاص فرهنگ، اینست که بشررا به صرفنظر کردن از غرائز متعدد خود خاصه، امیال غریزی که باطفل متولدشده ودر نوروپات‌ها دیده میشود ، ازقبیل میل زنا بامحارم ، قتل نفس وآدمخواری و باضافه بعض امیال ضد اجتماعی که درعین حال دراغلب ملل متمدن نیزوجود دارد ، مجبور می‌سازد . «بسیاری از متمدنین که از اندیشه قتل نفس یا زنا بامحارم متوحش میشوند، ولی درارضای حرص وحس تعدی ومطامع جنسی خود کوتاهی نکرده ، و اگر تنبیهی درمقابل نبینند ازآزارهمنوع با دروغ، تهمت و فریب باکی ندارند .» با اینوصف «نمی‌توان گفت که روح بشر از ازمنه اولیه تاکنون هیچ تغییری نکرده و برخلاف ترقیات علم وصنعت، امروز نیزشبیه اوائل تاریخ باقی مانده است.»

---

۱ - Oswald spengler

۲ - Thomas mann

چطور درفرد ودر اومانیست ۱ تمایلات ضد اجتماعی تحول یافته‌است؟ این تحول «درنتیجه دوعامل مختلف الجهته داخلی وخارجی است. عامل‌داخلی ناشی‌از نفوذ اروتیسم، احتیاج بعشق، بمعنی وسیع کلمه، برتمایلات شرورانه (یابزبان دیگر، تمایلات **مغرورانه**) بشر است، یعنی دراثر پیوستگی عناصر اروتیك تمایلات مغرورانه به امیال **اجتماعی** تبدیل شده، بشر بزودی متوجه می‌شود که محبوب بودن نفعی‌است که می‌توان وباید بسیاری ازمنافع دیگر را فدای آن ساخت. عامل خارجی نیزعبارت ازفشار ناشی‌از تربیت‌و نماینده مقتضیات محیط متمدن است وبعداً تأثیرات مستقیم همین‌محیط جانشین نفوذ آن می‌شود. تمدن فقط درنتیجه چشم پوشی از ارضای بعض احتیاجات و خواسته ها بوجود آمده است واقتضا دارد، آنها که درپیرونسلهای‌پیاپی، قصدا‌متمتع‌ازیك‌زندگی متمدن دارند بنوبه خود از ارضای بعض غرائز صرفنظر کنند.

درحقیقت تبدیل متوالی ولاینقطع فشارخارجی به فشارداخلی درسراسر حیوة‌فردی برقراراست. یعنی درنتیجه‌نفوذ دائم محیط متمدن‌ودرپیرو پیوستگی عناصر اروتیك تعداد بیشماری از تمایلات مغرورانه به تمایلات اجتماعی مبدل می‌شوند. پس‌هرفشار داخلی که اثرآن در جریان تحولات بشرتظاهرمیکند **بدواً**، یعنی درآغاز تاریخ بشر، فقط یك فشار خارجی بوده‌است. مردمی که درعصرما متولد میشوند، استعداد تبدیل تمایلات مغرورانه‌رابه تمایلات‌اجتماعی باخود همراه دارند واین استعداد جزئی از تشکیلات موروثی آنها است و در نتیجه، اغلب، تحریکات‌سبك وجزئی هم این تبدیل راعملی‌می‌سازد». بنابراین در **استعداد به زندگی متمدن** عناصر مادر زاد و همچنین عناصر اکتسابی وجود دارد.

سابقاً تشکیل **فوق من**، که اجبار اجتماعی خارج را باطنی کرده و حامل آن می‌شود، مورد بررسی واقع شد. «هریك از اطفال ما بنوبه خود صحنه این تبدیل واقع‌شده، درنتیجه همین تبدیل یك‌موجوداخلاقی واجتماعی‌میگردد. این چنین تقویت **فوق من** ثواب پسیکولوژیك گرانبهائی برای فرهنگ است.»

بنابراین یکی ازمشخصات تمدن چشم پوشی ازتعدادی غرائز و«عملی ساختن ترتیبات پرورسی» است. کارلازم برای «اکتساب مواد حیاتی» و «کلیه استعدادات لازم برای تنظیم روابط بین‌مردم، خصوصاً تقسیم اموال قابل حصول» را نیز باید بآن اضافه کرد. درمیان منافع تمدن، علم و «تمام دانش‌واقتداری که مردم‌برای تسلط برنیروهای‌طبیعت واستفاده ازآن بمنظور

---

۱ - Humananiste مردم دوست

ارضای احتیاجات بشری کسب کرده‌اند» باید دردرجه اول‌قرار گیرد. «میراث ایده‌الها» ، یعنی مستدرکات مذهبی و آثار هنری را هم باید بآن افزود . قبلا اهمیت نقش‌مذهب در گذشته مذکور افتاد وارزش کنونی‌وآتی «توهم» مذهبی مورد بحث قرار گرفت .

فروید مخلوقات هنری‌را-با اینکه خوشنودی‌روحی ناشی‌ازآنها«عموماً برای توده‌ها که سر کرم‌کارخسته کننده خود وفاقد تعلیمات شخصی‌لازم هستند میسر نیست»- در«اعضای یك تمدن» بسیار موثرمی‌داند . «هنر ، درعوض چشم پوشی‌های سابق پرورشی، که بیش ازهمه برما گران آمده‌اند ، خوشنودیهای جانشین[1] فراهم می‌سازد . بنابراین و از نقطه نظرآشتی‌دادن بشر بافداکاری هائی که برای تمدن انجام داده ، بی‌همتا است . بعلاوه آثار هنری احساسات تشابه راکه هر گروه پرورشی بآن احتیاج بسیار دارد ، با تهیه موقع مناسب برای‌ما بمنظور درك خوشحالی های عمیق‌ومشترك، تحریك می کنند» .

با اینهمه ، فرهنگ خالی از بعض‌مخاطرات‌نیست . «تحولات نفسانی که درپیروپدیده فرهنگ است ، عبارت از خنثی کردن تدریجی مقاصد جنسی و در عین‌حال محدودیت عکس‌العملهای‌محرکه است .» درنتیجه، «برگشت‌تمایلات معدی به باطن» ممکن است در کنار نتایج مفید ، «نتایج خطرناکی» نیز داشته‌باشد. مخصوصاًفرهنگ، که«ازهرطرف‌مزاحم‌اعمال‌جنسی‌است» وبالاخره ممکن است موجب انهدام و«خاموشی‌نوع انسان شود. بطوریکه هم اکنون‌در نژادهای فاقد فرهنگ وطبقات عقب مانده[2] مردم بانسبتی‌بسیار بیشترازطبقات لطیف ومهذب فزونی می‌یابند» .

ولی رویهم رفته ، منافع فرهنگ بیش‌ازعیوب‌آنست و اگرما «قسمت اعظم رنجهای خودرا» مدیون اوهستیم ، درعوض«عالیترین‌چیزهای خود را» نیز از او داریم .

دراینجا «باید ازتمدن درمقابل‌فرد دفاع کرد» . زیرا هرفردی‌دارای «تمایلات مخرب ، و بالتبع ضد اجتماعی و ضد فرهنگی‌است . هر فرد بالقوه دشمن تمدن است ، در حالیکه تمدن بنفع عموم بشر است » . هدف تشکیلات فرهنگی، سنن و نوامیس‌آن «حمایت وسائل تسلط برطبیعت واستحصال‌ثروت ، درقبال تحریکات خصمانه مردم است .

چون ساخته های بشررا بسهولت می‌توان از بین‌برد ، وهمان علم و

---

۱ - Substitutive

۲ - بیگمان خوانندگان‌خود متوجهند که منظور،عقب مانده‌نسبت به تربیت بورژواری‌است

تکنیکی که آنهارا بوجود آورده است می‌توانند موجب انهدامشان‌شود».

ظاهراً تمدن را یك‌اقلیت بریك «اکثریت‌سرکش» تحمیل کرده‌است. وچون‌توده ها «بیهوش و غیرفعال» هستند و ارزش چشم پوشی از غرائز را نمی‌دانند و بخودی خود کار وفعالیت‌را دوست ندارندمقداری اجبار همیشه‌برای آنها ضروری است .

با اینوصف باید « رضایت مردم را به فداکاریهای لازم » جلب کرد وبرای توده‌ها جبران وپاداش قائل‌شد . درایتمورد افعال رهبرانی که توده ها بآنها اعتماد دارند ، می‌توانند بسیار مؤثر واقع‌شود . «وتوده‌ها فقط درنتیجه نفوذ اشخاصی که می‌توانند بعنوان نمونه واقع شده و مردم آنرا بعنوان رهبر خود بشناسند، به‌فعالیت وچشم پوشی‌هائی که تمدن بروی‌آنهاقرار داردخواهند گرائید » .

رویهم رفته دراجتماع ، «تقویت فوق من » اهمیت اساسی برای تمدن دارد . زیرا «درنتیجه ، دشمنان تمدن، پشتیبان او می‌شوند . هرقدرکه تعداد این‌فوق‌من‌ها دریك محیط فرهنگی زیادتر باشد ، آن تمدن مطمئن تر است و بهترمیتواند ازوسائل اجبار خارجی وظاهری‌صرفنظر کند .» ازطرف دیگر، «یقیناً قسمتی ازمردم ، بسبب یك استعداد مرضی یا یك نیروی شدید غریزی ، همیشه ضد اجتماعی خواهد ماند . ولی‌اگر بتوان اکثریت ضد فرهنك امروزی را تا سرحد یك‌اقلیت ناچیز، تقلیل کرد، یك کارمهم‌و بزمان‌دیگرآنچه که باید انجام‌گرفته است» .

همچنین باید اعتراف کرد که قسمتهای سیاری از فرهنك ما بهیچوجه قابل‌دفاع‌نیست . فروید دراینجا مسئلهٔ ناشی‌ازامتیازات ثروتمندان‌ومحرومیت های تحمیلی «طبقات رنجبر» را مورد بررسی قرار داده ، و صریحاً میگوید: «هنگامی که یك تمدن‌ازمرحله‌ایکه خوشنودی یك‌قسمت ازاعضای آن‌مشروط به محرومیت سایرین وشاید اکثریت است‌نگذشته باشد ، رشد یك کینه شدید درقلب محرومین، برضد تمدنی که از دسترنج آنها بوجودآمده، ولی‌تنها‌سهم ناچیزی ازآن بایشان می‌رسد ، بسیار طبیعی است . لازم به تذکر نیست چنین تمدنی که تعداد زیادی از اعضای خود را محروم داشته ، باینوسیله آنها را به انقلاب وامی‌دارد، هیچ امیدی‌به دوام خود نمی‌تواندداشته‌باشد . واصولا لایق دوام نیست .»

حال‌اگر، بجای درنظر گرفتن تمدن ازجنبه کلی‌آن، گروههای‌مختلف فرهنگی مورد بررسی واقع شوند ، اختلاف ایده‌ال های آنها بخوبی واضح خواهد شد .

اصولا ایده‌الهاشکل‌فعالیت گروههارا مشخص نمی کنند، بلکه باید تحققات قبلی، حاصل از « همکاری استعدادات طبیعی و کیفیات خارجی » را یك عامل نمونه، که « بصورت ایده‌ال تثبیت» می شوند، نکریست.

دراینجا فروید برای تشریح چنین کلکیتویته‌ها که گروههای فرهنگی را تشکیل میدهند، از تئوری نارسیسیسم خوداستفاده کرده، می گوید: «رضایتی که یك ایده‌ال برای اعضای یك تمدن مفروض فراهم میسازد، ازنوع نارسیسیسك است، وبروی غرور، ناشی ازآنچه سابقاً باموفقیت بانجام رسیده، قرار دارد. باضافه هرتمدنی برای کسب حداکثر رضایت ، خودرا باسایر فرهنگها که متوجه وظایف دیگر وشامل ایده‌الهای‌متباین با اوهستند، مقایسه میکنند. درنتیجه‌چنین اختلافات ، هرتمدنی خودرا درتحقیر تمدنهای دیگر محق میداند. و بالاخره ایده‌الهای‌فرهنگی،همانطور که می توان بوضوح بین‌ملل‌ملاحظه کرد ، یك سبب مخالفت و کدورت بین گروههای فرهنگی‌مختلف می گردد». هنرنیزممکن‌است خودرا درخدمت این نارسیسیسم کلکتیوقرار دهد.

قابل‌توجه اینجا است که در داخل گروههای فرهنگی‌محرومین نیز، در اثرتشابه خویشتن بااستثمارچیان‌خود، همان رضایات‌واحساسات نارسیسیسك را درك می کنند : یعنی « حق تحقیر کسانی که وابسته به فرهنك آنها نیستند ، صدماتی‌راکه درداخل گروه خود تحمل‌میکنند، جبران‌می کند، ممکن است‌فرد حقیری‌بیش‌نباشند وهمه نوع فشار ونظام اجباری‌هم برآنهاتحمیل‌شود؛ ولی‌در عوض یك رومی[1] هستند وبنوبه خود باید درتسلط برسایرملل و حکمفرمائی برآنها شرکت کنند» !!!

دراینجا با علم باینکه فروید تحقیرات متقابل ملل‌را یکی‌ازعلل‌روحی جنگها دانسته ، و جنك را نقطه مقابل تمدن میداند ، مقصود وی را از این نارسیسیسم کلکتیومی‌توان بخوبی حدس‌زد.



فروید عقاید خود را درخصوص جنك دراوائل فاجعه خونین ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ ، یعنی بسال ۱۹۱۵ در اثر قابل توجه خود بنام ، **ملاحظات کنونی بروی‌جنك ومرك**، تشریح کرد.

وی، درنوشته کوتاه وجذابی این‌جنك را« نه‌فقط، بسبب تکامل‌موحش سلاحهای تعرضی و دفاعی، خونین‌ترین‌وفجیع‌ترین، بلکه همچنین، خشن‌ترین، دیوانه وارترین، و بیرحمانه‌ترین‌جنگهائی که‌تاآنروز اتفاق افتاده بود» معرفی

---

۱ — روم یاکشورهائی نظیرآن، درگذشته وامروز !

کرده[۱] ، به تحقیر حقوق افراد ، عدم امتیاز بین قسمت مبارزه و قسمت غیر مبارز ، استفاده از تمام جنبه های علوم بمنظور مبارزه و تخریب و انهدام کلیه علائق و روابط مشترك ملتها ، که در اثر کینه‌های بعداز جنك «مدتها ترمیم آن علائق محال خواهد بود» ، سخت حمله ور می‌شود، واضافه می کند : «جنك این واقعیت باور نکردنی را روشن کرد که بین ملل متمدن بقدری غرابت وعدم تفاهم حکمفرما است که یکی از دیگری با کینه و تنفر روی برمی گرداند . یکی از کشور های بزرك ومتمدن که استعداد خودرا نسبت به تمدن، باشرکت فعالانه ودرجه اول خود در بنای آن، نشان داده بود بقدری مغضوب شد ، که با اعلام بربریت وی قصد داشتند ازجامعه متمدن زائلش کنند. تا کنون، ظاهراً ، هر گزچنین حادثه‌ای اینهمه مواریث گرانبهاومشترك انسانی را از بین نبرده وهمچوآشوبی درروشن ترین افکار تولید نکرده واینهمه شئون عالی بشری را پست ننموده است.»

هیچ واقعه‌ای نمی توانست، نظیر مناظر این جنك، جنبه‌های پلید ماهیت انسان را نمودار سازد. «به خشونتها ، دریدگیها و دروغهائی که جنك برای جهان متمدن ببار آورد بیندیشید ! آیا بنظر شمامشتی جاه طلب ورهبر وقیح ، بدون همدستی میلیونها تن مردم عادی به گسیختن افسار اینهمهٔ تمایلات شرارت آمیز کافی بودند ؟ »

درقبال چنین جنگی، یك «هموطن جهان متمدن» خودرا «فریب» خورده احساس می کند . ولی این را نمی‌توان فریب خوردگی دانست ، زیرا عمل اساسی آن برطرف ساختن وهم است» . ومانیز باید بدون سروصدا انهدام اوهام خود را بپذیریم .

ما باید اوهام خودرا درخصوص افراد ازدست بدهیم . «هر گزیك بشر کاملا خوب یا کاملا بد نیست ؛ بلکه در بعض نسبتها خوب است ودر بعض دیگر بد؛ دربعض شرائط خارجی صالح است ودر بعض دیگر طالح . »

سابقاً دیدیم که درجریان تحولات زندگی، فشار خارجی اجتماع تبدیل به یك فشار داخلی وتمایلات مغرورانه به تمایلات اجتماعی بدل می گردد، شبیه این جریان در مورد افراد نیز صادق است . ولی در اعماق موجود غرائز اولیه که فقط ممنوع شده‌اند، واز کوچکترین موقع مساعد جهت ظهورخود استفاده می کنند، همیشه باقی هستند. باضافه تعداد زیادی ازمردم که باطن مهذبی ندارند فقط دراثرفشارخارجی اجتماع روش غیرمتعرض پیشه می سازند . درحالیکه فشار اجتماعی مخالف قتل نفس، دراثنای جنك از بین میرود .

۱ - یقیناً خوانندگان بخاطر دارند که فروید تا سال ۱۹۳۹ بیشتر عمر نکرد واز دیدار وقایع ۱۹۳۹ - ۱۹٤۵ محروم ماند

اگر اینهمه بروی اصل، **هرگز مرتکب قتل مشو** اصرار می‌شود، برای اینست که «ما از اخلاف یك سری بینهایت طویل از نسلهای آدمکشانیم که‌شاید، مانندخودما،عشق‌قتل باخون آنهاعجین بوده‌است.چون یك چنین ممنوعیت آمرانه وقاطع فقط درقبال یك‌تحریك فوق‌العاده نیرومند لازم‌است . وهرگز آنچه بشرعلاقه‌ای بآن احساس نمی کند، ممنوع نمیشود» . باضافه، «بارعایت امیال وخواسته‌های نابخودما ، ما خودمان نیز باند جنایتکاری بیش نیستیم».

بنابراین دراثنای‌جنك،«هموطنان‌جهانی ما آنقدرهاهم که خیال‌میکنیم ، پست نمی‌شوند، بهمین‌دلیل که بآن درجه برجستگی‌وعلوی که ما تصور می کنیم نرسیده‌اند» .



آیا وجود آن فریب خوردگی را ، که اگرمقابل افراد احساس کنیم، مرتکب اشتباه شده‌ایم، می‌توانیم ، پس‌ازملاحظهٔ روش‌دولتهانسبت بیکدیگر مشروع بدانیم ؟

در زمان عادی ، هرحکومتی خود را بعنوان «محافظ اصول اخلاقی» جلوه می‌دهد و «احکام آن ، بایك خشونت شدید، وظائف دقیقی برای‌فردمعین می کند. یك حکومت متمدن شرط وجود خود را در اجرای این اصول اخلاقی می بیند وهربار که قصد تخطی ازآن بمیان می‌آید بیرحمانه دخالت می کند و حتی کسانی‌را که درصدد آزمایش‌آن اصول از نظریك منطق انتقادی هستند، باسوء ظن می نگرد» .

ولی«هریك از افراد یك ملت در زمان این‌جنك باکمال نفرت ، آنچه که در زمان صلح احساس مبهمی‌از آن‌داشت ، تشخیص داده، متوجه می‌شود که اگر حکومت از شرارت افراد جلوگیری می کند، برای از بین بردن آن نیست، بلکه‌قصد دارد،همانطور که مثلا نمك‌وتنباکو را انحصارمی کند ، شرارت رانیز بخودمنحصر سازد. حکومت، درعین‌جنك‌هرگونه شرارت وهرگونه‌شدت را، که کوچکترین آن موجب خفت وشرمندگی افراد است ، برای خودمجاز می‌داند . ونسبت به دشمن نه تنها ازحیل‌عادی، بلکه از دروغ عمدی و قصدی نیز دریغ‌نمی کند . حکومت‌حداکثر اطاعت وفداکاری را به افرادتحمیل کرده با پوشاندن حقایق ازچشم‌آنها وبا قراردادن تمام ارتباطات وصور افکار تحت سانسور شدید، مقاومت اشخاص را که ذکاوت وفکری برایشان‌نمانده است در قبال یك وضع نامطبوع یا یك خبرشوم سلب می کند. و با بی‌اعتنائی به کلیه عهدنامه‌ها وقراردادهائی که موجب رابطهٔ او باسایرحکومات است، بدون‌ترس، حرص و شهوت قدرت طلبی خودرا، که فرد نیز باید با ابراز میهن‌پرستی آنرا

تائید و تاکید نماید ، اعتراف می کند» .

با اینهمه ، این تابلوی جالب توجه فروید برای تحریک خشم ما نیست و درایمورد نیز وی مارا به رفع هر گونه وهم و اشتباه دعوت کرده، خاطر نشان میکند که «تاریخ اولیه نوع انسان مملو از قتل نفس است . آنچه هنوز اطفال ما درمدارس بنام تاریخ عمومی میآموزند ، چیزی جز توالی کشتارهای دسته جمعی وقتل ملتها نیست» . بجا است «توقعات خود را» نسبت به ملتها ، «این افراد بزرك جامعه بشر» ، تعدیل کنیم. ممکن است ملل، که موجب تحول افراد هستند امروز هنوز درمراحل تشکیلاتی اولیه بوده در راهی که منتهی به تشکیل واحد های عالی است چندان پیش نرفته باشند. بنابراین نتایج اخلاقی فشار خارجی را که نیرومندانه در افراد متظاهر است ، هنوز درآنها نمی توان ملاحظه کرد».

فروید ، که مصمم به امتناع ازپذیرفتن هر گونه تعارف و وهم است ، می نویسد : «تا موقعی که بین شرائط زندگی ملتها اختلافات بارز وجود دارد و تا موقعی که آنها نسبت بیکدیگر چنین کینهٔ عمیقی احساس میکنند ، جنك وجود خواهد داشت . » فروید ، علت این کینه را مبهم وخود را از درك عمقی آن ناتوان اعتراف می کند : « برایچه نژاد ها یکدیگر را عموماً تحقیر کرده ، بیکدیگر کینه ورزیده واز هم اظهار تنفر می کنند ؟ این رازی است که مفهوم آن برمن آشکار نیست . شاید اجتماع تعداد زیاد ، و ملیونها انسان کافی است که تمام اکتسابات اخلاقی افراد مشکل آن فوراً از بین برود وجز بدوی ترین، قدیمی ترین وخشن ترین استعدادات روانی چیزی برجای نماند.»

با اینوصف فروید امیدوار است، که تحول موجب کم و بیش پیشرفتی در این امرخواهدشد و توقع متواضعانه خودراچنین بیان میکند «بنظرما کمی راستی وصداقت در روابط بین خود مردم و در روابط بین مردم وهیئت های حاکمه موجب تسطیح راه این تحول خواهد بود.»



فروید، هفده سال پس از بررسی خود در ۱۹۱۵، وادارشد تا باردیگر مسئلهٔ جنك وصلح را مورد تحقیق قراردهد . توضیح آنکه فزیسین - فیلوزوف البرت اینشتین بنام جامعه ملل و خصوصاً **انستیتوی بین المللی همکاری فکری** ، در نامه‌ای بسال ۱۹۳۲ ، سی ام ژانویه ، این سئوال را به فروید، که وی را «آشنای کبیرعرائزبشری» خطاب کرده بود، فرستاد «**جنك برای چیست** ؟ » . درسپتامبر ۱۹۳۲ فروید درنامهٔ طویلی که بعنوان پاسخ برای او فرستاد تمام جنبه‌های این مسئله مهم را مورد بررسی قرار داد وجانب خودرا مشخص کرد. او خودرا «آرامش طلب» معرفی نمود، وتصریح کرد که غیرازاین

نمی‌توانست بود: «بنظر من، آن علت اصلی که مارا وادار به مبارزه با جنگ میکند، اینست که ما جزمبارزه کار دیگری نمی‌توانیم. ما آرامش‌طلبیم چون، بسبب علل‌اورگانیك، باید باشیم.»

«هر بشرحقی بر زندگی خود دارد؛ جنك زندگیهای پرامید انسانها را معدوم می کند وفرد را دروضع غیرشرافتمندانه‌ای قرار داده، اورا، علی‌رغم اراده‌اش، وادار به قتل همنوع می‌سازد و آثار گرانبهای فعالیت انسان را از بین‌می‌برد. باید اضافه کرد که جنك، باشکل‌فعلی‌خود، بهیچوجه نمی‌تواند جنبه قهرمانی سابق را داشته باشد. و جنك فردا، نیز در نتیجه تکامل سلاحهای تخریبی، با انهدام کامل رقیب یاشاید طرفین‌معادل خواهد بود.»

پس‌چگونه همه مردم ازجنك متنفر نیستند؟ فروید دراینجا بحث سابق یعنی‌وجود یك غریزه کینه وانهدام یك «محرك‌متعدی یامخرب» را، که‌دراعماق وجود انسان قرار داشته، درعین‌حال مخالف ومرتبط با غرائز اروتیك محرك جماع وبقاء است، تکرار میکند.

درتمام حکومات حیوانی، که انسان نیز نمی‌تواند ازآن مستثنی‌باشد، نتیجه مبارزات را همیشه شدت عمل تعیین کرده‌است: آنچه هم‌که بنام حقوق می‌نامند شکل‌خاصی از شدت عمل‌وعبارت از«نیروی یك جامعه» است. یعنی «می‌توان وسیله‌اتحاد چند ضعیف بایك‌رقیب نیرومند مقابله کرد. وبزبان‌دیگر قدرت ناشی از اتحاد است». واز اینجا «شدت عمل‌جامعه موجب پیروزی است، نه شدت عمل‌فرد». حال اگراین ایده را درمورد روابط بین ملتها نیز صادق بدانیم، نتیجه زیربدست می‌آید: «بفید یقین گریز از جنك محال است مگراینکه مردم، بمنظور ایجادیك نیروی مرکزی‌توافق‌حاصل‌کرده، بموجب اصول‌آن ازمبارزات نفع‌جویانه دست بکشند. دراینصورت دوامر اساسی در آن واحد‌ضروری بنظرمی‌رسد: یکی‌ایجاد یك دادگاه عالی و دیگری‌تجهیز آن بایك‌نیروی کافی. چون بدون‌وجود دومی‌اولی بکلی بی‌فایده خواهدبود.» درمورد جامعه‌ملل که پس‌ازعهدنامه‌ورسای‌تشکیل‌یافت، «شرط دوم‌رعایت نشده بود». بنابراین «درنظرنگرفتن این‌اصل که حق، دراصل جزیك‌نیروی خشن‌چیز دیگری نبوده وهنوز نیز نمی‌تواند ازپشتیبانی‌قدرت صرفنظر کند، اشتباه عظیمی است.»

فروید، بمنظورنفوذ درافراد«فرمولی که بطورغیرمستقیم‌طریق‌مبارزه ضد جنك را تسطیح کند» پیشنهاد نموده، اضافه می کند: «اگرتمایل طبیعی بجنك ناشی ازغریزه تخریب است، بنابراین بجا است که رقیب این‌تمایل یعنی eros را بکمك طلبید. یعنی‌هرآنچه بین‌مردم‌موجب رابطه احساسات است‌باید

برضد جنگ بکار افتند».

از طرف دیگر، این واقعیتی است که «از زمانهای بسیار بعید، بشر پدیده فرهنگ را تحمل می کند. (میدانم، بعضی ترجیح میدهند که بجای اصطلاح فرهنگ، تمدن را استعمال کنند) ما بهترین چیزها ودرعین حال قسمت زیادی از رنجهای خود را مدیون آن هستیم. در میان کاراکترهای پسیکولوژیك فرهنگ دوعامل ظاهراً ازهمه مهمترند: یکی استحکام فکری که منظور آن تسلط بر حیوة غریزی است؛ و دیگری رجعت داخلی تمایلات متعدی باتمام نتایج مفید و خطرناك آن. ولی مفهومات روانی، که تحول فرهنگی ما را بسوی آن میکشانند به شدید ترین وجهی باجنگ تصادم میکند.

شاید چندان دور از حقیقت نباشد که در دوعنصر فوق، مفهوم فرهنگی و بیم محقانه تأثیرات یك تحول آتی، را برای پایان دادن به جنگ، دریك آینده نزدیك، درنظر بگیریم. زیرا هرآنچه بمنظور توسعه فرهنگ فعالیت می کند، برضد جنگ نیز مبارزه می نماید».

بی گمان، یکی ازعناصر فرهنگ انسانی در نظرفروید اینست که عده روز افزونی از افراد، کنجکاوی، توجه، علاقه وحس تحسین خود را بیش ازمرز های ملی توسعه ودامنه میدهند. فروید در بررسی خود بسال ۱۹۱۵، راجع بجنگ بایك لحن مزین وجذاب، نوع کسب لذت «ازمیراث مشترك انسانی» کسی را که خود بنام «هموطن جهان متمدن» می نامد، قبل از۱۹۱٤، شرح میدهد وچون بنظر او جنگ «آنچه که برجسته وعالی بوده، عمیقاً پست» و بیمقدار ساخته است، بنابراین اغراق نیست اگر به چنین نوع فکری جنبه برجستگی خاصی نسبت داد، واین قسمت زیبا از نوشته های اورا مانند نتیجه یك نظر کلی بر نوع انسان انتخاب کرد.

«آنکس که احتیاجات زندگی ویرا درمحل معینی متوقف نمی ساخت، می توانست از زیبائیها ومنافع بسیاری از کشورهای متمدن استفاده برد وبدین وسیله میهن وسیعتری برای خود ترکیب می کرد که درآن می توانست، بدون ایجاد سوء ظن وتصادف با مانع، حرکت کند. او ازاینطریق می توانست از دریا های آبی و خاکستری، از زیبائی قلل پر برف و دشتهای سبز، ازجذابیت جنگلهای شمال وشکوه کشتزارهای جنوب، از احساسات ناشی ازمناظری که پراز خاطرات تاریخی وآرامش طبیعت دست نخورده است، لذت برد. همچنین این میهن جدید، برای وی موزه‌ای بود که تمام آثار گرانبهای هنرمندان بشر متمدن راکه درعرض قرنها بوجود آمده وبما میراث رسیده است، دربرداشت.

او باعبور ازسالنهای مختلف این موزه، باکمال بی طرفی، و درعین

تحسین انواع تکاملات مختلف را، که هم میهنانش، به معنی وسیع کلمه، تحت تأثیر مخلوطی از خون، تاریخ وصفات خاص ناشی از محیط پرورشی خود بوجود آورده‌اند، درك می کرد: اینجا انرژی خشك و سخت، درعین نیرومندی و قدرت؛ جای دیگر هنر پرلطف ومتجلی زندگی؛ وطرف دیگر نظم وقانون یا سایر استعداداتی که بشررا مسلط برطبیعت می‌سازد، جلب توجهش می کرد. این هموطن جهان متمدن درمیان متفکرین بزرك، شعرا، هنرمندان ملل مختلف ــ کسانی را که خیال می کرد بهترین قسمت زندگی خودرا مدیون آنها است، و کسانیکه راه فهم ولذت زندگی را بوی آموخته بودند ـ درردیف استادان میهن اصلی خود قرار می‌داد و نوشته های آنها را مساوی آثار جاودان کلاسیك سرزمین مولد خود می‌شمرد و هیچیك از آن استادان بزرك، فقط ازاین لحاظ که زبانی مغایر زبان وی حرف می‌زده‌است، درنظرش بیگانه جلوه نمی کرد. وی باتحسین مردان بزرك خارجی، خواه یك محقق بی‌نظیر امیال بشری یا یك شاعر زیبا پرست، یایك فیلسوف صریح الهجه یایك نویسنده شوخ و باهوش، هرگز فکر نمی کرد که نسبت به میهن وزبان مادری خود که همیشه برایش عزیز بوده، وفادار نبوده‌است.»

عشق به یك «میهن وسیع‌تر»، آنچه فروید «همه هم میهنان جهان متمدن را به آن دعوت» کرده‌است، چنین‌است.

پاسیفیسم (آرامش‌طلبی) صریح فروید واستدراك عالی‌وی از فرهنك بین‌المللی، آرزوئی‌را که درپس کوششهای خود بمنظور کسب یك نظرعاری از هرگونه دروغ وریاکاری از کائنات، بشروسرشت انسانی، پنهان داردبخوبی ظاهر می‌سازد.

نتیجه

فروید کاشف ضمیر مخفی نیست دوقرن قبل‌از او لیبنیز، مستدرکات غیرمحسوسی را ـ که‌در گیاهان ، درخودما «موقعی که بشکست دچارمیشویم یا هنگامیکه خواب عمیق بدون رؤیائی ما را فرا می گیرد»، بوجودمی‌آید ـ مورد توجه قرار می‌دهد .

جنبه‌خاص فرویداینست که وی‌روشی برای‌تحقیق این‌جهان وسیع (ضمیر مخفی) بوجودآورده‌است. بدو‌آمتدوی‌عبارت‌ازمداوای بعض‌بیماریهای‌عصبی ناشی ازتأثیرات عمیق‌نواحی مجهول ضمیرمخفی بود . سپس کاوشهای وی ، با کمال بیغرضی و تنها بجهت اقنای کنجکاوی علمی ، امتداد یافت . روش تحقیق در اینمورد عبارت ازآزمایش انحرافات، تجزیه‌اعترافات مکتسبه از نوروزه ها بررسی جنبه های غیرعای‌حیوة روزانه ، پریشانی خیال ، فراموشی ، سهو و باضافه سعی درا کتشاف اساس واقعی ومفهوم مخفی‌رؤیاها است .

بنابراین، یك پسیکولوژی‌خاص و بزبان‌دیگر یك پسیکولوژی‌اعماق که عمل اصلی‌آن تحقیق در وراء ضمیر آشکار است بوجود می‌آید ، ولی، بعقیدهٔ فروید «مفهوم هیچ‌چیزاز مخلوقات یاساخته‌های بشر، بدون کمك پسیکولوژی‌قابل درك‌نیست» وازطرفی اغلب‌جنبه‌های‌حیوةروانی فقط «وسیله پاتولوژی که بسیاری از نسبتهارا جداو بزرگ می کند» قابل‌فهم‌است . بنابراین پسیکاًنالیز درمرکز کلیه بررسیهای مربوط به بشر، ونه تنها بشرفردی، بلکه بشر اجتماعی وتمام گروههای بشری واقع‌شده است .

وسیله دخول یك روش تازه وخاص در پسیکولوژی می‌توان معماهای جدیدی را در نظر گرفت و بـرای علوم مربوط به بشر: کاراکترولوژی ، پدہ گوژی، استتیك ، تاریخ هنر، تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی ، مردم‌شناسی ، افسانه شناسی ، تاریخ مذاهب و تاریخ تمدن ، راه حلهای بی‌سابقه‌ای پیشنهاد نمود. خصوصاً «جامعه‌شناسی، که بشررا از نقطه روش‌وی درجامعه‌مورد بررسی قرار می‌دهد ، چیز دیگری جزیك پسیکولوژی عملی نیست» ، وبنابراین ازاین بعد علمی‌است که از پسیکانالیز الهام می گیرد .

فروید، صحیح یاغلط، باحل تعداد زیادی از معماهای‌بشری به ساختمان یك سیستم واقعی نائل می‌آید . وی در قبال ادعا های مذاهب ، عقاید خود را مانند یك فیلسوف درخصوص کائنات بمنظور دفاع ازحقوق‌علم؛ درباره بشر ،

که بوجود نفس نابخود ، من‌آشکار[۱] وفوق‌من ایده‌ال دراو معتقد است ؛ در مورد اجتماع بشری که شدیداً عیوب ، ریاکاری وجنایات آنرارسوا می‌سازد، ابراز می کند . این‌اجتماع فردرا زیر بارخرد کننده یك اخلاق ابتدائی بمنظور ممنوع کردن هرنوع رضایت جنسی، تحت فشار قرار می‌دهدو به گله‌های بیچاره بشری، کشتارهای مهیب وخرابیهای احمقانه‌ای راکه سبب آن جنگهای‌جنایت کارانه مدرن است، تحمیل‌می کند .

اینجا ، در روح فروید ، زیر ماسك خونسردی علمی و رئالیسم شدید وی ، یك ایده‌الیسم پنهان ، تمایل به تساوی درعین استقلال وخوشبختی، علاقه به یك بشردوستی واقعی که مفتون زیبائی بوده ، ویك روحیه برادری جهانی محرك‌آن باشد ، بخوبی واضح است. این‌تمایلات مخفی‌با سایر تمایلات که‌بطور آشکار اساس آثار فروید هستند یعنی باعشق شدید و ناسازشکار به حقیقت ، تنفرازهر نوع‌دروغ وریا کاری‌مخلوط می‌شوند (وسابقاًنیز گفتیم) این‌احساسات فروید را به کیرکه‌گارد[۲] ، دوستویوسکی ومخصوصاً نیچه شبیه‌میسازد.

فروید با اطمینان بارزش‌ایده‌الی که الهام بخش‌وی بود، مدتهافعالیت خود را در یك عزلت فکری کامل‌تعقیب کرد. سپس‌شاگردان متعددی برایش پیدا شدند وبالاخره شهرت وحتی‌افتخار عظیمی کسب کرد . ایده هایش‌راهمه شناختند و در تمام جهان متفکر راجع بآن بحث می‌شد . بعد ، انجمن پسیکانالیتیك بین‌المللی تاسیس‌شد . و شعباتی در وین، بوداپست ، لندن ، هلند ، سویس ، مسکو، کلکته ، نیویورك ، برزیل و استرالیا بوجود آمد . دربعض کشورها ، مانند فرانسه ، که انجمن پسیکانالیتیك دیر تشکیل‌شد ، ادبا وهنرمندان بیش‌از اطباء وعلما ازآن‌استقبال کردند ، تئاتر نیزازخورنده رؤیا اثر ه . ر لانورماند در ۱۹۲۱ تا مسافرت‌تزه اثرژرژ نوو در ۱۹٤٤ ازموضوعات فرویدی الهام می گرفت .

با اینوصف پسیکانالیز موجب مخالفتهای فراوان‌شد . دراغلب محافل مهمترین سبب دشمنی با آن ، انتقاد از اجتماع فعلی ، از مذهب و از جمودات اخلاقی وناسیونالیسم متعرض بود .

بعضی‌اصرار آن را بروی عوامل جنسی مورد نکوهش‌قرار میدادند. وبطوریکه ژرژ بلوندل‌می‌نویسد: این‌پان‌سکسوالیسم «وقاحتی‌است که‌نسبت علمی بآن داده شده» .

سایر انتقادات، چون‌احساسات کمتری داشته و بیشتر پابند دقت بوده‌اند

---

۱ - Moi-conscient

۲ - Kierkegaard (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) فیلسوف شهیر دانمارکی

دارای ارزش بیشتری هستند؛ مثلا انتقادات پسیکولوك سویسی ادوارد کلاراپد که روی سخنش بیشتر با شاگردان فروید و بامطایبه تنظیم شده چنین است : « پسیکانالیستها در نظر من جغدان پسیکولوژی جلوه می کنند . چشم آنها در تاریکی می بیند و این مسلماً امتیاز بزرگی است ، زیرا ، یقیناً در زیرزمین های ضمیر فوقانی ما، مانند تیرگیهای یك روح اولیه، حوادث بسیاری میگذرد و پسیکانالیستها بسیاری از نسبتها و واقعیاتی را که از نظر سایر پسیکولوگها دور مانده بود کشف کرده‌اند . ولی این امتیاز یك عیب هم دارد؛ و آن اینکه پسیکانالیستها چون به شب عادت می کنند ، اغلب از تحمل نور، و تشریح مستدرکات خود بوضوح و با یك شکل عقلانی و قانع کننده برای کسانیکه مانند خودشان قبلا متقاعده نشده‌اند ، عاجز می مانند . بعلاوه آنها استعداد تشخیص ودقت را نیز از دست داده‌اند و بخوبی نمی توانند بین یك فرض عجیب و غریب و یك استنتاج صحیح فرق نهند. » (Archives de psychologie جلد XXI ، صفحات ۳۵۸-۳۵۹)

از قضایای فرویدیسم، آنها ، که بیش از همه تولید مخالفت های شدید کرده‌اند ، توسعه موضوعات جنسی، عقیده به میل جنسی طفولیت، کمپلکس اودیپ وسمبولیسم رؤیا است .

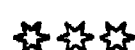
ولی تز اهمیت ضمیر مخفی در حیوة نفسانی بشر، ایدهٔ واپس زدگی، و نقش مهم امیال در رؤیا، وجنسیت در ظهور نوروزها ، وطفولیت در تشکیل کاراکتر، سهلتر مورد قبول واقع میشود .

اصولا بدون توجه به جزئیات این کشمکشها ، باید پذیرفت کــه ایده های فروید اغلب با لحن زننده ولغات عجیبی بیان شده‌است ؛ و استاد قدرت تصور عجیب خود را گاه باغراق می کشاند وهمیشه نیز علت قانع کننده‌ای برای الهامات غیرعادی خود ابراز نمی کند ؛ باضافه، مثل موقعی که ملاحظات مربوط به نوروزه ها ومنحرفین را به عادی ترین موجودات نیز منسوب می دارد اکثراً خیلی زود قضیه‌ای را عمومیت می‌دهد ودرنتیجه تمام نظریات وی شخص را فوراً قانع نمی‌سازد .

ولی نمی توان انکار کرد که این کاوش جسورانه ضمیر مخفی در خصوص ماهیت بشر، نظریات تازه‌ای با یك اصالت شرین و جالب بمیان آورده است . درهرصورت تزهای فروید محرك توجه و کنجکاوی وفکر است، ارزش اساسی آثار فروید مطمئناً از اینجهته است که نیروی ذکائی را بشدت تحریك میکنند.

بجا است قطعه‌دیگری از نوشته های کلاپارد را در اینجا نقل کنیم : « آثار فروید درنتیجه تازگی ایده‌هائی که بما الهام می کند و دراثر سرشاری خود یکی از مهمترین حوادث تاریخ علوم روحی است . » توماس مان امیدوار است که فرویدیسم به ایجاد یك « محیط انسانــی عاقلتر و آزاده تر » کمك

خواهد کرد .



آیا نسبت دادن بعض ارزشهای اخلاقی به چنین فلسفهٔ «مخالف ادب» غیرعادی نیست ؟

فروید ، بحق ، مفتخر است از اینکه پسیکانالیز ، با امتداد آثار کوپرنیك و داروین بشر را متواضع می کند . بشر مدتها خود را مانند موجودی فرشته آسا، که در مرکز کائنات جای‌دارد، می نگریست . درحالیکه وی درسیاره حقیری ساکن است وحیوانی است که کمی تحول پذیرفته وضمیر مخفی او مملواز انواع تمایلات خشن‌است . در اینصورت اخلاقاً بهتر نیست که با رعایت شرایط انسانی، ازخودخواهی‌ودروغ صرفنظرشود ؟

فروید طریق دیدار واقعیت را بدون‌توهم وآنطورکه هست ، وسخن گفتن بدون ریاکاری و شرم دروغین از تمام واقعیات جنسی را ، که ممنوعیت ناشی ازخرافات قدیمی مدتها موجب جلوگیری ازملاحظه و بررسی‌آن بود ، بما می‌آموزد . ودراینمورد نیزما را به عملی‌ساختن این‌فضیلت مشخصه روحیه مدرن ، یعنی احترام به حقیقت، دعوت میکند .

فروید با بیانی‌خالی ازخشم‌ریاکارانه ، سرنوشت زنان‌ومردانی را که مغلوب مقتضیات جنسی، وحتی قربانی انحرافات تأثرآورهستند، شرح داده وما را به‌یك مهربانی عفوآمیز نسبت به موجودات بیچاره‌ای ، که جنبه‌های غیرعادی آنان ، تاموقعیکه قصوری نسبت به‌سایرین‌مرتکب نشده‌اند فقط مربوط به‌خود آنها است ــ دعوت می کند .

فرویدیسم، باتبرئه‌حیوة جنسی‌وتائید وظیفه کمك‌متقابل که‌موجب‌رابطهٔ ما با سایرین‌است ، اگر خوب درك شودمی‌تواند دراستقرار اصل اخلاقی‌عشق آزاد کمك موثری باشد . در اثنای قرون متمادی ، در محافل مختلف فشار تحقیرات بی‌انصافانه«مردان گناهکار»و«زنان گناهکار»ی‌را که تنها‌تقصیر آنها تسلیم به نیرومندترین غرائز بود ، میان خود خرد می‌ساخت . ولی فرویدیسم این‌تحقیرات رامی‌تواند از بین ببرد . هنگامی که دوموجود، یکدیگررامجذوب می‌سازند ، وعشق‌آنها بدیگری صدمه نمی‌زند، می‌توانند بدون‌تردید، یکدیگر را با تمام جسم وقلب دوست داشته باشند ، آنها حق‌دارند برای بدن خودهمه نوع لذت جنسی و برای قلب خود همه گونه حظ روحی فراهم کنند . و فقط بهمین دلیل‌قاطع که موجب لطمه به کسی‌نیستند ، هیچکس محق به محکومیت وحتی قضاوت آنها نیست .

بالاخره انسانها ، دریك گذشته نزدیك می بایست ، ودرسراسر آینده باید، دعوت به صلح ، دعوت به آشتی تمام ملتها ، دعوت به حفظ یك فرهنك وسیع بین المللی ، دعوت پرشوری را که دراثنای جنك اول این متفکر یهودی اطریشی برای تمام اهالی جهان متمدن می‌فرستاد- وخود درتبعید ، در اولین روز های یك کشتار جدید وخونینتر ازجهان رفت - بگوش گیرند .

بجا است قبل ازمطالعه ، اغلاط کتاب بنابرفهرست ذیل تصحیح شود

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
٦	١٢	تمسخر	تحقیر
٦	١١	قراردهد	قرار میدهد
٧	٢	بیوگرافهیای طبیبان	بیوگرافیهای پزشگان
٨	٨	علاوه از	علاوه بر
١٣	١٨	بامیده	بامید
١٥	٢٧	احتماع	انجمن
١٦	١٦	فرار در بیماری	فرار به بیماری
١٧	٣	لیبدو	لیبیدو (این کلمه در اکثر صفحات غلط چیده شده است)
١٧	٥	نارسیم	نارسیسیسم
١٧	١٩	گراو یا	گرادیوا
١٧	٢٧	کرد	می کرد
١٨	٢٤	فزیسین فیلسوف	فزیسین - فیلوزوف
٣٧	٢٤	تغیر	تغییر
٣٧	٢٧	ژوکات	ژوکاست
٤٨	٢١	مزبور فراموش	مزبور را فراموش
٤٩	٦	Hnr	Hur
٤٩	١٦	عجب اینست	عجب اینست
٤٩	٢٧	سبولیك	سمبولیك
٥٠	٢٦	فرستادند	میفرستند
٥٢	٢٥	منفلت	منقلب
٥٧	١	Paranoïaque	'Paranoïaque
٦٢	زیرنویس	نطفه شناسی	جنین شناسی
٧٨	٨	پست می کنیم	پشت می کنیم
٨١	٢٦	مطلب حقوق	مطلب حقوقی
٨٢	١٩	ولی خود	ولی وجود
٨٢	٢١	عزوبیت	عزوبت
٨٤	زیرنویس	Fctichlsme	Fétichisme
٨٥	٢	«پایرلست»	«پایرست»

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۷	نشان می‌دهد	نشان می‌دهند
۸۸	۵	مجتمعاً	محتملا
۸۸	۱۴	بی‌تر بیتی	بی ر تیبی
۸۸	۱۹	نوروپالت	نوروپات
۸۸	۲۴	«	«
۸۹	۲۹	مرضی ۳ مشرك	مرضی مشترك۳
۸۹	۲۹	موارد کمی	موارد یکی
۹۰	۲۵	برای تحقیق	برای تحقق
۹۰	زیرنویس	داخل رون	داخل روان
۹۱	۱۴	آن مسئله	این مسئله
۹۱	۲۰	دخالت داشه	دخالت داشته است
۹۱	۲۷	در بی طرق	درپی طرق
۹۲	۱	متمایل	سایل
۹۲	۱۴	و وسله	وسیله
۹۲	زیرنویس	Insest	inceste
۹۹	۱۰	مهمی	موثری
۱۰۷	۱۲	نتیجه ، در	در نتیجه
۱۰۸	۱۹	تر پتی	تر بیتی
۱۱۱	زیرنویس	مجرای پول	مجرای بول
۱۱۲	۴	رنج	رنج
۱۱۶	۱۵	نقاط تاریك	«نقاط تاریك
۱۱۸	۹	ادار	ادرار
۱۲۱	۴	که از امروز	که امروز
۱۳۲	۱	مراجه	مواجه
۱۳۸	۲۰	بدوین ترین	بدوی ترین
۱۵۰	۵	اسب درعین ...	است و درعین ...
۱۷۹	۲۲	که ازاندیشه	از اندیشه
۱۸۲	۹	مردم آنرا	مردم آنانرا